

تهاجم فرهنگي

برگرفته از سخنراني‌هاي استاد محمد تقی مصباح یزدی

تحقیق و نگارش: عبدالجواد ابراهیمی

مصباح، محمدتقی، ۱۳۱۳ -

تهاجم فرهنگی / محمدتقی، مصباح یزدی؛ تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی. - قم:
مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(قدس سره)، ۱۳۸۱
ص. ۱۷۶

برگرفته از سخنرانیهای استاد محمدتقی مصباح یزدی
۱. استعمار فرهنگی - اسلام - راههای مقابله. ۲. فرهنگ زدایی - اسلام - راههای مقابله.
الف. ابراهیمی، عبدالجواد، گردآورنده. ب. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(قدس سره). ج. عنوان.

× تهاجم فرهنگی

× مؤلف: استاد محمدتقی مصباح یزدی

× ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(قدس سره)

× چاپ: صدف

× چاپ هشتم: پاییز ۱۳۸۱

× شمارگان: ۵۰۰۰ قیمت: ۶۰۰۰ ریال

دفتر مرکز پخش: قم، خیابان شهداء، کوی ۲۴، پلاک ۳۸

تلفن و نمابر: ۷۷۴۲۳۲۶

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک ۶ - ۱۴ - ۶۷۴۰ - ۹۶۴

۵	پیشگفتار
۸	تهاجم فرهنگی یا زمینه تسلط کفار بر مسلمانان
۸	سخن امام راحل(قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگی
۸	هویت شرق نشینان و گستره تهاجم فرهنگی
۱۰	فلسفه غرب و نقش تخریبی آن در فرهنگ جوامع اسلامی
۱۰	مقدمه
۱۲	ریشه تاریخی فرهنگ و فلسفه جدید غرب
۱۵	روح برتری طلبی غرب
۱۶	گونه های مختلف تهاجم یا زمینه های تسلط کفار بر مسلمین
۱۶	۱- سلطه نظامی
۱۶	۲- سلطه سیاسی
۱۷	۳- سلطه اقتصادی
۱۷	۴- سلطه فرهنگی
۱۸	اصل عدم استیلای کفار بر مسلمین
۱۸	تحلیلی درباره این اصل
۲۰	اشاره ای به دلیل فقهی اصل یاد شده
۲۰	نگاهی به تاریخ مبارزات مسلمین علیه سلطه ها
۲۲	اهمیت تلاش و مبارزه فرهنگی در زمان حاضر
۲۵	شیوه صحیح مبارزه با فرهنگ بیگانه
۲۶	بازسازی فرهنگی
۲۶	عرصه فرهنگ و سلاح فرهنگی
۲۸	اصول و ارزشهای اسلامی و خطر تهاجم فرهنگی
۲۸	مقوله فرهنگ و تهاجم فرهنگی
۲۹	انگیزه دشمن از تهاجم فرهنگی
۳۰	تأمین منافع اقتصادی، بزرگترین هدف مهاجمان فرهنگی
۳۱	پیشینه تهاجم فرهنگی
۳۳	مظاهر هجوم فرهنگی
۳۳	اصول و ارزشهای دینی و تشکیکهای مهاجمان
۳۵	مبارزه فرهنگی، بهترین شگرد دشمنان
۳۶	اهمیت مبارزه با هجوم فرهنگی
۳۷	ابزار تهاجم دشمنان چیست؟
۳۷	ایمان زدائی و ایجاد شک یکی از ابزارهای تهاجم فرهنگی
۴۰	انقلاب اسلامی و خطر تهاجم فرهنگی
۴۰	تهاجم فرهنگی بزرگترین خطر انقلاب
۴۰	سه عنصر اصلی فرهنگ
۴۱	تصوّر غلط از فرهنگ اسلامی
۴۱	هدف اصلی دشمن در تهاجم

۴۳	نقش فرهنگ در تداوم انقلاب
۴۴	چگونه فرهنگ جامعه تغییر می کند؟
۴۵	بی نظیر بودن انقلاب اسلامی
۴۵	ارزش هر چیز بیشتر، خطراتش نیز بیشتر
۴۶	هجوم فرهنگی دشمنان بزرگترین خطر برای انقلاب ما
۴۷	نبودن ارزشهای اسلامی، هدف دشمن از تهاجم فرهنگی
۴۸	خطر تهاجم فرهنگی، عظیم تر از جنگ هشت ساله
۴۸	بسیج همگانی اصلی ترین راه مقابله با تهاجم فرهنگی
۵۰	ولایت فقیه هدف اصلی تهاجم فرهنگی
۵۰	حفظ باورها و ارزشهای اسلامی با احیای جلسات مذهبی، یکی از راههای مقابله با هجوم فرهنگی
۵۱	ایجاد محیط گرم خانوادگی و برخورد دوستانه با جوانان، یکی از راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی
۵۲	ابزار استکبار برای پیشبرد مقاصد فرهنگی خود
۵۶	راه ترویج ارزشها
۵۶	۱- راه بحث، گفتگو، منطق و استدلال
۵۶	۲- تحریک احساسات و عواطف
۵۷	شیوه های مقابله با هجوم فرهنگی:
۵۷	الف - آگاه کردن مردم از اهداف فرهنگ سازان غربی
۵۷	ب - هجوم فرهنگی بر ضد فرهنگ غرب
۵۸	ج - ترویج ارزشهای معنوی
۶۰	سیر قهقرایی دانشگاهها در مدت پس از انقلاب
۶۰	ضرورت تقویت حرکت فرهنگی همراه با توسعه اقتصادی
۶۲	تهاجم فرهنگی و راهکارهای دفاعی
۶۲	۱- تعیین نقاط مورد هجوم
۶۲	الف: عناصر سه گانه فرهنگ اسلامی
۶۳	ب: حوزه و دانشگاه
۶۵	۲- راه نفوذ فرهنگی دشمن
۶۵	الف) راههای ریشه ای
۶۶	ب) راههای سطحی
۶۷	۳- دیرپائی مسائل فرهنگ
۶۸	راهکارهای دفاعی
۶۸	وظیفه مردم در دفاع از فرهنگ اسلامی
۶۹	وظیفه دولت در دفاع از فرهنگ اسلامی

پیشگفتار

متفکران عصر جدید در تئوریهای خود، ارکان تفکر نوین‌یاد امروز را به گونه‌ای پی‌ریزی کرده‌اند که در آن بر خلاف گذشته، انسان به طور کلی بریده از فطرت الهی خویش تعریف می‌شود.

این تفکر، پیش از آن که مبتنی بر اصول عقلانی باشد، ناشی از خشم و نفرت و روح انتقام‌جویی توده‌ها، در برابر زورگوییها و ستمگریهای جاهلانه ارباب کلیسا، در قرون وسطی بوده است.

کلیسا، اگر چه قید و بندها و خرافاتی را به مذهب و حتی به کتاب آسمانی خود بسته بود که علت عقب ماندگی جوامع تلقی می‌شد، اما در آن زمان هنوز، با یک سری آموزشها و تعالیم اخلاقی همراه بود که در عمق فطرت جامعه انسانی ریشه داشت و رفتار پیروان خود را تا اندازه‌ای تعدیل می‌کرد. هنگامی که در آن دوران سیاه، غرب علیه مذهب عصیان کرد و خود را از ستم کلیسا و زنجیری که از خرافات عوام فریب در پای او نهاده بودند رها ساخت، افسار گسیخته و دیوانه وار به نام جدایی از دین، جنبه‌های اخلاقی و معنوی مذهب را نیز در وجدان خویش، لگدمال کرد. از آن پس، هر چند که در اثر رهایی از قید و بندها به وسیله رفورم مذهب خرافی، حرکت و تلاش خستگی‌ناپذیر و خصوصاً استفاده از میراث تمدن عظیم اسلامی در جنگهای صلیبی، توانست به سرعت برفراز صخره‌های دانش و صنعت پرواز کند و قله‌های تکنولوژی را فتح نماید، اما همزمان، خود را در حصارهای بلند تمدن بی‌روح مادی زندانی کرد و بدینسان از چاله‌ای بیرون آمد و به چاهی فرو افتاد!

انحطاط اخلاقی غرب، نتیجه ترویج مکتبهای منحرف فکری «اومانیسیم - انسان‌مداری»، «لیبرالیسم - آزادی بی حد و مرز» و به دنبال آن «نیهللیسم - پوچ‌گرایی» بود که پس از نهضت رنسانس، در راستای مذهب ستیزی پایه‌گذاری شدند.

بدین سان بشر غربی امروز، با اصالت دادن به تکنیک و اقتصاد، در چنگال ماشینیزم و زندگی ماشینی گرفتار شده و سیطره تکنولوژی، خود او را نیز به یک ماشین تبدیل کرده است به طوری که دیگر زندگی اش فاقد هر گونه معنا و فضیلت و هدف می‌باشد و به همین جهت به «پوچی» روی آورده است.

جهانخواران سلطه‌گر در سرتاسر قرن اخیر، با همه امکانات تلاش کرده‌اند که جهان بینی اومانیسیم را در همه جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم و بالاخص در ممالک اسلامی توسعه دهند و هدف آنها، سرسپردگی مطلق و وابستگی همه جانبه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و غارت فرهنگ و منابع این کشورها بوده است. در این رابطه آنها با استفاده از توان تکنولوژیکی فوق‌مدرن در صنعت ارتباطات، و پیش از آن با فرستادن میسیونرهای مسیحی به عنوان سپاهیان صلح و برانگیختن عناصر خود باخته بومی کشورها در اجرای انواع برنامه‌ها و روشهایی که غالباً در پوشش علمی نیز فاقد هر گونه ارزش واقعی است و سرانجام با بکارگیری تمامی شیوه‌ها و ابزارهای مخرب سعی کرده و می‌کنند تا فرهنگی را که ریشه الهی دارد و محور همه حرکت‌های آن بینش توحیدی است، به عنوان سد مستحکمی که در مقابل آنها قرار دارد، از میان بردارند.

آری، آنچه امروز جهانخواران را بیش از هر چیز دیگری به وحشت انداخته است، قدرت اسلام و حضور فعال آن در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

بنابر این طبیعی است که استکبار جهانی، در قله اهداف خویش جهان اسلام را که به عنوان آخرین دین الهی، همواره در برابر تجاوزات بی‌شرمانه غرب ایستاده است، به طور جدی آماج حملات شدید فرهنگی خود قرار دهد و با ترویج فرهنگ آلوده خویش از راه اشاعه تفکر مبتذل مادی و نشان دادن مظاهر فریبنده دنیای صنعتی، در فرهنگ اصیل اسلامی رخنه کرده، ارزشها و باورهای دینی را سست نماید و اندک اندک ریشه اعتقادات امت اسلامی را بخشکاند و سپس از دو دستاورد تمدن جدید غرب، که یکی تکنولوژی و دیگری آلودگی اخلاقی و لجنزار فرهنگی است، همواره سراب اولی و رنگ و لعاب آن به وی نشان دهد و هنگامی که خوب به آن نزدیک شود او را مانند خود در دومی که منجلا ب فساد است غرق سازد!

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است و توضیح آن خواهد آمد، اتهام ناجوانمردانه ای است که تحت عنوان مخالفت ادیان آسمانی با پیشرفت علم و صنعت و رفاه اجتماعی، به دامان پاک اسلام نیز وارد کرده اند و از آن دروغهایی است که تلاش فراوانی شده تا خود تاریخ نیز آن را باور کند، اما هرگز این چنین نیست و حتی قضیه دقیقاً عکس آن است. زیرا همان گونه که تاریخ به وضوح شهادت می دهد، رشد صنعت و تحول اقتصادی در جامعه اروپا، مرهون تماس علمی، فنی، اقتصادی و تجاری ای است که غرب در جنگهای صلیبی، در قرون دهم، یازدهم و دوازدهم، با جامعه اسلامی پیدا کرد و منجر به طرد نقاط انحراف مذهب کاتولیک گردید. پس در واقع، تمدن جدید در اثر ترک مذهب به وجود نیامد.

آنچه در نهایت، از نظر مکاتب الهی نکوهش شده، وابستگی ها و تعلقات مادی افراطی است که بگونه ای رفاه دنیوی را تمام هدف خویش قرار دهد و بُعد معنوی و هدف آفرینش انسان و کمال و سعادت ابدی او را بکلی فراموش کند مانند آنچه امروز در غرب مشاهده می شود. به طور کلی روی تافتن از اطاعت خداوند مذموم است زیرا اسلام هدف آفرینش را، در تعالی و تکامل روحی و معنوی نوع بشر، در سایه والای عبودیت او در برابر خداوند، می داند. انگیزه این تهاجم، نخست ایجاد جو خود باختگی و روح بی تفاوتی در جامعه، نسبت به ارزشهای اصیل خودی و تخریب هویت مذهبی و ملی آن جامعه می باشد، سپس ایجاد جامعه ای تازه که تفکرات و باورهای جهان غرب را بپذیرد و عقاید و ارزشهای دینی و فکری خود را دور بریزد و از نظر فرهنگ مصرف، در الگوی مصرفی غرب غرق شود. در این صورت است که با نابودی فرهنگ یک کشور، زمینه برای رشد سیطره سیاسی و اقتصادی و گسترش سلطه همه جانبه استکبار جهانی هموار خواهد شد.

آنچه امروز ابر جنایتکاران، با بهره گیری از تکنولوژی ارتباطات و برنامه های ماهواره ای، با شعار تحقق دهکده واحد جهانی و همسان سازی فرهنگی، برای جهانی کردن فرهنگ خود تبلیغ می کنند، همه و همه در راستای همین اهداف شیطانی است. امپریالیسم خبری در بمباران اطلاعاتی و تبلیغات انحصاری خود، که هدفی جز ملل محروم و خصوصاً کشورهای اسلامی ندارد، در صدد آن است که غرب را به عنوان نژاد برتر، به جهانیان معرفی کند، تا با تزریق تدریجی فرهنگ مسموم آن، به منافع استکباری و نامشروع خویش دست یابد.

اگر چه به طور طبیعی، قدرت تکنولوژی ارتباطی به فرهنگ ندارد، اما می بینیم که تاکنون، هر اندازه توان تکنولوژیکی غرب افزایش یافته، میزان سلطه فرهنگی اش بیشتر شده است، و این به منش او وابسته است که در واقع منش سلطه گری و برتری جویی است.

میهن اسلامی ما، که به لحاظ استراتژیک و حساسیت منطقه ای و دارا بودن فرهنگ عمیق علمی و اسلامی و منابع سرشار اقتصادی، همواره مورد طمع و تجاوز دشمنان جنایتکار بوده است، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که اساساً یک انقلاب فرهنگی و ارزشی است و تحرک و اقتدار خود را با بهره گیری از غنای فرهنگی اسلام در مقابله و معارضه با نظامهای کفر حاکم بر جهان به منصف ظهور رسانده و مهم ترین تهدید قرن علیه نظام نوین جهانی قلمداد شده است، استکبار جهانی را متوجه شرایط جدیدی نمود که برای متوقف کردن قدرت اسلام و رشد فزاینده آن در جهان به سرمایه گزاریهای وسیع تری در زمینه های فرهنگی و هنری بپردازد.

در این رابطه «دانیل پاتیس» رئیس انستیتوی پژوهشهای سیاست خارجی آمریکا، در سمیناری که در پاییز سال ۶۸ در شهر استامبول ترکیه برگزار شد گفته است:

«ما تا ده سال حساسیت خاصی نسبت به اسلام نداشتیم، اما امروز این طور نیست و همه ما نسبت به این پدیده جدید در ایران و برخی از کشورهای دیگر، باید با حساسیت بیشتری برخورد کنیم. امروز مسلمانان به ایران نظر دارند و از آن الگو برداری می کنند، امروز ایران برای مسلمانان به مثابه یک آزمایشگاه است، اگر این تجربه موفق شود، جسارت مسلمانان کشورهای دیگر هم بیشتر خواهد شد!»

^۱ مجله ۱۵ خرداد شماره صفر - دیماه ۶۹.

همزمان با تحركات جهانی، ما در دهه اخیر، سالهای پرتلهایی را نیز در داخل کشور پشت سر نهادیم که دشمن با تحریک تأسف بار روشنفکران غربزده، سعی کرد به بهانه خرافه ستیزی و به عناوین مختلف دیگر اسلام اصیل را تضعیف کند و با تهمت‌های ناروایی از قبیل تحجر و استبداد، از صحنه اندیشه و باور جامعه محو نماید و نهایتاً اسلام را از کشور ما ریشه کن سازد.

و این چنین بود که اینان با مقایسه اسلام و مسیحیت قرون وسطی و تشبیه روحانیت شیعه با اصحاب کلیسا، شعار پروتستانیسم اسلامی را زمزمه کردند و با انتقاد از برخی حقایق و مقدسات مذهبی، نسبی بودن اصول اخلاق و معرفت دینی را مطرح نمودند.

این توطئه - که درباره آن متناسب با بحث‌های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت - شدیدترین و ناجوانمردانه ترین حمله ای است که در قالب مفاهیم علمی، اساس اعتقادات جوانان را مورد تهدید قرار داده و خواه ناخواه به موازات اهداف خصمانه جهانخواران بیگانه و نتیجتاً در مسیر انهدام و نابودی فرهنگ دینی و ملی کشورمان عمل خواهد کرد.

دشمن خیانتکار، در مسأله مرجعیت نیز آرام ننشسته است و با اتهام آمیختگی آن به اغراض دنیوی، یعنی لکه ننگی که در طول تاریخ تشیع، هرگز دامن پاک مجتهدان مجاهد و علمای عظیم الشان اسلامی را آلوده نکرده و به وضوح از ساحت مقدس آنان دور بوده است، قداست آن را مورد سؤال و تردید قرار داده است.

تمامی این مسائل، تیرهای زهرآلود تهاجم فرهنگی و از جلوه های بارز آن هستند که قلب اسلام را نشانه رفته اند. بنابر این بر آحاد امت اسلامی به ویژه عاشقان حریم ولایت، واجب است که ابعاد مختلف و زوایای گوناگون این تهاجم را بشناسند و در پیشبرد اهداف مقدس اسلامی از فرهنگ والا و عظیم آن شجاعانه دفاع نمایند.

مجموعه حاضر، گزیده ای از سخنرانیهای استاد عالیقدر آیه الله مصباح یزدی پیرامون تهاجم فرهنگی است که در سالهای ۶۹ الی ۷۲ در مراکز مختلف ارائه گردیده و توسط جناب حجة الاسلام آقای عبدالجواد ابراهیمی تهیه و تدوین شده است.

امیدواریم این مجموعه گامی مؤثر در راه رسیدن به آن هدفهای مقدس واقع شود و مورد توجهات خاص امام عصر حضرت بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد.

واحد مجموعه آثار

تهاجم فرهنگی یا زمینه تسلط کفار بر مسلمانان

سخن امام راحل (قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگی

«ای مسلمانان جهان که به حقیقت اسلام ایمان دارید، بپاخیزید و در زیر پرچم توحید و در سایه تعلیمات سالم مجتمع شوید و دست خیانت ابر قدرتها را، از ممالک خود و خزائن سرشار آن، کوتاه کنید و مجد اسلامی را اعاده کنید و دست از اختلافات و هواهای نفسانی بردارید، که شما دارای همه چیز هستید. بر فرهنگ اسلام تکیه کنید و با غرب و غربزدگی مبارزه نمایید و روی پای خودتان بایستید و بروشنفکران غریزه و شرق زده بتازید و هویت خویش را دریابید و بدانید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین، تکیه ننمایید، بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است. امروز زمانی است، که ملتها باید چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خود باختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب، نجات دهند که امروز، روز حرکت ملت‌هاست»^۲.

هویت شرق نشینان و گستره تهاجم فرهنگی

در باب تهاجم فرهنگی، سخن، بسیار گفته شده است و در بیان اهمیت و حساسیت این پدیده قرن، و نوع برخورد با آن، گفته ها و نظریه های مختلفی ابراز شده که هر یک، اغلب ناظر به بعدی از ابعاد فرهنگ است و بنابر این که در آنها به کدامیک از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ اصالت داده شده باشد و به میزان ارزشیابی آن عنصر، با یکدیگر متفاوتند.

آنچه در این تهاجم، مورد توجه و تأکید اندیشمندان مسلمان و مسؤولان دلسوز جامعه قرار گرفته، اساسی ترین عنصر فرهنگ ما، همانا معارف و ارزشهای دینی می باشد که به شدت، هدف هجوم دشمنان ما واقع شده است. در جهان معاصر، هویت و شخصیت حقیقی ما شرقیان، در پرتو فرهنگ آسمانی مان رقم می خورد، بدان معنا که در آن سوی کره زمین - اگر چه نمی توان به سخن دشمن زیاد خوشبین بود، اما به هر منظوری که باشد - شناسنامه ما را، با مباحث عرفانی و معارف الهی ترسیم می کنند.

امروز، اگر غرب با تکنولوژی پیشرفته اش شناخته می شود، شرق نیز با معنویت و انسانیت، اخلاق و عاطفه، و با فلسفه و حکمت و ایدئولوژی متافیزیکی اش هویت می یابد. و این همان چیزی است که به ذائقه دشمنان ما تلخ می آید و قرن‌ها است که در برابر آن صف آرایی کرده اند.

استعمار فرهنگی برای قطع ریشه های اعتقادی، در کشورهای اسلامی مبارزه می کند که این مبارزه، مقدمه ای برای از میان بردن تفکر و بینش توحیدی در تمامی جهان است.

اگر چه مساله تهاجم در کشور ما، از مدتها قبل مطرح بوده است، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نفوذ فرهنگ پویای اسلام در عرصه های بین المللی، نمودی تازه یافته است و استکبار جهانی با سرمایه گذاری های وسیعی تلاش می کند تا حرکت انقلاب و نفوذ فرهنگ اسلامی را متوقف سازد و نه تنها راه صدور آن را به کشورهای دیگر سد کند، بلکه تا آنجا که می تواند، فرهنگ ماتریالیستی و مبتدل خود را به صورتی گسترده تر، به کشورهای اسلامی و شرقی، خصوصاً به کشور ما وارد کند و این همان «تهاجم فرهنگی» است که امروزه درباره آن سخن می گوئیم.

از آنجا که هر پدیده ای دارای ویژگیها و جنبه های خاصی است که شناخت صحیح آن، ارتباط مستقیم و وابستگی تامی به تشخیص آن ویژگیها دارد، از اینرو، پیش از ورود در گستره بحث تهاجم فرهنگی نیز لازم است که ابعاد آن را به خوبی بشناسیم و عناصرش را با دقت تجزیه و بررسی کنیم. بدیهی است که لازمه مقابله با هجوم دشمن، آگاهی و احاطه به ابعاد آن است؛ پس باید ابتدا دشمن و ماهیت او را بشناسیم و انگیزه و هدف او را بدانیم، پس از

^۲ امام خمینی (رحمه الله) - امام و انقلاب فرهنگی - صفحه ۲۷ - جزوه جهاد دانشگاهی.

آن، زمان حمله و ناحیه نفوذ و عوامل داخلی او، و نیز ابزار و تجهیزات و شیوه ها و تاکتیک هایی را که در این حمله بکار خواهد برد، شناسایی کنیم. سپس با دقت، نیروهای خودی و راههای مقابله با تهاجم دشمن را مورد بررسی قرار دهیم. در این صورت می توانیم امیدوار باشیم که در اثر احاطه بر همه جوانب مبارزه، فریب دشمن را نخواهیم خورد و به پیروزی در برابر او دست خواهیم یافت. اکنون در بحث «تهاجم فرهنگی» نیز نخست باید منظور از «فرهنگ» و معنای «تهاجم» روشن گردد. پس از آن، وجود چنین تهاجمی به جامعه اسلامی امروز ما نفیاً و اثباتاً بررسی شود. سپس جریان و یا گروههای مهاجم، زمان تهاجم و همچنین هدف، انگیزه و شیوه های آنان مورد شناسایی قرار گیرد.

در این بحث، لازم است که رابطه میان فرهنگ و تکنولوژی نیز مورد بررسی واقع شود و روشن گردد که آیا با توجه به ضرورت‌های زمان، اصولاً مقابله با تهاجم فرهنگی امکان پذیر است؟ و همچنین روشن شود که تفاوت میان ترویج فرهنگ و جذب آن با تحمیل و تهاجم فرهنگی چیست و آیا ترویج یک فرهنگ نیز در همه حال، امری نامطلوب و ناپسند است؟

قبل از ورود به اصل موضوع، لازم است که درباره تعدادی از این پیش فرضها، بطور مختصر توضیح بدهیم و چهارچوب بحث را دقیقاً مشخص نماییم. البته بیان تفصیلی هر یک، در جای مناسب خواهد آمد:

مفهوم واژه «فرهنگ» از مفاهیم بسیار پیچیده است و به رغم تعاریف بی شماری که درباره آن بیان شده، تاکنون تعریف روشن و جامعی از آن ارائه نشده است. با این همه، منظور ما از آن در بحث «تهاجم فرهنگی» عبارت از مجموعه ای از مایه های فکری و ارزشی است که در رفتار اختیاری و اجتماعی انسان اثر می گذارد. این مجموعه دارای عناصر متعددی است که در جای خود، مورد شرح و بررسی قرار خواهند گرفت.

کلمه «تهاجم» از واژه هایی است که از نظر لغوی معنای مشارکت طرفینی دارند، ولی این معنا مراد نیست و حتی در استعمالات رایج عرف نیز، به معنی هجوم یک طرفه آمده است.

اگر چنین نباشد، اعتقاد کسانی که اساساً اصطلاح «تهاجم فرهنگی» را یک لفظ بدون مصداق می دانند و جریانات امروز را نشرو تبادل فرهنگی می پندارند، با معنای طرفینی «تهاجم» سازگارتر است؛ در حالی که به وضوح مشاهده می کنیم که فرهنگ مهاجم، یک فرهنگ سلطه جو است که با اهداف خاصی در جهت بسط سیطره خود، برنامه ریزی و تلاش می کند و همانگونه که سردمداران و اندیشه گران کنونی آن اظهار کرده اند قصد دارد که جهان را به «دهکده واحد جهانی» بر اساس مبانی و ارزشهای اومانیستی مبدل سازد. بنابر این، معنی تهاجم با غافلگیری و تحمیل توأم است و علت آنکه این کلمه در عرف ما ارزش منفی دارد، این است که دشمن می خواهد باورها و ارزشهای معتبر و متعالی را از جامعه ما برباید و به جای آن، باورهای نادرست و ارزشهای منفی را بر ما تحمیل کند.

درباره رابطه فرهنگ و تکنولوژی - همان طور که در مقدمه اشاره کردیم - گرچه تاکنون رشد تکنولوژی به میزان زیادی در بالا رفتن سلطه فرهنگی بیگانگان، تأثیر داشته است اما در واقع، پذیرش آن ذاتاً می تواند بدون هر گونه وابستگی فرهنگی صورت گیرد. بنابراین علی رغم تصور عده ای از دست اندرکاران مسائل فرهنگی، که نسبت به تعریف فرهنگ و ارزشیابی آن، در مغالطات لفظی و به هر حال در دام حيله های شیطانی گرفتار شده اند، منظور ما از مبارزه با تهاجم فرهنگی، نفی هر گونه نوگرایی و پشت پا زدن به ابزارهای مدرن فرهنگی و نیز تجدید حیات هر گونه آداب و سنن قدیمی نیست، بلکه با توجه به ارزشیابی ما از فرهنگ، هدف اصلی مقابله، در جهت حفظ و تحکیم مبانی و ارکان فرهنگ جامعه، یعنی اعتقادات و ارزشهای والای اسلامی، شکل می گیرد و این، دقیقاً همان چیزی است که دشمنان ما، با همه سرمایه گزاری ها و امکانات و ترفندهای خود، تلاش بیوقفه ای را در جهت تخریب و انهدام آن به کار می برند و با انواع تیرهای زهرآگین، نسلهای آینده را، آماج حملات پیاپی خود قرار می دهند.

در چنین شرایطی که تکنولوژی بویژه در بخش ارتباطات ماهواره ای، حملات رعد آسای استکبار جهانخوار را سرعت بخشیده و دیوانه وار راه خود را می پوید، به عنوان یک وظیفه الهی، بر فرد امت اسلامی واجب است که در یک بسیج همگانی بپاخیزند و توطئه جهانی مستکبرین را علیه اسلام و مصالح مسلمین خنثی نمایند.

از مجموع آنچه گذشت، پاسخ سؤال پایانی نیز در مورد تفاوت ترویج فرهنگ با تحمیل آن به دست می آید واضح است که تلاش غرب در گسترش شبکه های ارتباطی و خبری، به منظور آن است که سلیقه ها، معیارها و الگوهای رفتاری و اخلاقی خود را در قالب فیلمها، شوهای تلویزیونی و دیگر برنامه های سرگرم کننده مبتذل، در سراسر کره زمین و به تمام بشریت تحمیل کند و این نیست مگر آنکه در زیر آن، اهداف شیطانیه سودجویانه نهفته است. در حالی که ترویج فرهنگ سالم، دور از هر گونه دسیسه و با پشتوانه ای که از حقیقت دارد، با اهداف الهی انجام می شود. بنابر این ترویج هر فرهنگی یک امر ناپسند تلقی نمی شود و علت اساسی مخالفت ما با فرهنگ مهاجم غرب، آثار ضدالهی و ضد معنوی آن است که به عنوان یک بار منفی، در آن به وجود آمده است.

گذشته از این، مغرب زمین به اعتراف مورخان و دانشمندان، قرن‌ها تحت تأثیر فرهنگ عظیم اسلامی بوده است، به طوری که هنوز نیز آثار آن باقی است و حتی در تمدن کنونی خود، مدیون درخشش نیروهای خارق العاده مسلمان در بسیاری از علوم و فنون می باشد. زیرا جنگهای صلیبی که موجب ارتباط نزدیک اروپاییها با مسلمین شد، علی رغم خسارات فراوانی که به طرفین وارد کرد، موجب انتقال فرهنگ اسلامی و شرقی به اروپا گردید.

گوستاولوبون در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می نویسد:

«تا مدت پانصد سال، مدارس اروپا روی کتابها و مصنوعات مسلمین دایر بود، همانها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده، داخل در طریق تمدن نمودند...»

آری دانشمندان منصف غرب، از صدور فرهنگ اسلامی به جوامع اروپایی تمجید نیز نموده اند؛ بنابر این کسی که امروز بر صدور انقلاب اسلامی ما به آن سوی مرزها، نام تهاجم می نهد و بدین وسیله می خواهد غارتگری و سلطه فرهنگی جنایتکاران را توجیه کند و شعله خشم مسلمانان غیور را علیه روش استکباری آنان خاموش سازد، بدون تردید فرق پاکی را با ناپاکی قبول ندارد!

تاکنون در این مقدمه، به نکاتی پیرامون تعریف فرهنگ و تهاجم، اثبات وجود تهاجم فرهنگی، انگیزه و هدف تهاجم و مسائل دیگری اشاره کردیم. باید دانست که به اعتقاد ما، در جامعه ای که اسلام به طور کامل تحقق و حاکمیت یافته باشد، سلسله ای از شناختها و باورها و همچنین ارزشهای اخلاقی - اجتماعی مورد قبول اسلام وجود دارد که دارای یک شیوه رفتاری منسجم و هماهنگ می باشد. این شناختها و ارزشها به علاوه رفتارهایی که دارای انسجام کامل بوده و دقیقاً ناشی از همان شناختها و ارزشها می باشد، فرهنگ اسلامی را تشکیل می دهند.

چنانچه گفتیم، این مربوط به جامعه ای است که اسلام در آن بطور کامل متحقق شود، بنابر این اگر فرهنگ برخی از جوامع اسلامی، از این هماهنگی و انسجام رفتاری برخوردار نیست، علت آن آمیختگی و ناخالصی است که در اثر نفوذ عناصر فرهنگ بیگانه، در فرهنگ اسلامی صورت می گیرد و نتیجتاً اینگونه جوامع را دارای فرهنگی التقاطی می سازد که این دوگانگی، با وحدت اسلام و یکپارچگی فرهنگ اسلامی هرگز سازگار نیست.

از آنجا که شرط اول مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، شناخت فرهنگ و فلسفه آن است و همچنین برای روشن تر شدن این بحث، به بیان نقش تخریبی فرهنگ و فلسفه غرب و ریشه تاریخی آن می پردازیم.

فلسفه غرب و نقش تخریبی آن در فرهنگ جوامع اسلامی

مقدمه

پیش از شروع این بحث، ذکر مقدمه کوتاهی لازم است: آنچه امروز در فرهنگ عصر ما، عصر انقلاب، به غرب نسبت داده می شود دارای یک بار منفی است ولی باید توجه داشت منظور ما از آنچه با بار منفی به غرب نسبت می دهیم همان آثار ضد معنوی، ضد اسلامی و ضد الهی است که در تمدن غرب و فرهنگ آنها بوجود آمده است. این موضوع نه به طبیعت جغرافیایی مغرب زمین مربوط است که هر کس در آنجا زندگی می کند دارای چنین فساد و انحرافی باشد و نه در تمام دوران تاریخ، فرهنگ غرب چنین بوده که همیشه چنین فسادهایی وجود داشته باشد و نه اکنون کلیت و شمول دارد؛ ولی به دلیل اینکه غالباً فسادهای موجود در کشور ما معلول نفوذ فرهنگ استعماری غربی

است، از اینرو، به خاطر اختصار فرهنگ غربی تعبیر می‌کنیم وگرنه اکنون هم در مغرب زمین عده‌ای هستند با این فرهنگ مخالفند، همچنان که در گذشته هم افراد بسیاری با آن مخالف بوده‌اند. فلسفه‌ای که ما امروز آن را محکوم می‌کنیم، همچنین فرهنگی که مبتنی بر این فلسفه است ریشه در ماتریالیسم دارد، اگرچه آنها خود ابراز نمی‌کنند و بدان تصریح ندارند؛ ولی حقیقت این است که فرهنگ و فلسفه غالب و مسلط در کشورهای غربی حتی بر آنها که در ظاهر مسیحی هستند و روزهای یکشنبه به کلیسا می‌روند گرایش مادی است. این فرهنگ از چه زمانی بوجود آمده و چه مکتبهایی را به دنبال خود آورده و چه آثاری بر این طرز تفکر مترتب است؟ خود این بحث به یک تحلیل تاریخی نیازمند است:

آنچه معروف است و کم و بیش مقرون به حقیقت این است که این بینش از دوره رنسانس بوجود آمده است. رنسانس یعنی دوره نوزایی پس از قرون وسطی که اصحاب کلیسا با دانشمندان صاحب اکتشافات و اختراعات علمی رفتاری متعصبانه داشتند. در این دوره یک روح تنفر عمومی در مردم مغرب زمین و مسیحی مذهب نسبت به کلیسا بوجود آمد. به دنبال آن، ادیبان، دانشمندان و اندیشمندان غربی به فکر افتادند که از این آئین که به گمان آنها موجب عقب افتادگی فکری شده بود کنار بگیرند و به دوران شکوفایی تمدن باستان غرب، یعنی دوران یونان باز گردند. البته رنسانس فلسفه خاصی نیست ولی محور آن را بازگشت به تمدن باستانی غرب در دوران پیش از تسلط کلیسا که نام آن دوران قرون وسطی است، تشکیل می‌دهد. از این دوره است که ادبیات به سوی مفاهیم غیردینی، مفاهیمی که محور غیرخدایی داشت گرایش پیدا کرد. آثار ادبی و هنری، اعم از کتابها، نقادیها، مجسمه‌سازیه‌ها و امثال آن، همه به سوی ادبیات و هنرهای یونان باستان بازگشت. از این دوره به بعد است که مجسمه‌هایی که در اروپا ساخته می‌شود به سوی عریان‌نهایی حرکت می‌کند؛ در این دوره مجسمه‌ها عریان یا نیمه‌عریان نشان داده می‌شوند، حتی مجسمه‌های حضرت مریم علیها سلام با آن زمان تفاوت دارد؛ بتدریج، مجسمه ایشان هم به شکل سر برهنه ساخته شد. گرایشی به بی‌بندوباری و رها شدن از قید کلیسا و زورگویی‌های آن موجب شد که مردم غرب نسبت به دین و آثار دینی بدبین شوند. در کنار این مسأله، در دو سه قرن اخیر، بخصوص پس از جنگ‌های صلیبی مسیحیان با تمدن اسلامی آشنایی پیدا کردند و از کتابهای دانشمندان و فلاسفه اسلامی بهره‌مند شدند و به دلیل استفاده از آنها، فرهنگ غرب شکوفا گشت. این شکوفائی‌ها ابتدا از اسپانیا و سپس از فرانسه سرچشمه گرفت. با پیشرفتهای علمی و صنعتی بوجود آمده و با روح تنفیری که از دگمهای مسیحیت و مذهب در اعماق دل مردم پیدا شده بود بتدریج به این جهت گرایش پیدا شد که دایره مذهب را به اموری که با زندگی مادی ارتباطی نداشت محدود سازند. آنها از یک سو نمی‌توانستند بطور کلی مذهب را رها کنند؛ چون گرایش فطری و یکی از نیازهای روانی مردم بود و از سوی دیگر مذهبی که در قرون وسطی بر جامعه حاکم بود با زندگی آنها تزاخم داشت و تعالیمی که کلیسا به نام مذهب ارائه می‌کرد با علم مخالف بود به این دلیل تصمیم گرفتند تا دایره مذهب را به امور غیر دنیوی، که با زندگی مردم سر و کار ندارد محدود سازند؛ مردم فقط به کلیسا بروند و در آنجا با خدا نیایش کنند، از گناهانشان استغفار نمایند و هدایایی هم به فقرا یا کشیش بدهند، اما مذهب در سایر امور زندگی هیچ جایی نداشته باشد. این محور فکر و فرهنگ جدید غربی است، آن هم نسبت به کسانی که به دین، مسیحیت، خدا و معنویات اعتقاد دارند. خط فکری آنها بر این است که جای دین در زندگی عادی بشر نیست، جای دین فقط در کلیسا است. مسأله تفکیک دین از سیاست که بعدها، با توطئه‌ها و تبلیغات استعمارگران در کشورهای اسلامی و شرقی شایع شد از همین جا سرچشمه می‌گیرد. اگر روشنفکران غربزده ایران از دوران مشروطیت این مسأله را مطرح کردند و آن را دنبال نمودند و متأسفانه موفق هم شدند که در دوران حکومت پهلوی آن را به کرسی بنشانند و عملاً دین را از سیاست جدا کنند به دلیل تأثیر همین سیاست است.

ما فرهنگ و فلسفه غربی را محکوم می‌کنیم اما نه به این دلیل که شرقی هستیم و باید هویت شرقی خود را حفظ کنیم و با غرب مخالفت داشته باشیم و نه به این دلیل که آنچه از مغرب زمین می‌رسد آلوده و نادرست است، بلکه به این دلیل که فرهنگ انسانهای غربی که ما با آنها مبارزه می‌کنیم به مادیت گرایش دارد، حتی در آنجا که نام مذهب مطرح است. بهترین تجلیات فکر غربی همین مسأله تفکیک دین از سیاست و قانونگذاری است. غریبان دین

را از صحنه قانونگذاری در زمینه های اجتماعی بر کنار می دانند و معتقدند که قانون گذاری حق مردم است نه خدا، اجرای آن را هم به دست مردم و بر طبق دلخواه آنان حق نمایندگان آنها می دانند نه خدا. در سایر مسائل هم چنین تفکری وجود دارد؛ مثلاً لزومی ندارد که اخلاق مذهبی باشد. آنها سعی کرده اند که حتی اخلاق را از دین جدا کنند و بگویند که مفاهیم اخلاقی از مفاهیم دینی حساب جداگانه ای دارد. اگر کسانی یک سلسله مفاهیم اخلاقی را پذیرفته اند و بر آن اعتبار و ارزش قایل هستند این اعتقاد آنها ربطی به دین ندارد؛ چون ممکن است شخص بی دینی هم باشد که کاملاً به اصول اخلاقی پای بند باشد و آنها را رعایت کند. پس منظور از فلسفه غرب، فلسفه ای نیست که منسوب به یک منطقه جغرافیایی خاص باشد، بلکه آنچه مخالف با اصول و مبانی فکر اسلامی است به مادیگری گرایش دارد، گرچه تحت پوشش اسم دین یا تفکیک دین از سیاست و استقلال زندگی انسان از احکام و قوانین الهی باشد فرهنگ غربی قلمداد می شود. ما چنین فرهنگ و تفکری را محکوم می کنیم.

بنابر این اگر ما با فرهنگ غرب مخالفت می کنیم، نه به خاطر شرقی بودن و حفظ هویت شرقی خودمان است و نه به خاطر جدایی آن از نظر منطقه جغرافیایی است. همچنین، مخالفت ما بدان جهت نیست که آنها دارای آداب و رسوم خاصی هستند که در معاشرتهای روزانه، مطابق آنها با یکدیگر برخورد می کنند، یکی سلام می کند و دیگری کلاهش را برمی دارد! و نیز ادعا نمی کنیم که هر چه از مغرب زمین صادر می شود، کثیف و آلوده و نجس است! چنان که در تمام دوران تاریخ نیز چنین نبوده که همواره اینگونه فسادها در غرب وجود داشته باشد و هم اکنون نیز آنچنان کلیت و شمولی ندارد. اینها هیچ کدام در حد خودش مایه مخالفت نیست بلکه اختلاف ما مربوط به ابعادی از فرهنگ غرب است که فساد انگیز می باشد و از آن جهت که سمبل انحطاط اخلاقی و مایه سقوط انسان است با آن مخالفت شده است. در کشور ما نیز، از آن جهت که فسادهای موجود، عمدتاً معلول نفوذ و تهاجم فرهنگ استعماری غرب است، عناصر مسلمان بیدار و انقلاب، با آنچه به تعبیر مختصر، «فرهنگ غربی» نامیده می شود در حال مبارزه هستند. اما به طور مسلم، چه در گذشته و چه امروز در خود مغرب زمین نیز انسانهایی بوده و هستند که با چنین فرهنگی سخت مخالفند.

ریشه تاریخی فرهنگ و فلسفه جدید غرب

فلسفه ای که این فرهنگ مبتنی بر آن است، ریشه ماتریالیستی دارد. اگر چه خود غربیها این موضوع را ابراز نمی کنند، ولی حقیقت امر این است که گرایش غالب و مسلط در کشورهای غربی، حتی در افرادی که به اصطلاح مسیحی هستند و روزهای یکشنبه، کلیسا را ترک نمی کنند، گرایش مادی است. اکنون این سؤال مطرح است که گرایش مزبور، در یک جامعه دینی با اکثریت مسیحی آن زمان، چگونه و از کجا آغاز شد؛ و چه مکتبهایی را در عرصه تفکر به وجود آورد و چه آثار و نتایجی را بر جوامع بشری مترتب ساخت؟

پاسخ دادن به این پرسشها، مستلزم یک تحلیل تاریخی است: یکی از حقایق که تاریخ، آن را ضبط کرده است، حوادثی است که در اواخر قرون وسطی به دست کلیسای کاتولیک در اروپا آفریده شد و به طوری که مشهور است، نهضت رنسانس که منشاگرایش و تفکر و فرهنگ جدید است، مولود این حوادث و شرایط دیگر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اروپای آن دوران می باشد. در آن شرایط خفقانی که بر جامعه حاکم بود، از انتشار نظریه ها و کشفیات علمی که مخالف خواسته ها و آرای کلیسای مسیحی بود، با شدت و خشونت جلوگیری می شد.

با نگاهی به تاریخ کلیسا چنین می خوانیم: «در سال ۱۵۴۳ میلادی، کپرنیک لهستانی صریحاً اعلام کرد، این زمین که قبلاً به نام مرکز بی حرکت افلاک شناخته می شد، علاوه بر این که به دور خود می چرخد، به دور خورشید نیز گردش می کند، در صورتی که از نظر تورات و هیئت قدیم، این تنها خورشید است که به دور زمین می چرخد. در تورات به وضوح می خوانیم که به دستور «ژزوئه» خورشید از حرکت باز ایستاد تا او پیروزی خود را به پایان برساند.

آیا کتاب مقدس ممکن است اشتباه بگوید و خطا کند؟

مادامی که کپرنیک زنده بود از پاسخ به سؤالات راجع به این قسمت خودداری می کرد، پس از آنکه بیست و پنج سال از مرگ او گذشت، «پیرروسو» می نویسد: ناگهان فریاد اعتراض از گوشه و کنار بلند شد و صدای لعنت و نفرین

هواخواهان بطلمیوس، با فریاد تحسین کنندگان و طرفداران کپرنیک مخلوط شد. «جوردانو برنو» پس از هشت سال زندان و شکنجه در دخمه های تیره انگیزسیون به جرم دفاع از فرضیه کپرنیک و به اتهام افسونگری روی تلی از آتش زنده سوخت. وی دوست گالیله هم بود.

مطابق نجوم قدیم، هر یک از ستارگان مثل بشقابی است که بر سقف بلورین آسمان چسبیده است و همه چیز در حرکت به دور زمین است و زمین ثابت و مرکز عالم است. کلیسا از این نظریه نتیجه می گرفت که کاخ پاپ هم مرکز زمین و خود پاپ اعظم، نگاهبان زمینیان است! باید زمین ساکن و مرکز جهان باشد تا مسند پاپ را ثابت و مرکز زمین بیانگارند. در این صورت تسلط فرهنگی، رهبری اجتماعی و تعیین خط مشی جامعه هم قهراً مربوط به کلیسا می گشت. همین موضوع، فاجعه بزرگی را برای کلیسا به وجود آورد»^۳.

رفتار خشن و متعصبانه اصحاب کلیسا با دانشمندان، انزجار شدیدی را در عموم مردم و مسیحیان مغرب زمین نسبت به کلیسا و آیین آن به وجود آورد. از آن پس دانشمندان، ادیبان و اندیشمندان غربی تصمیم گرفتند از آیین مسیحیت که به رغم آنان علت اصلی عقب ماندگی و انحطاط فکری جامعه بود، کناره گیری کنند و به دوران شکوفایی تمدن باستان غرب، یعنی عصر تمدن یونان باز گردند.

در آغاز، اینگونه مخالفتها صرفاً به شکل مقابله با عوامفریبی و تبلیغات خرافی کلیسا صورت می گرفت اما به تدریج در قالب اندیشه های منسجمی در آمد که به طور کلی مذهب را در جامعه به بازی می گرفت و به نفی کامل دینداری انجامید. و این چنین بود که گرایش مادی و نگرش الحادی تار و پود اندیشه و فرهنگ جامعه را فراگرفت و ماهیت علم و فلسفه را دگرگون کرد و آن را به سوی انهدام ارزشها و ارضای تمایلات حیوانی پیش برد.

البته فلسفه رنسانس، فلسفه خاصی نیست، ولی محور آن، بازگشت به تمدن غرب و در واقع به دو فلسفه (ماتریالیسم کهن) و (اپیکوریسم) یعنی لذت گرایی است، بازگشت به تمدنی که قبل از دوران تسلط کامل کلیسا، یعنی پیش از قرون وسطی بر اروپا حاکم بوده است.

از این دوره به بعد است که ادبیات غربی، به سوی مفاهیم غیر دینی گرایش پیدا می کند. آثار ادبی و هنری، اعم از کتابها، تابلوهای نقاشی و مجسمه ها، همه به سوی هنر و ادبیات یونان باستان باز می گردد. پس از دوره رنسانس است که مجسمه های عریان در اروپا ساخته می شود و بیشتر تصاویری که از زنان نقاشی شده، نیمه عریان می باشد. اگر شما به موزه های بزرگ اروپا بروید، مشاهده می کنید که حتی تصاویری که بعد از رنسانس از حضرت مریم نقاشی شده، از نظر پوشش با تابلوهایی که از دوران قبل باقی است بسیار تفاوت دارد.

رها شدن از قید کلیسا و گرایش به بی بندوباری و فساد اخلاقی تا آنجا پیش رفت که راسل در حدود هفتاد سالگی به عنوان یک فیلسوف اظهار کرد: لزومی ندارد که یک زن در انحصار یک مرد باشد؛ چه عیبی دارد که یک انسان هر گاه لازم باشد، همسرش را در اختیار مرد دیگری قرار دهد؟!

شگفت انگیزتر از آن، سخن فروید است که عقیده دارد: کودک نیز پستان مادرش را از روی غریزه جنسی می مکد! و «نیچه» می گوید صفاتی مانند رأفت و رحمت و ایثارگری، به دلیل ضعف در انسان ایجاد می شود. هنگامی که فردی ضعیف گردید عاطفه پیدا می کند؛ اصولاً انسان برای غلبه بر ضعیفان آفریده شده است!

تعداد مکتبهایی که پس از دوره رنسانس با چنین شعارها و کلمات قصاری! در عرصه تفکر جدید پایه گذاری شدند، از اندازه خارج است. از سوی دیگر تعالیمی که کلیسا به نام مذهب ارائه می داد، مخالف علم و مزاحم زندگی بود و نمی توانست پاسخگوی نیازهای جامعه ای طوفان زده باشد. به همین جهت مذهب را به اموری که با زندگی مردم سر و کار ندارد، محدود کردند، در حدی که مردم به کلیسا بروند، با خدای خود نیایش و از گناهان خویش استغفار کنند، هدایایی بدهند و به فقرا کمک نمایند و...؛ اما برای آن در امور زندگی نقش و اعتباری قائل نشدند.

امروز اندیشمندان و دست اندرکاران امور اجتماعی غرب از یک سوی، نیاز فطری مردم را به دین و نقش آنرا در جلوگیری از جنایات و تبهکاریها احساس می کنند و از این جهت نمی خواهند که دین بطور کلی از جامعه غربی

^۳ اسلام بر سر دو راهی ۸۲ - ۸۱.

حذف شود، ولی از سوی دیگر، مسیحیت موجود در غرب را نسبت به نیازهای زمان ناتوان می بینند. لذا قلمرو دین را محدود به صومعه و کلیسا می دانند و دایره علم و سیاست و سایر امور اجتماعی را خارج از حکومت دین قلمداد می کنند. این محور تفکر و فرهنگ جدید غربی و همان تز جدایی دین از سیاست است که از دوره رنسانس سرچشمه گرفته و بعدها با توطئه و تبلیغات، در کشورهای اسلامی و شرقی نیز شایع شده است و یکی از مهم ترین آثار منفی گرایش غرب به مادیت است که مانند یک (اپیدمی) در تمام کشورهای مسلمان عمل نموده و علیه استقلال و پیشرفتهای اقتصادی و فرهنگی آنان نقش تعیین کننده ای داشته است.

در ایران نیز از دوره مشروطیت، و به ویژه در زمان حکومت پهلوی، مساله جدایی دین از سیاست توسط روشنفکران غربزده مطرح گردید و به نتایج موثری نیز رسید. در این میان حتی کسانی که دین را می پذیرفتند، آن را از سیاست و زندگی اجتماعی مردم جدا می دانستند، و عقیده داشتند که قانون گذاری وظیفه مردم است و نباید آن را به خدا نسبت داد، همچنانکه اجرای آن نیز به دست نمایندگان مردم و به دلخواه خودشان صورت می گیرد.

آنان تلاش کردند که حتی اخلاق را هم از دین جدا کرده و برای مفاهیم اخلاقی حساب جداگانه باز کنند، بطوری که در اثر تقلید از الگوهای غربی، اخلاق اجتماعی را در برابر اخلاق اسلامی علم کردند و تصریح نمودند که اگر عده ای یک سری مفاهیم اخلاقی را پذیرفته اند و برای آنها ارزش و اعتباری قابل شده اند، این ربطی به دین ندارد، زیرا ممکن است که شخصی بی دین هم باشد ولی به اصول اخلاقی احترام بگذارد!

بد نیست که در این مقال به سخن آقای احسان نراقی مروری داشته باشیم:

اندیشه فراماسون ها، مبتنی بر اصول (راسیونالیسم) است یعنی یک دید منطقی و عقلانی و اعتقاد به (جهان وطنی) از یک سو و جدا کردن سیاست و امور اجتماعی از دین و ایمان و رسیدن به نوعی (اندیویدوالیسم) یعنی اصالت فرد از سوی دیگر. این اندیشه ها که بی ارتباط با انقلاب کبیر فرانسه نبوده، زمینه و بنیاد فکری برخی از مشروطه خواهان ما را نیز تشکیل می داده است. در صدر مشروطیت، اشخاص زیادی با همه بلند پایگی و روشن ضمیری خود، و به رغم داعیه های وطن دوستی، باز، به سوی این گونه اندیشه ها متمایل و کشیده می شدند و راه حل نهایی را در پذیرفتن و عملی کردن چنین افکاری می دانستند این گونه اشخاص که در میان مشروطه خواهان زیاد هم بودند در سالهای بعد به نام متجددین و منور الفکرها نامیده شدند. در آن سالها، مطبوعات وقت تنها افرادی را متجدد و منور الفکر می خواندند که اندیشه های خود را از آیین فراماسونی اخذ کرده باشند، زیرا در آن زمان، ادراک مرام فراماسونی و پیروی از آنان، از اصول آزادی خواهی به معنای اخص آن شمرده می شد. مفهوم فردیت و آزادی فردی که از دوره انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفت، نخست الهام بخش کشورهای نزدیک به فرانسه بود و سپس راه نفوذ خود را به سوی دورترین نقاط جهان و به تدریج در همه کشورهای منتظر و آبرومند آزادی، کم و بیش ریشه گرفت.»

اینها مکتبهایی بودند که بعد از دوره رنسانس، در اثر نگرش مادی، هر یک با اهداف خاصی تأسیس شدند و چنانکه می دانیم هنگامی که غرب و به خصوص استعمار انگلیس به خوبی دریافت که در کشورهای اسلامی و به ویژه ایران با فرهنگی مواجه است که مشرکان بیگانه را تحمل نمی کند و مانع غارتگری آنان می شود، تشکیلات فراماسونی را در جهت نابودی فرهنگ و مسخ ارزشهای اسلامی به راه انداخت. البته این تشکیلات منحصر به کشور ما نبود بلکه استعمارگران غربی، برای دست یابی به ذخایر جهانی، و غارت منابع دست نخورده کشورهای مسلمان، فعالیت های سری آن را حتی در اقصی نقاط جهان، در آسیا و آفریقا به جریان انداختند.

به هر حال ستمی که اروپای دوره رنسانس بسان ازدهایی وحشی و خطرناک از خود ترشح نمود، به تمام جهان سرایت کرد و فرهنگ همه جوامع را مسموم ساخت و به جرأت می توان ادعا نمود که هیچ یک از کشورهای آسیایی و آفریقایی، از تأثیر خرد کننده آن، جان سالم به در نبرده است.

تمام این مسایل، قسمتی از نتایج تأسف بارگرایش غرب به مادیگری است، بنابر این اگر ما فکر و فلسفه غربی را محکوم می کنیم هیچ دلیلی به جز گرایش آن به مادیت و نفی معنویت ندارد. حتی اگر در پوشش شعارهای رنگارنگی مانند تفکیک دین از سیاست و بالا بردن رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی مطرح شود.

روح برتری طلبی غرب

هنگامی که نظریات برخی از متفکران غربی را بررسی می کردیم، سخن (نیچه) را نقل نمودیم، او عقیده داشت که اساساً آدمی برای غلبه بر ضعیفان آفریده شده و خوی سلطه جویی در طبیعت او وجود دارد.

تردید وجود ندارد که همواره افرادی در جهان بوده و هستند که به خاطر داشتن خوی برتری طلبی و کبر فروشی به دیگران، هیچ گاه حقوق انسانها را محترم نمی شمارند و برای خواسته های دیگران هیچ حقی قایل نیستند و حتی با توسل به هر نوع دروغ و نیرنگ، ارزشهای اسلامی را زیر پا می گذارند.

آنها چه بسا برای پیشبرد اهداف خود، در زیر لوای حقوق بشر، به دروغ، شعار آزادی، دموکراسی و صلح طلبی را فریاد کنند. اما هرگز نباید فریبشان را خورد زیرا روح مستکبر و تجاوزگر آنان، هیچ مرزی را نمی شناسد و هیچ قانونی را - حتی اگر خودش وضع کرده باشد - معتبر نمی داند! اینان تا زمانی که وجود انسانهای سربلند و با شرافت دیگری را در کنار خود احساس کنند، خوی تجاوز و سلطه جویی آرامشان نمی گذارد، فقط هنگامی آسوده خاطرند که تمام قدرتمندان در چنگال آنها اسیر باشند و نتوانند در مقابلشان عرض اندام کنند، آنگاه قهقهه مستانه را سر خواهند داد.

این منش استکباری است و ما با چنین خوی و منشی سرچنگ داریم و معتقدیم که حقوق انسانی با قانون جنگل تأمین نمی شود، بلکه باید قوانین و مقررات انسانی بر زندگی بشر حاکم باشد تا همه انسانها به حقوق حقه خود دست یابند.

اما با کمال تأسف باید گفت که عده ای از نویسندگان و به اصطلاح اندیشمندان غربی، جدول تجاوز را ترسیم کرده اند و نه تنها با تفویضات خود بر جنایات استعمارگران صحنه گذارده اند بلکه آنان را در ارتکاب فجایع بی شماری علیه مظلومان عالم، تحریک و حمایت کرده اند.

اگر تاریخ غرب را خصوصاً پس از دوره رنسانس مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، در می یابیم که یکی از ویژگیهای فرهنگ غربی، اصالت دادن به قدرت است که بدبختانه اکنون در روح تفکر و فرهنگ آن رسوخ کرده است. این طرز تفکر که بر اساس سلطه جویی و بهره برداری از دسترنج زیر دستان بنا شده و ناشی از همان بینش ماد گرایانه است، امروزه بر سراسر جهان غرب حکمفرماست و آثار مخرب آن در تمام فعالیتهای مستکبرین دیده می شود.

از سوی دیگر، غربیان برای اثبات برتری خود بر دیگر ملتها، در مقام تحریف تاریخ بر آمدند و تلاش کردند که اروپا را سرچشمه تمدن بشری قلمداد کنند!

آنها به منظور پرهیز از اعتراف به عظمت تمدنهای غیر اروپایی، بعضاً حتی در آموزشهای رسمی مدارس بعد از دوره رنسانس، بخشهای دیگر تاریخ جهان، از جمله اسلام را حذف کرده و گاهی صد سال تمدن و فرهنگ اسلامی را در عبارت (سده های یورشهای خاوریان وحشی) خلاصه می کردند!... متأسفانه بسیاری از نویسندگان اروپایی، علیرغم واقعیتهای فوق الذکر همواره مردم مشرق زمین را تحقیر کرده اند و آنها را نسل و نژادی فروتر و پایین تر از اروپاییان قلمداد کرده اند.

پیشروان فلسفه و اندیشه عصر روشنگری اروپا با اینگونه تفاوت گذاردن میان خاور و باختر، باختر را ذاتاً برتر و خاور را ذاتاً فروتر خواندن و بدیههای باختر را خوب جلوه دادن و خوبیههای خاور را بد و بدیههای آن را بدتر قلمداد کردن، تاریخ را سخت واژگون ساختند.

لرد کرومر که پس از اشغال نظامی مصر توسط انگلیسیان در سال ۱۳۰۰ - ۱۸۸۲ به مصر رفت و تا سال ۱۳۲۵ - ۱۹۰۳ فرمانروای آن کشور بود... در مقاله ای که تحت عنوان خاور و باختر پراکنده ساخت، زشتی هایی مانند خودکامگی بردگی و بیرحمی را از ویژگیهای خاور زمین دانست.

اینکه در دایرة المعارف سی جلدی بریتانیا چاپ ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ خورشیدی) می خوانیم که جامعه های آسیایی دارای صفات و رفتاری هستند که یکصد و هشتاد درجه با صفات و رفتار جامعه های باختری تفاوت دارد، درست در همین راستا قابل فهم است.

ادوارد سعید پژوهشگر عرب، در این زمینه می آورد که اروپاییان درباره خاور زمین نوشتند که انسان خاور زمینی خردستیز، فاسد، کودک منش و «متفاوت» است و از این روی، انسان اروپایی خردگرا، پاکدامن و «طبیعی» می باشد. پیام روشن تر اینگونه نوشته ها آن است که اصولاً اروپاییان با ویژگیهای پسندیده ای که در سرشت خویش دارند، از بقیه جهانیان برترند و از همین روست که باید بر جهان چیره شوند و مردم جهان را به بردگی و استثمار کشند.

گونه های مختلف تهاجم یا زمینه های تسلط کفار بر مسلمین

به طور کلی می توان زمینه های تسلط کافران را بر مسلمین، در موارد چهارگانه زیر خلاصه کرد: سلطه نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

۱- سلطه نظامی

یکی از عادی ترین و متعارف ترین راههایی که از دیر باز برای غلبه بر دیگران مورد استفاده قرار می گرفته، حملات نظامی است و اسلام از همان ابتدای پیدایش، در جنگهایی که بر مسلمانان تحمیل می شد، با آن روبرو بوده است. سلطه نظامی یک پدیده تازه نیست بلکه در همه ادوار تاریخ، نمونه هایی داشته است. دشمنان اسلام نیز که تعالیم دینی را نمی پذیرفتند و از طرفی نمی توانستند پیشرفتهایی سریع مسلمین را تحمل کنند، جنگ را بر آنان تحمیل می کردند تا شاید ضمن شکست دادن آنها در جبهه نظامی، بر مقدراتشان تسلط یابند.

نمونه هایی از این تهاجمات را می توان در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان مشاهده کرد که بر اساس کینه توزی و با استفاده از ضعف و تفرقه مسلمین آغاز شد. صلیبیان که در دوران تاریک قرون وسطی عظمت فرهنگ اسلامی را در آندلس و در قلب اروپا تحمل نمی کردند، با تحریک کلیسا، بارها به سرزمین مسلمانان حمله کردند و جنایات فراوانی را مرتکب شدند.

اسلام در مقابل حملات نظامی کفار، احکام دفاع را برای ما مقرر فرموده است که در کتب فقهی بحثهای مبسوطی پیرامون آن انجام گرفته و جای هیچ تردیدی هم در آن نیست. اما تسلط کفار بر مسلمانها، منحصر به زمینه نظامی نیست. این شیوه در زمانهایی رایج بود که بشر برای تجاوز به منافع دیگران، تنها از قدرت سرنیزه استفاده می کرد و اوضاع زندگی انسان، شیوه های بهتری برای بهره برداری از منافع دیگران پدید آمد که دیگر نیازی به جنگ افروزی و تحمل سختیها نبود.

۲- سلطه سیاسی

یکی از آن شیوه ها، تسلط سیاسی است، در این روش، دشمن به جای لشکر کشی و جنگ و خونریزی تلاش می کند که با انجام توطئه هایی، صحنه سیاسی را در یک کشور به نفع خود تغییر دهد، و برای این کار، عناصری را از میان افراد خودشان برمی گزیند و با استفاده از نقاط ضعف آنان در وجودشان ایجاد شیفتگی و وابستگی می کند و اگر بتواند آنها را با دادن وعده های ریاست و حمایت، رسماً مزدور خود می سازد و بدین وسیله کم کم بر ارکان حکومت و همه شؤون آن کشور تسلط پیدا می کند. این عناصر، ممکن است افرادی را در سطح رئیس یک دولت تا سطوح پایین تر شامل گردد.

این همان تسلط سیاسی است که در نهایت اهداف اقتصادی را نیز در بر می گیرد و غالباً با سلطه اقتصادی توأم است. یکی از نمونه های بارز این عملکرد، استیلای غرب بر کشور اسلامی ما پس از انقلاب مشروطیت می باشد. هنگامی که استعمارگران غربی پیروزی انقلاب را در پرتو رهبری و حمایت همه جانبه علمای بزرگ شیعه حتمی دیدند، مبارزه عمیق و وسیعی را علیه اسلام آغاز کردند. آن ها عناصر خود باخته ای را که تحصیل کرده و دست پرورده غرب و فریفته مظاهر تمدن جدید بودند، جهت مسخ ارزشهای اسلامی در نهضت مشروطه وارد کردند و با حمایتهای مالی و سیاسی، آنها را تا سطح بالای حکومت ارتقا دادند. اینان سپس رهبران مذهبی را که مخالف حضور

عناصر ضد دینی در رأس مسائل کشور بودند، سرکوب کرده و به انزوا کشاندند و زمینه تسلط کامل سیاسی بیگانگان را فراهم ساختند.

۳- سلطه اقتصادی

قسم سوم از تسلط کافران بر مسلمین، سلطه اقتصادی است. در این شیوه دشمن کوشش می کند که اقتصاد مسلمانها را تحت کنترل خود در آورد تا از فعالیتهای اقتصادی، منابع زیرزمینی و معادن آنها به نفع خویش بهره برداری کند. برای این کار الگوی مصرف را متناسب با منافع خود تغییر می دهد و به وسیله تبلیغات و برنامه ریزی، روح مصرف گرایی را در جامعه مسلمانان تقویت می نماید. آنگاه با پرداخت سوبسیدهای کلان و صدور کالاهای ارزان به کشور مورد نظر، کارخانجات داخلی آن کشور را به ورشکستگی می کشاند و با هر توطئه ای از پیشرفت صنایع آن کشور جلوگیری می کند تا بازار مسلمانها را در انحصار کالاهای خود در آورد و سرانجام بتواند شریان اقتصادی آنان را کاملا در اختیار بگیرد.

۴- سلطه فرهنگی

در میان شیوه های استعماری و سلطه گری، آنچه از همه خطرناک تر و در عین حال مخفی تر می باشد، سلطه فرهنگی است. خطری که در این زمینه جبهه اسلامی ما را تهدید می کند، به خاطر گستردگی جبهه تهاجم، پیچیدگی آن و صدماتی است که از نظر معنوی به روح او وارد می کند و افکار و عقاید و ارزشها را در درون وی به نابودی می کشد و حیات معنوی اش را مختل می سازد.

امروز دشمنان اسلام و بشریت برای انجام مقصود خویش، با استفاده از همه ابزارها و شیوه ها و با به کارگیری برترین تکنولوژیها و جدیدترین روشهای علمی، به جبهه ای به وسعت قلبهای معتقد و سالم و دین باور در سراسر جهان اسلام مورد هجوم ناجوانمردانه خویش قرار داده اند. دیگر مسأله آمدن بیگانه به داخل یک خاک مطرح نیست بلکه سخن از بیگانه شدن از خویش و از درون پوسیدن است.

رهبر فقید مسلمین جهان حضرت امام خمینی(قدس سره) فرمود:

ما از حصر اقتصادی نمی ترسیم. ما از دخالت نظامی نمی ترسیم، آن چیزی که ما را می ترساند وابستگی فرهنگی است. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است... بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمار گران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.

آری، هنگامی که ابر جنایتکاران در عرصه سیاسی مجبور شدند ناباورانه در مقابل سیاست نه شرقی و نه غربی میهن اسلامی ما تسلیم شوند و زمانی که در جبهه نظامی در برابر حماسه های فرزندان با ایمان و دلاور امت اسلامی دچار یأس و خفت و زبونی شدند و آنگاه که توطئه ها، فشارها و تحریمهای اقتصادی را چندان موثر نیافتند، بلکه به عکس، آن را در روند رشد و توسعه، و شکوفایی استعدادهای مردمی، دارای نتایج غیر منتظره دیدند، سرانجام ناگزیر به حيله نهبی خود یعنی هجوم فرهنگی متوسل شدند و به گفته رهبر معظم انقلاب، عقبه نظام را هدف قرار دادند.

اینجاست که با توجه به ظرافت و اهمیت موضوع و با عنایت به گستره جبهه تهاجم و ارقام کلانی که از سوی دشمنان اسلام در زمینه اخیر سرمایه گذاری شده است، می توان به میزان هشجاری لازم و تلاش بیوقفه و همه جانبه در جلوگیری از آلودگیهای حاصله از سمپاشیها آنان پی برد. گرچه متأسفانه باید گفت که تاکنون پیرامون سه قسم اخیر، از نظر مبانی فکری و نظری، در کشور ما کار علمی و تحقیقی چشمگیری انجام نشده است و فقط به اقتضای شرایط زمان، متخصصین علوم نظامی، در طول مدت جنگ تحمیلی، تا حدودی درباره مسائل نظامی و ابعاد مختلف آن، به تحقیق و تألیف پرداخته اند که نتایج قابل ملاحظه ای نیز به دنبال داشته است.

لذا بر دانشمندان و محققان اسلامی لازم است که در زمینه مبارزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با دشمنان اسلام تلاشهای عالمانه و محققانه ای انجام دهند.

نکته ای که در این بحث، قابل بررسی و تعمق می باشد، ارتباط متقابل و تأثیر فزاینده ای است که به نحوی در میان هر یک از شیوه های فوق الذکر با سایر اقسام آن وجود دارد. به عنوان مثال، تحکیم یک رابطه سلطه جویانه اقتصادی، و حتی تثبیت یک موقعیت جدید که با هجوم نظامی به دست آمده است، بدون تلاش فرهنگی و تأثیر در انعطاف فرهنگ طرف مقابل تقریباً امری غیر ممکن است، همچنانکه تسلط سیاسی، غالباً اهداف اقتصادی را دنبال می کند و در نهایت، با سلطه اقتصادی نیز هماغوش است.

نتیجه مهمی که در اینجا به دست می آید مربوط به اهمیت نقش فریبنده ترفندها و تلاشهای فرهنگی در دوام بخشیدن به روند سلطه است. «اسپنسر» فیلسوف معروف انگلیسی می گوید:

«اخلاق و آداب و زبان و تمدن خودتان را به اقوام و مستملکات خود بیاموزید و آنان را به حال خودشان واگذارید که همیشه» از آن شما خواهند بود! ^۴.

معنای این سخن آن است که بدون تردید، تسلط فرهنگی پیش در آمد سلطه دائمی است چنانکه ما در تاریخ کشورمان، نمونه های آن را در تسلط سلجوقیان، مغولان و تیموریان مشاهده کرده ایم. اینها اگر چه در ابتدای هجوم وحشیانه خود، با قدرت شمشیر بر اوضاع سرزمین ما مسلط شدند، اما پس از استقرار حکومت خود، تلاش می کردند که با استفاده از وزرای دانشمند و مشاوران دور اندیش، به هر نحو ممکن در فرهنگ مردم نفوذ کرده و آنها را تا حد امکان به خویشتن متمایل سازند! پس می توان نتیجه گرفت که به هر میزانی که یک جمعیت یا حکومتی در میان فرهنگ یک ملت نفوذ پیدا کند، به همان اندازه، سلطه خویش را بر آنان بیمه کرده است و توان خود را در استثمار و بهره کشی از آنها بالاتر برده است. این تجربه ای است که دولتهای استعمارگر غربی، به خوبی آنرا آموخته اند و به نتایج موثر آن دست یافته اند.

اصل عدم استیلائی کفار بر مسلمین

یکی از حقایق مسلم در بینش اسلامی این است که خداوند متعال به مسلمانان با ایمان اجازه نمی دهد که زیر بار ذلت مشرکان، کفار و منافقان بروند. این یک اصل اسلامی ریشه دار است و کسانی که کم و بیش با مکتب اسلام و اصول و مبانی این دین مقدس، آشنایی دارند، از این حقیقت آگاهند.

درباره این اصل، چه از نظر فقهی - بر اساس آیه ای که در قرآن کریم آمده است ^۵ و چه از نظر مبانی علمی، بحثهای فراوانی وجود دارد که در آنها نتایجی که مطابق شرایط خاص هر زمان بر این اصل متفرع می شود، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

تحلیلی درباره این اصل

بدون شک، یکی از عوامل سازنده شخصیت، که در رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تأثیر بسیاری می گذارد، محیط زندگی و تربیتی او می باشد. به همین جهت، روان شناسان و استادان علوم تربیتی، بر سالم سازی محیط زندگی خانوادگی و تحصیلی آن برای افراد در سنین مختلف تأکید بسیاری کرده اند.

واضح است که در یک محیط خانوادگی آرام و سالم، فرزندان شایسته ای تربیت می شوند. همچنین در یک محیط آموزش سالم و متناسب، دانش آموزان لایق و آینده سازان ارزشمندی پرورش می یابند. هر محیطی از افراد، اشیاء و نمودهایی تشکیل می شود، عناصر محیطی، رابطه میان آن ها، چگونگی برخورد افراد یک محیط اجتماعی با یکدیگر و برداشتهایی که آنها از مسایل اجتماعی دارند، همه در شمار عوامل محیطی به حساب می آیند و برای سلامت محیط، باید مورد توجه و مراقبت قرار گیرند.

^۴ اسلام بر سر دو راهی پاورقی صفحه ۲۳.

^۵ لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (سوره نساء ۱۴۱).

بنابر این کسی که می‌خواهد جامعه‌ای را اصلاح کند و افراد آن را در پرتو انوار شریعت اسلامی که متضمن تکامل انسانها می‌باشد به سوی سعادت جاویدان رهبری نماید، باید در گام نخست، تلاش کند که محیط اجتماعی مناسبی را برای رشد افراد آن جامعه در جهت تکامل دینی فراهم سازد.

طبق این حقیقت که جامعه و شرایط اجتماعی تأثیر بسزایی در ساختار شخصیت افراد دارد، مربیان و مصلحان پیوسته در تلاشند تا محیط سالم و متناسبی برای رشد افراد فراهم شود، چه در محیط کوچک خانواده یا مدرسه و چه در محیط بزرگ اجتماع و در سطح بین‌المللی. اگر پدر خانواده بخواهد فرزندان شایسته‌ای تربیت کند، باید سعی کند محیط خانواده محیط مناسبی باشد، مربی دبستان یا دبیرستان نیز اگر بخواهد دانش‌آموزان شایسته‌ای تربیت شوند، باید سعی کند محیط اجتماعی دبستان و دبیرستان، محیط مناسبی باشد.

محیط از افراد، اشیا و نمودها تشکیل می‌شود؛ اما آنچه دارای اهمیت است، کیفیت برخورد با یکدیگر است که جزو عوامل محیطی به حساب می‌آید. طبعاً کسی که می‌خواهد جامعه‌ای را اصلاح و آن را به شاهراه سعادت، همان راه و شریعتی که خدای متعال برای تکامل انسانها قرار داده است هدایت کند و مردم را به سعادت برساند، باید تلاش کند که محیط اجتماعی مناسبی برای رشد افراد در جهت تکامل دینی فراهم شود.

یکی از مسائل مهمی که باید در این زمینه مراعات شود، مهیا ساختن محیط اجتماعی برای رشد اشخاص مسلمان، به گونه‌ای است که همه افراد جامعه در آن احساس شخصیت و سرافرازی کنند، زیرا از مهم‌ترین عوامل زبونی و پستی و شکست انسان در زندگی، احساس حقارت است.

فضای جامعه اسلامی باید به گونه‌ای باشد که همه مظاهر زندگی اجتماعی، دلیل و شاهد شخصیت و منزلت و سربلندی مسلمانان باشد، به طوری که جوانان و فرزندان ما حتی از دوران کودکی این معنی را ادراک کنند، یعنی با تمام وجود احساس کنند که اسلام مساوی با سربلندی و افتخار است. البته این وظیفه رهبر جامعه است که با تقویت روح ایمان و ایجاد روحیه سلحشوری در مردم و بالا بردن توان نظامی و دفاعی جامعه، به این هدف و آرزو که هیچ قدرت مخالفی، جرات کمترین تجاوز و تعرضی را به مرزهای مسلمین نداشته باشد، جامه عمل ببوشاند، و اجازه ندهد که آنها تحت هیچ شرایطی تحقیر بشوند، زیرا در چنین جامعه‌ای اوضاع برای رشد و ترقی انسان مساعد نیست. پس یکی از ادله لزوم حفظ عزت و سیادت، برای جامعه اسلامی این است که رشد و بالندگی افراد آن در هر زمینه‌ای، در سایه همان احساس عزت و عظمت، امکان‌پذیر است و بر عکس یک جامعه سرخورده که خود را تحت سیطره و بهره‌کشی کافران احساس کند، به تدریج شخصیت و هویت اسلامی و منش انسانی خود را از دست می‌دهد و زمینه زبونی و پستی‌اش در نسلهای آینده فراهم می‌گردد.

این در مورد رابطه فرد با جامعه است. اما همین رابطه در سطح بین‌المللی برای جوامع اسلامی نیز مطرح است. به این معنا که اگر در سطح جهانی افتخار و عظمت و عزت و سیادت، برای جامعه‌های مسلمان پذیرفته شود، طبعاً زمینه بالندگی آنها فراهم خواهد شد و در نتیجه جوامع دیگر نیز به اسلام گرایش و رغبت پیدا خواهند کرد. در صورتی که اگر جوامع مسلمان در روابط بین‌المللی با مسائل جهانی به گونه‌ای برخورد کنند که موجبات ذلت و تحقیرشان فراهم گردد، خدای نخواستہ شکست اسلام را در سطح جهانی به دنبال خواهد داشت.

بنابراین، اگر در جامعه اجازه داده شود که کسانی به اسلام هجوم بیاورند و مسلمانها در آن جامعه احساس حقارت کنند این جامعه محیط مساعدی برای رشد انسان نیست. بلکه هر قدر محیط اجتماعی دلالت بر سربلندی و افتخار اسلام و مسلمانان داشته باشد، زمینه برای رشد افراد به سوی اسلام و رسیدن به حقایق آن فراهم خواهد بود.

پس باید اسلام در جامعه عزیز باشد و در سایه آن مسلمانان عزت و سیادت داشته باشند. افراد باید احساس عزت و عظمت کنند. این یکی از دلایلی است که اسلام اجازه نمی‌دهد که کفار در محیط اسلامی تسلط داشته باشند و مسلمانان خود را تحت سیطره و تسلط کفار احساس کنند؛ چون اگر چنین احساسی پیدا شود یکی از زمینه‌های زبونی و پستی برای نسل آینده مسلمانان فراهم می‌شود. در حالیکه اگر احساس عزت و سربلندی بیشتر باشد، زمینه بهتری برای رشد جوانان اسلامی فراهم خواهد بود. چنین رابطه‌ای در سطح بین‌المللی نیز برای جوامع اسلامی مطرح است. همان رابطه‌ای که یک فرد با جامعه دارد، جامعه نیز با جهان دارد. اگر در سطح بین‌المللی

برای جوامع اسلامی افتخار، عظمت، سیادت و عزت پذیرفته شد، زمینه رشد جوامع اسلامی فراهم می شود و جوامع دیگر نیز به اسلام علاقه مند خواهند شد. اما اگر رفتار بین المللی به گونه ای باشد که موجب تحقیر اسلام و مسلمانان گردد، یکی از عوامل شکست جوامع اسلامی فراهم خواهد شد.

از اینرو به دو دلیل، اصل عدم استیلا کفار و سیادت مسلمانان، در اسلام پذیرفته شده است:

۱- اینکه افراد جامعه با احساس سربلندی و با کمال آرامش به رشد همه جانبه خود ادامه دهند و در زندگی فردی به تعالیم حیاتبخش آن مکتبی که در کف حمایت آن، احساس عزت و سربلندی می کنند گرایش بیشتری پیدا کنند.

۲- اینکه جوامع اسلامی در اثر بالندگی و پیشرفت، نزد ملت‌های دیگر سرافراز و مفتخر باشند و بدین وسیله حرکت جهانی اسلام، که متوقف بر سربلندی و ترقیات جوامع اسلامی است، تحقق یابد.

اشاره ای به دلیل فقهی اصل یاد شده

قبل از هر چیز لازم است که به یک سری قواعد کلی در فقه اسلامی اشاره کنیم که مانند گنج بزرگی در ابواب مختلف مورد استفاده قرار می گیرد. به عنوان نمونه، مرحوم شیخ انصاری «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب مکاسب - از بیش از شش هزار آیه ای که در قرآن وجود دارد - در ذیل آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»^۶ که بخشی از یک آیه است، به اندازه یک کتاب بحث کرده است، و شاید اگر فرصت می یافت، می توانست تمام ابواب عقود را از همین کلام کوتاه خدا استنباط کند و کتاب دیگری را نیز تألیف نماید!

این به برکت وسعت و عمق آیات کریمه قرآن است که در موارد متعددی، می توان از آنها بهره های علمی و معنوی فراوانی برد. کسانی که با مباحث فقهی آشنایی دارند، می دانند که در سراسر این کتاب عظیم، که یکی از افتخارات فقه شیعه است، تنها از چند آیه و روایت چه استفاده های پرارزشی شده که اگر آنها را از «مکاسب» مرحوم شیخ انصاری برداریم ساختار کتاب عوض می شود! و اگر دیگران نیز دقت‌هایی را که ایشان در فهم «اوفوا بالعقود» کرده اند در بسیاری از آیات و روایات دیگر - و از جمله در آیه شریفه مورد بحث «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۷ - انجام بدهند، فقه ما بسیار غنی تر می شود. در آیه مذکور جای بحث است که آیا این «جعل» جعل تکوینی است یا تشریحی، اگر جعل تشریحی است چه برداشتهایی می توان از آن کرد و اگر جعل تکوینی است، بر اساس اینکه اراده حکیمانه الهی به عزت اسلام و مسلمین تعلق گرفته است، در مقام عمل چه احکامی را از آن می توان استنباط کرد. البته در این زمینه بحث‌های وسیعی هست، که در این جا مجال طرح آنها نیست و چنانچه در گنج‌های گرانبهای قرآن و روایت تعمق بیشتری بشود، دریچه های تازه ای از انوار معارف الهی در همه مسائل فردی و اجتماعی، به ویژه در زمینه های بسیاری که امروزه مطرح است، به روی انسان گشوده خواهد شد. اجمالا می توان از آیه شریفه استفاده کرد که خدای متعال به هیچ وجه اجازه نمی دهد که کافر بر مسلمان تسلط پیدا کند. این مطلب، هم در زمینه های فردی و هم در زمینه های اجتماعی مطرح شده و تا سطح بین المللی نیز قابل تعمیم است.

نگاهی به تاریخ مبارزات مسلمین علیه سلطه ها

در طول تاریخ اسلام و تشیع، مبارزات بسیاری از سوی مسلمانان علیه سلطه اجانب در ابعاد مختلف آن، وجود داشته است که بررسی آنها - در عین حال که حوصله و فراغت بسیاری می طلبد - مفید است. البته در این زمینه تلاش‌هایی انجام شده و ثمره آن تلاش‌ها و تحقیقات، به چاپ نیز رسیده است، اما از نظر کمی و کیفی در حد مطلوب

^۶ مائده / ۱.

^۷ نساء / ۱۴۱.

نیست و لازم است که انواع جهاد و مبارزاتی که از صدر اسلام توسط مسلمانان، در زمینه مسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی علیه کافران و سلطه گران صورت گرفته است، از نظر تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. الف) مبارزه علیه سلطه اقتصادی: یکی از مبارزاتی که در زمانهای اخیر، به وسیله مراجع عظیم الشان شیعه، علیه سلطه اقتصادی استعمارگران غربی انجام گرفت و راه نفوذ کافران را به کشور اسلامی ما بست، فتوای تاریخی مرحوم میرزای شیرازی - رضوان الله علیه - بوده در این قرارداد، امتیاز تنباکوی سراسر ایران، به مدت پنج سال در انحصار یک شرکت انگلیسی قرار گرفت.

هنگامی که پس از انعقاد قرار داد، انگلستان عملاً فعالیت خود را در ایران آغاز کرد، هجوم فرنگیان به ایران به بهانه کارمندان کمپانی تنباکو، چنان گستاخانه و مغرورانه بود که به زودی موجب نفرت و عکس العمل عمومی مسلمانان شد. این فرنگیان چنان از وابستگی خود به کمپانی تنباکو و پشتیبانی حکومت، دلگرم و مغرور شده بودند که در برخورد خود با توده مردم مسلمان سخت بی پروایی و خشونت می کردند و باعث جریحه دار شدن احساسات مذهبی و ملی مردم می شدند... رفتار عموم فرنگیان و به خصوص انگلیسیان و رفتار خود کمپانی و ماموران آن در ایران نشان می دهد که به راستی انگلیس با به دست آوردن امتیاز تنباکو، برای ایران هم همچون هند، خواب سلطه مطلقه و سرنوشت استعماری را می دیده اند.

زمانی که نتایج اولیه قرار داد مزبور و طیف گسترده حضور خارجیان در کشور و رفتار متکبرانه آنان با مردم به اطلاع مرحوم میرزای شیرازی رسید، ایشان با بینش دقیق خود و فراستی که از نور خدا مایه می گرفت، دریافت که این قرار داد، باعث تسلط اقتصادی کفار بر مسلمین می شود و ذلت آنان را در پی دارد و خدای متعال نیز از این امر راضی و خوشنود نخواهد بود.

بنابر این ابتدا در تاریخ ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری، ضمن ارسال تلگراف برای ناصرالدین شاه این خطر را گوشزد کرد، اما وقتی بی توجهی شاه را دید، حکم تاریخی تحریم تنباکو را طی این عبارت صادر فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو و توتون، بای نحو کان حرام و در حکم محاربه با امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه - است.

البته فرمان آن مرجع بزرگ، فتوا نبود، بلکه یک حکم ولایتی بود اما به طور طبیعی، هر حکمی مبتنی بر یک فتوای کلی است. این نمونه بارزی از مبارزه فقهای اسلامی، علیه سلطه اقتصادی بیگانگان است. اکنون باید ببینیم که بحث کوتاه کردن دست اجانب و مبارزه علیه تسلط اقتصادی آنها، مبتنی بر چه مقدماتی است و دامنه آن تا چه اندازه می تواند تعمیم پیدا کند. اینها یک سری مسائلی است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ب) مبارزه دیگری که توسط زعمای عالیقدر شیعه، در جهت حفظ سیادت و عزت مسلمانان صورت گرفت، حرکت جهادی علمای عراق، علیه تسلط سیاسی انگلستان بر این کشور، در زمان معاصر بود که به وسیله مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی - رضوان الله علیه - رهبری می شد.

در آن هنگام که دولت کافر انگلیس می رفت که بر کشور اسلامی عراق چنگ بباندازد و تسلط سیاسی خود را بر مسلمانان آنجا مستحکم سازد، فقهای اسلامی، علیه آن دولت استعمارگر اعلان جنگ دادند، و آن مرجع بزرگ، فتوای جهاد را تحت عنوان وجوب جنگ علیه سلطه انگلیس بر مردم عراق صادر کرد.

ج) در کشور اسلامی خودمان نیز، از زمانی که حرکت روحانیت به رهبری امام راحل - رضوان الله علیه - آغاز شد، نمونه های بسیار چشمگیر و روشنی از این نوع مبارزه ها داشته ایم.

از جمله، زمانی که در رژیم سابق، دستور شرکت مردم در فراندوم برای اجرای مواد شش گانه شاهنشاهی از طرف دولت صادر شد، مراجعی همچون مرحوم آیه الله العظمی سید احمد خوانساری - رضوان الله علیه - فتوا دادند که «شرکت در این فراندوم، در حکم محاربه با امام زمان (عج) است».

دلیل اصلی چنین مخالفتها و مبارزاتی که در اوج اختناق با رژیم جبار شاهنشاهی انجام می گرفت، چیزی جز آن نبود که مراجع عظام و پرچمدار این مبارزات، حضرت امام خمینی - رفع الله درجاتهم - با روشن ضمیری و بینش

الهی خاص خویش، در می یافتند که علاوه بر اینکه چنین رفتاری به نفع سلطه آمریکای جنایتکار است و راه نفوذ بیگانه را به داخل کشور اسلامی هموار می کند، صدها مفسده دیگر نیز بر آن مترتب می شود.

اگر چه دلیل وابستگی رژیم شاهنشاهی به آمریکا، هر نوع مخالفتی که با آن می شد، در حقیقت مبارزه با رژیم جنایتکار آمریکا بود، اما برخی از فریادها، مستقیماً و بدون واسطه بر سر آمریکا فرود می آمد که این صلابت از ویژگیهای مبارزه امام راحل (قدس سره) علیه استکبار جهانی بود.

از جمله، قیام ایشان علیه قانون «کاپیتولاسیون» بود که در چهارم آبان ماه سال آغاز گردید و در سیزدهم آبان همان سال منجر به دستگیری مجدد و تبعید ایشان به ترکیه شد. همچنین، حرکت شجاعانه ای را که دانشجویان مسلمان، با الهام از بیانات و رهنمودهای آن امام راحل، در تصرف لانه جاسوسی آمریکا انجام دادند، و در واقع نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت مسلمان ایران علیه آمریکا به وجود آمد، می توان یک نوع مبارزه صریح و یک فریاد کوبنده علیه ابر قدرت جنایتکار غرب دانست.

اینها بخشی از مبارزات مسلمین علیه کفر جهانی است که در صحنه های گوناگون و با روشهای متنوع صورت گرفته و هر یک دارای فرایند خاصی می باشد و نشان دهنده مبارزه جدی و آشتی ناپذیر اسلام با کفر است. همه ما کم و بیش، با مبارزه به روش نظامی آشنا هستیم، یا لاقلاً صحنه هایی از مبارزه مسلحانه انقلابیون را مشاهده کرده ایم، اما فقط عده کمی از افراد، با روش مبارزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آشنایی دارند. اینجاست که رسالت ما در برابر نسل آینده، در بررسی و تنظیم روشهای مبارزاتی، بر اساس مطالعات اسلامی و تحقیقات علمی، در همه زمینه ها آشکار می شود.

اهمیت تلاش و مبارزه فرهنگی در زمان حاضر

اکنون که استکبار جهانی از انقلاب اسلامی ما سلیلی خورده و به نقش عظیم مسلمین در معادلات جهانی پی برده است، ما شاهد ایجاد اختلال در جوامع اسلامی، رذالت کافران در ضدیت با اسلام و نسل کشی مسلمانان در سرزمینهایی چون بوسنی و هرزگوین، خلیج فارس، فلسطین، لبنان و الجزایر بوده و هستیم. بنابر این شکی نیست که همه ما باید از برادران مسلمان خود در این کشورها و سایر نقاط مسلمان نشین جهان، که در حال مبارزه و جنگ با دشمنان اسلامند، پشتیبانی کنیم. و نیز تردیدی وجود ندارد که برای حفظ عزت و سیادت مسلمانان که یک واجب شرعی است، وظیفه داریم در روابط بین المللی، از مواضع سیاسی کشورهای مسلمان حمایت کنیم. همچنان که لازم است تا حد امکان، همبستگی خود را با ملت‌های اسلامی تحکیم بخشیده، و در زمینه های مسائل اقتصادی با آنها همکاری نمائیم.

ولی آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است و متأسفانه تاکنون در بسیاری از موارد، با غفلت همراه بوده است، مبارزه فرهنگی است. زیرا همانطوری که در بحثهای گذشته اشاره شد، تهاجم فرهنگی بر خلاف شیوه های تهاجم نظامی و اقتصادی، یک جریان کاملاً ملموس نیست که بتوان در برابر آن واکنش دفاعی نشان داد، بلکه دارای طبیعت پیچیده ای است که از تلاشها و تجربه های فراوان دشمنان اسلام، طی مدت‌های طولانی سود جسته و با آنها عجین شده است. به همین جهت، این شیوه، خطرناک ترین نوع هجوم است که اگر با موفقیت همراه باشد، دشمن به همه اهداف خود رسیده است، و دیگر نیازی به مبارزه نظامی هم نخواهد داشت.

و باید اعتراف کرد که با تاسف فراوان، تلاش دشمنان اسلام در این زمینه تا اندازه ای موفق نیز بوده است و امروز دیگر هجوم فرهنگی به شکلی نیست که بتوان درها را به روی آن بست، زیرا تکنولوژی جدید، درها را شکسته و فرهنگ مهاجم، چون مهمان ناخوانده ای به اندرونی سرکشیده است!

در طلایع پیروزی انقلاب اسلامی، امام راحل - رضوان الله علیه - فرمود:

«راس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ و نجات جوانهای ما از این وابستگی به غرب است...»

ما الان در همه چیز یک نوع وابستگی داریم که بالاتر از همه وابستگی افکار است. این وابستگی سرمنشأ همه وابستگی هاست که ما داریم. اگر ما وابستگی فرهنگ داشته باشیم، دنبالش وابستگی اقتصادی هم هست، وابستگی اجتماعی و سیاسی هم هست، همه اینها هست» (۵۸/۸/۷)

و نیز فرمود: «اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند و بالاخره در آن مستهلک می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگی آن نشأت می گیرد...».

آن بزرگ مرد می دانست که اگر ملتی فرهنگ کفر را بپذیرد، ایدئولوژی و عقاید کفر آمیز را نیز خواهد پذیرفت و یا لاقلاً در اعتقادات دینی خود سست خواهد شد، و این همان هدفی است که کافران در هجوم فرهنگی بر مسلمین دنبال می کنند. آنها با صراحت گفته اند که هدفشان از تبلیغاتی که در کشورهای اسلامی انجام می دهند، ترویج مسیحیت به امید مسیحی شدن مسلمانان نیست، بلکه کمال آرزوی آنها این است که نسبت به اعتقادات و باورهای دینی، در قلب جوانان مسلمان شک و تردید ایجاد کنند تا عقایدشان ضعیف و ایمانشان به کفر ستیزی و خدا جویی سست گردد، آنگاه کاملاً از هویت مذهبی و ملی و آرمان خواهی خود دست بردارند و رفتارهای غربی را در همه شؤون زندگی، الگوی خود قرار دهند. واضح است که در این صورت، دشمن سلطه گر خود را در قله پیروزی احساس می کند، چرا که حتی سربازان حریف را نیز به اردوی خود آورده و با اهداف خویش همداستان کرده است.

هم اکنون، دشمنان اسلام با اعزام تعداد بسیار از مبلغین مسیحی به سراسر جهان و به خصوص مبلغینی که در کشورهای آفریقایی مستقر نموده اند فعالیت‌های شدید را علیه اسلام انجام می دهند. تخصیص ارقام نجومی بودجه هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و به ویژه در سالهای اخیر، از یک سو توسط استعمارگران غربی برای مبارزه با اسلام، و از سوی دیگر به وسیله دست نشاندهگان آنها در کشورهای اسلامی مانند عربستان تحت عنوان وهابیت، برای مبارزه با تشیع هزینه می شود، و ارقام بالای مبلغینی که از هر یک از این دو جبهه، با اسلام واقعی و باورهای دینی مردم جهان مبارزه می کنند، رسالت اسلامی و انسانی ما را بسیار سنگین می کند.

باید بدانیم که اسلام و قرآن فقط برای ما و چند کشور دیگر نازل نشده است، بلکه همه مردم در سراسر جهان به عنوان بندگان خدا به این رحمت بی پایان الهی حق دارند و این فرمان خدا است که حاملان امانت الهی، باید آن را به اهلش برسانند. (ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها)^۸ هیأت‌های مسیحی، در کشورهای جهان سوم، شیوه های مختلفی را جهت انجام مأموریت‌های محوله به کار می گیرند.

از جمله در برخی از کشورهای آفریقایی مانند سنگال، بر طبق قراردادی که با خانواده های تهیدست منعقد می شود، در ازای توزیع کمک‌های مختصر مالی و جنسی از طرف این هیأت‌ها به مردم، آنها موظفند که کودکان خود را به مدارس تبشیری بفرستند.

البته مروجین مسیحی و مبلغین اعزامی به کشورهای اسلامی، برای پرهیز از تحریک احساسات و عواطف دینی مسلمانان در انجام کارهای خلاف اسلام خویش، حتی الامکان سعی دارند از عملیات غیر مستقیم و فعالیت‌های محرمانه و مخفیانه استفاده کنند و به همین جهت است که بیشتر از راههای فرهنگی، سیاحت و جهانگردی، تجارت و سرمایه گذاری، شرق شناسی و زبان شناسی، تخصص در امور باستان و به عنوان مشاور فنی و مربی ورزشی و تحت دهها عنوان دیگر، به فعالیت و انجام مأموریت‌های خود می پردازند.^۹

در کشور آفریقایی کنیا - علی رغم فعالیت شدید هفتاد فرقه مسیحی که فقط یکی از آنها که متعلق به ایرلند می باشد دارای کلیسایی است که شش هزار مبلغ مسیحی را تجهیز می کند - مردمی زندگی می کنند که به گفته وزیر اطلاعات آن کشور، آماده پذیرش اسلام هستند، چه بسا این مردم همان کسانی باشند که خداوند آنها را به عنوان «اهل امانت» معرفی فرموده است!

^۸ نساء / ۶۱.

^۹ رجوع شود به کتاب «این همه تبلیغات چرا؟».

این دولت مردی که خود مسیحی و عضو یک کابینه مسیحی است، در سفری که به ایران داشت، آمادگی کشور متبوعش را جهت پذیرش مبلغان اسلامی اعلام کرد. مسلم است که اگر در کشور او زمینه ای برای گرایشهای اسلامی نباشد و یا در مردم، نسبت به پذیرش دین اسلام تعصبی وجود داشته باشد، او هرگز به خود اجازه چنین اظهاراتی را نمی دهد.

بنابر این، با وجود تبلیغات وسیعی که از طرف مسیحیت علیه اسلام صورت می گیرد و با وجود کارشکنی ها و دشمنی هایی که وهابیون علیه تشیع می کنند و نیز با توجه به غیر قابل مقایسه بودن نیروی انسانی و بودجه های تبلیغی ما با نیروها و بودجه های کلانی که از طرف واتیکان هزینه می شود، به طوری که حتی بودجه و امکانات یکی از کلیساهایی که در آنجا اداره می شود، با تمام بودجه اختصاصی کشور عربستان در آنجا قابل مقایسه نیست با همه این تفصیلات باید امیدوار بود و تا حد قدرت در امر تبلیغ اسلام و اعزام مبلغ به کشورها باید کوشش کرد و اتفاقاً از آنجا که همواره حقیقت پیروز می شود، فعالیت های بسیار ساده و اندکی که در آنجا برای معرفی چهره تشیع انجام می گیرد، خوشبختانه، بازده بسیار چشمگیری دارد. این نشانگر آن است که امکان تبلیغ اسلام در اینگونه کشورها، تا حد زیادی وجود دارد و لازم است که به عنوان یک واجب شرعی، برای دفاع از حریم تشیع و ترویج اسلام واقعی در این مناطق، سرمایه گذاری بیشتری در جهت انجام مقدمات کار و آموزش زبانهای خارجی صورت گیرد.

از جمله فعالیت هایی که می توان در همین راستا انجام داد، ایجاد ارتباط مداوم با مراکز اسلامی، در دیگر کشورهای مسلمان است. از این طریق ضمن مبادله اطلاعات لازم در مورد میزان جمعیت مسلمان و شیعه، نوع فعالیتها و تلاشهای مذهبی و ارزیابی نیازهای فرهنگی و تبلیغی هر کشور، می توان برخی از احتیاجات دینی و نیازهای تبلیغی آنان را از قبیل کتابها و مجلات مذهبی تأمین کرد.

به هر حال باید دانست که پویایی و جاودانگی هر چه بیشتر انقلاب اسلامی نیز در پرتو تلاش خستگی ناپذیر ما در تمامی صحنه های علمی، هنری، فرهنگی و پاسخگویی مناسب به نیازهای همه جانبه مسلمانان در داخل و خارج کشور میسر است.

اینها مسائلی است که در بعد تبلیغات خارجی مطرح است، اما در داخل کشور نیز موفقیت های دشمن روبه افزایش می باشد و فرهنگ اسلامی در حال تضعیف است. متأسفانه در اثر تلاشهای ضد دینی و ترویج فرهنگ بیگانه، رسوبات این فرهنگ، بر رفتار عده ای از جوانان هموطن ما اثر گذاشته و التزام به رعایت احکام شرعی را نسبت به اوایل پیروزی انقلاب، کمرنگ تر ساخته و حتی در مواردی، ارزشها را در سطح جامعه به شدت دگرگون کرده است. آیا فروش و استعمال مواد مخدر، تولید و مصرف مشروبات الکلی، پخش فیلمهای ویدئویی فوق ابتدال و دیگر مسائل مفسده انگیز در کشور جمهوری اسلامی ایران، این «ام القرای اسلام» هنوز زنگ خطر را برای بیداری برخی از دست اندرکاران مسائل فرهنگی به صدا در نیاورده است؟

آیا هشدارهای مکرر و تعبیرات مختلف رهبر معظم جمهوری اسلامی در این باره، کافی نیست؟ مسلم است که در میان دو دیدگاه موجود که یکی تبادل فرهنگی و دیگری آنچه به تعبیر ایشان «شبیخون فرهنگی» نامیده شده است، به اندازه ای فاصله وجود دارد که یک دایره مثلثاتی را طی می کند ولی اهمیت موضوع از همه اینها فراتر است. افسوس که همواره آنچه را که «میرزای شیرازی» در استعمال تنباکو می بیند تنباکو فروشان نمی بینند، به همین خاطر است که او ارتکاب چنین کاری را در حکم اعلان جنگ با حضرت بقیة الله (عج) می شمارد!

آیا تاکنون هیچ یک از ما، این سوال را از خود پرسیده است که علت آنکه روزانه، میلیونها پاکت رنگارنگ سیگار، با انواع تصاویر و مارکهای گوناگون خارجی بدون هیچ ممنوعیتی به جامعه اسلامی ما تزریق می شود چیست؟ و چرا اغلب این سیگارها با وجود زرق و برق و جذابیت بیشترشان نسبت به مشابه داخلی ارزان تر و تا نصف قیمت به فروش می رسند، در حالی که بهای سایر اجناس غربی چند برابر است؟ دیگر آنکه چگونه و با چه سرمایه ای، این کالای مضر تا سقف انبوه و اشباع جامعه به داخل کشور سرازیر می شود و چرا تعداد فروشگاههای آن در داخل، از

تعداد نانوایی ها بیشتر است؟! و خلاصه در رأس این هرم چه دستهای خبیثی در کار است و از این هم فرآورده هایی که دود می شود و محیط را نیز آلوده می سازد، منافع چه کسانی تضمین شده است؟! چرا در داخل این همه پاکتهای زیبا، نوارهای درسی و کتابهای مفید علمی برای ما ارسال نمی شود و چرا به جای اینهمه سیگارهای خفه کننده - که سلامت نسل آینده را به خطر انداخته است - فیلمهای ارزشمند علمی و کاستهای دروس تحقیقی که توان فنی و تکنولوژی را افزایش بدهد، به داخل کشور ما سرازیر نمی شود؟! باید یک بار دیگر همه این سوالات را در مورد انواع مواد مخدر، مشروبات الکلی و فیلمهای مبتذل ویدئویی تکرار کرد و چاره ای دردمندانه اندیشید، که در غیر این صورت دیر یا زود، ترشحات زهر آگین آن، دامان برخی از پاک ترین فرزندان این مرز و بوم را نیز فرا خواهد گرفت، اگر تاکنون از میان آنها قربانیان فراوانی را نگرفته باشد جوانانی که با عقایدی سالم وارد اجتماع و حتی وارد دانشگاهها می شوند و سرانجام با اعتقادی سست و ایمانی ضعیف باز می گردند و در چنگال مشکلات فراوان، تحمل و اعتماد به نفس را از دست می دهند و ناگهان به دامن آلودگیها پناه می برند.

وقت آن است که میرزای شیرازی دیگری به پا خیزد و بار دیگر در این برهه از زمان با فتوایی تازه علم مبارزه و جهاد با کفر جهانی را بر دوش گیرد.

وقت آن است که همه اقشار جامعه بپاخیزند و فریاد آن مرجع کفر ستیز را که امروز در گلوی رهبر بیدار انقلاب ما طنین افکنده است به گوش جان بشنوند و همگی در یک بسیج عمومی و یک حرکت رعد آسای سراسری - آنچنان که پشت غارتگران جهانی را یک بار دیگر بلرزاند و بشکنند - شرکت کنند و با ترک عاداتهای زشت و زدودن زنگارهای پلید شرک و شک و بی ایمانی، موجبات استحکام و تقویت دوباره اعتقادات دینی و ترویج ارزشهای اسلامی را با ایجاد مجالس مذهبی و محافل دینی در سراسر کشور فراهم سازند و در این جهاد مقدس، به وسیله تقویت روحیه خدا جویی، هرگز از ملامت کج اندیشان و روبه صفتان نهراسند و با ایثار جان، شجاعانه علیه بی عدالتی های اجتماعی و به باد رفتن انسانها مبارزه کنند.

مجدداً تاکید می کنیم که انجام این امر مهم، فقط به همت عموم مردم مسلمان و مشارکت سراسری آنان امکان پذیر است. یکی از دامهای دشمن القای این فکر است که «وظیفه ما در برابر اسلام و انقلاب به پایان رسیده است و اکنون دیگر نوبت کار دولت است» در حالی که این اشتباه بزرگی است و اگر ملت برای انقلاب و پیروزی جنگ، از مال و جان جوانهای خود مایه گذاشته است، مسؤولیت حفظ این خونها و دستاوردهای انقلاب، هنوز به پایان نرسیده است و انگهی در اسلام دولت و ملت از یکدیگر جدا نیستند و اعضای یک دولت نیز به تنهایی نمی توانند، با کنار رفتن مردم از صحنه های مختلف، مشکلات عظیم کشور را سامان بدهند.

شیوه صحیح مبارزه با فرهنگ بیگانه

در مبارزه با فرهنگ بیگانه، همیشه عنصر بیگانه از کشورهای غربی یا شرقی وارد نمی شود؛ چه بسا، عناصر بیگانه از اسلام در داخل کشور و جامعه خودی وجود داشته باشد و میراث و آداب و رسوم نسلهای قبل از اسلام به عنوان اسلام وارد فرهنگ کشور شده باشد و هیچ ارتباطی با اسلام نداشته باشد.

ابتدا باید فرهنگ اسلامی را بشناسیم و بفهمیم که فرهنگ واقعی چیست و آنچه را غیر اسلامی یا ضد اسلامی است، از آن جدا کنیم تا بدانیم که با چه باید مبارزه کنیم و ناخواسته به عناصر اصلی فرهنگ اسلام ضربه نزیم.

گاهی ممکن است شیوه و ابزار مبارزه با فرهنگ بیگانه نادرست باشد و از این ابزار به نتیجه مطلوب نرسیم و در عمل، به دشمن کمک کنیم.

در دو سه قرن اخیر، نمونه هایی وجود داشته که برخی به نام مبارزه با غرب زدگی به ترویج فرهنگ غرب کمک کرده اند، خواسته اند با سلاحی که دشمن به دست آنها داد به جنگ با او بروند. در حالی که، به نفع دشمن عمل کرده اند.

بازسازی فرهنگی

در شرایط کنونی جامعه ما بیش از حد نیازمند فعالیت های فرهنگی است. علیرغم منافع غنی فرهنگی، بزرگترین کمبود انقلاب ما کمبود فرهنگی است. متأسفانه عوامل گوناگونی چه پیش از انقلاب و چه پس از آن موجب شده اند که حرکت فرهنگی لازم در جامعه ما به وجود نیاید. شاید بهترین عامل آن پس از انقلاب وقوع جنگ تحمیلی بود که ضرورتاً تمام توان و نیروی فعال جامعه ما را به سوی خود متوجه ساخت، ولی اکنون که دوران جنگ سپری شده و بسیاری از فتنه های داخلی که در ابتدای پیروزی انقلاب چنگ و دندان نشان می دادند نابود گردیده است، موقع آن رسیده که به چیزی بپردازیم که از روز اول پیروزی باید بدان می پرداختیم و آن مسئله بازسازی فرهنگی است. هر چند جامعه ما در تمامی زمینه ها کمبود و نارسائی دارد، در زمینه اقتصادی، فرهنگی، نظامی..... صنعتی، اداری و غیره و در تمام آنها احتیاج به بازسازی هست، ولی آنچه بیش از هر چیز باید مورد توجه واقع شود کمبود فرهنگی و بازسازی فرهنگی است. هر کس در هر نهادی به اندازه توانش باید به این بازسازی کمک کند. کمبود و بازسازی فرهنگی مسئله ای است که تنها در انقلاب ما نقش مهمی را ایفا می کند، در حرکت انبیاء الهی نیز این مسئله در رأس همه امور بوده. و به یقین می توان گفت حرکت انبیاء در طول تاریخ بشر بیش از هر چیز صبغه فرهنگی و الهی داشته است، سر و کارش با عقل و دل و فکر و اندیشه مردم بوده است، و سایر مسائل از قبیل مسائل اقتصادی، روابط اجتماعی و غیر ذلک نقش ابزار یا مقدمه را داشته اند. خط اصلی حرکت انبیاء خط فرهنگی است، و این انقلاب هم که دنباله حرکت انبیاء و ائمه اطهار سلام الله علیهم می باشد، بر همین اساس بنا شده است. امروز ما موظف ایم که مردم خود را از نظر فکری تغذیه کرده بینش های صحیح اسلامی را به آنها ارائه دهیم و ارزش های اسلامی را ترویج نموده زنده کنیم، بنابراین اساس تبلیغ، در این دوره بازسازی و نیز در دوره های آتی می بایست بر تبیین حقایق اسلام و ترویج ارزشهای آن، و در یک کلام بر پایه بازسازی و ارائه فرهنگ اصیل اسلامی استوار گردد.

عرصه فرهنگ و سلاح فرهنگی

عرصه فرهنگ عرصه فکر و اندیشه است، عرصه اعتقاد و گرایش است، عرصه جلوه گری انواع مکاتب حق و باطل است، بنابراین بازسازی فرهنگی نیز به معنای مبارزه با اندیشه های باطل، برداشت های نادرست، گرایش های شیطانی، روش های غلط و مکاتب انحرافی و جایگزینی حق و صواب است. پیدا است که چنین مبارزه ای، با زور سلاحهای سرد و گرم و بکارگیری تکنولوژی پیشرفته و بسیج نیروهای فیزیکی میسر نیست. اگر مردم دنیا دست به دست هم دهند و مدرن ترین تکنولوژی را بکار گیرند تا یک فکر غلط را از ذهن یک فرد بزایند نخواهند توانست. این مبارزه سلاح دیگری نیاز دارد. در این عرصه تنها سلاح مؤثر علم است، فقط با منطق صحیح است که می توان غلط را نابود ساخت، نه با زور و یا شعار. البته شعار و زور نیز هر یک در جای خود مؤثر است و باید از آن استفاده نمود اما میدان اندیشه و فرهنگ، میدان منطق و علم است، عقل باید تجلی کند، فکر باید بکار افتد، حقایق باید روشن شود تا دشمن فرهنگی مغلوب گردد. پس باید با سلاح منطق و استدلال، با سلاح تفکر و تحقیق، با سلاح دانش و علم مجهز شویم تا بتوانیم در دنیای اندیشه های متضاد و مکاتب متقابل، حق را از باطل، سره را از ناسره جدا نموده هر یک را به جای خود نشانیم. این وظیفه ماست، این نبرد اگر چه مثل نبرد نظامی درگیری مشهود و محسوسی ندارد، انسان تماشاگر صحنه ای که هزاران کشته و زخمی در آن باشد نیست، ولی اهمیت آن به مراتب بیش از نبردهای نظامی است، و آثار مطلوب یا نامطلوب آن در دراز مدت گسترده تر عمیق تر از آثار نبردهای نظامی است. باید اعتراف کرد که این حقیقت در گذشته آنچنان که می بایست شناخته نشده و هم اکنون نیز آن گونه که در خور و شایسته آن است مورد توجه نیست.

در مبارزه نظامی معمولاً دشمن کاملاً شناخته می شود قیافه و جهت گیری اش مشخص است. انسان می بیند گلوله و بمب و موشک از چه سوئی می آید و چه سوئی را هدف قرار می دهد. به راحتی نوع سلاح بکار رفته را می توان تشخیص داد، اما در مبارزه فرهنگی این گونه نیست. نه دشمن به راحتی قابل شناخت است و نه عرصه مورد هجوم

وی و مزارع سلاح بکار رفته. چه بسا در زیر ماسک دلسوزی برای اسلام سالها و شاید قرن‌ها فعالیت کند و زیر پوشش آن، ضربه‌های کاری بر پیکر آن وارد سازد. چنان وانمود کند که از دلسوختگان اسلام و دلباختگان این مکتب است، حتی کارهای به ظاهر خوب و ریاکاری‌های نسبتاً چشمگیری نیز در این زمینه انجام دهد ولی در لابلای همین کارها زهر خود را به پیکر این فرهنگ تزریق نماید به طوری که اکثر مردم و گاهی همه آنها جز نوادری نفهمند که این خوراک فرهنگی حاوی چه زهر خطرناکی است، و چه بسا چهره پر فریب و ریای دشمن آن قدر زیرکانه گریم شده باشد که مردم آن را به عنوان کسی که لیاقت رهبری فرهنگی دارد بپذیرند.

اصول و ارزشهای اسلامی و خطر تهاجم فرهنگی

مقوله فرهنگ و تهاجم فرهنگی

مقوله فرهنگ مقوله وسیعی است که در اطراف آن بسیار بحث شده است. کسانی که با مفاهیم جامعه‌شناسی آشنایی دارند می‌دانند که برای این واژه بیش از پانصد تعریف ذکر شده است که پرداختن به همه آنها در این بحث کوتاه و مختصر میسر نیست. اما به صورت اجمالی، می‌توان فرهنگ را این گونه تعریف کرد: «فرهنگ عبارت است از مجموعه مایه‌هایی که رفتار او را از رفتار حیوانات مشخص و ممتاز می‌سازد». به طور کلی، سه بخش اساسی می‌توان برای فرهنگ در نظر گرفت:

اول، شناختها و باورها

دوم، ارزشها و گرایشها

سوم، رفتارها و کردارها.

منظور از هجوم فرهنگی آن است که جامعه‌ای تلاش کند که فرهنگ خودش را بر جامعه دیگری که طبعاً دارای فرهنگی خاص می‌باشد تحمیل کند یا دست کم، نوعی دگرگونی در فرهنگ آن جامعه بوجود آورد. این کار هجوم فرهنگی تلقی می‌شود.

اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا هجوم فرهنگی همیشه نامطلوب و مذموم است یا ممکن است گاهی اوقات پسندیده و ممدوح باشد؟

این مطلب به جنبه ارزشی بحث مربوط می‌شود که باید آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داد، اما اجمالاً می‌توان گفت که هجوم فرهنگی همیشه مذموم و نکوهیده نیست. اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ منحط، ارزشهای کاذب، باورهای غلط و شناختهای نادرست باشد، جامعه دیگری به انگیزه الهی و به قصد اصلاح سعی کند که باورهای غلط را از آن بزاید و ارزشهای غلط را به ارزشهای صحیح تبدیل نماید این کار ناپسند و نکوهیده نیست، ولی معمولاً از هجوم فرهنگی تأثیر نابخواب و ناحق اراده می‌شود که کسانی نسبت به جامعه دیگر انجام می‌دهند و می‌خواهند دگرگونی‌های نامطلوبی در آن جامعه بوجود آورند که دست کم، از دید کسانی که از آن به هجوم تعبیر می‌کنند، این دگرگونی‌های نامطلوب است.

پس بطور کلی منظور از هجوم فرهنگی تلاش افراد یا جوامعی است که به قصد عوض کردن یا دگرگون ساختن فرهنگ جامعه دیگری انجام می‌شود این دگرگونی ممکن است در سه بخش اساسی ظهور کند:

الف - در بخش شناختها و باورها، بینش افراد را نسبت به خدا، جهان و انسان تغییر دهند.

ب - در بخش ارزشها و گرایشها، غیر از شناختهایی که انسان‌ها نسبت به هر چیز دارند لازم است در زندگی آنها ارزشهایی نیز مطرح باشد، زیرا زندگی بدون اعتقاد به یک سلسله ارزشها شکل انسانی پیدا نمی‌کند. وقتی زندگی انسان، انسانی و ممتاز از زندگی سایر حیوانات خواهد بود که خوب و بد در آن مطرح باشد. کسانی که کارهایی، به عنوان اینکه خوب است، انجام می‌دهند و کارهایی را به عنوان اینکه بد است ترک می‌کنند به ارزشهای انسانی پای بند هستند. اما جوامع، از نظر شناخت خوب و بد و ارزش و ضد ارزش، با هم اختلاف نظر دارند. حال، اگر جامعه‌ای یک سلسله ارزشها را پسندید و به آنها دل بست اگر دیگران بخواهند که آن ارزشها را تغییر دهند این کار در بعد ارزشی هجوم فرهنگی است. آنچه شکل رفتار انسان را تعیین می‌کند باورها و ارزشهایی است که بدانها اعتقاد دارد.

ج - در رفتارها و کردارها، وقتی باورها و ارزشها به نوبه خود تغییر کنند خود به خود رفتار انسانها هم تغییر خواهد کرد. از اینرو، کسانی که می‌خواهند به فرهنگ جامعه‌ای هجوم ببرند سعی می‌کنند در الگوهای رفتاری افراد آن جامعه تغییراتی بوجود آورند. برای این کار هم شیوه‌های گوناگونی وجود دارد، که باید مورد شناسایی و ارزیابی قرار گیرد.

بطور خلاصه، منظور از هجوم فرهنگی در جامعه ما (که امروز در معرض هجوم فرهنگی دشمنان واقع شده و هر کدام به انگیزه ای می خواهند فرهنگ ما را عوض کنند) این است که شناخت های مردم جامعه ما را نسبت به جهان و انسان و ارزشهایی که به آنها دل بسته ایم و شیوه رفتار فردی و اجتماعی مان را، به گونه ای که به نفع خودشان باشد تغییر دهند.

انگیزه دشمن از تهاجم فرهنگی

گاهی هجوم فرهنگی به انگیزه الهی انجام می گیرد که البته این کار انبیا و پیروان آنها است. انگیزه آنان از قیام، در هر جامعه ای این است که با نیتی الهی فرهنگ آن جامعه را تغییر دهند، زیرا، وظیفه ای در این زمینه از سوی خدا بر دوش آنها گذاشته شده است تا خطاها و انحرافات جوامع را اصلاح کنند. چنین کاری خواه ناخواه موجب تصرف در فرهنگ می شود. اما این کار ممدوح است. ما هم از این گونه هجوم فرهنگی استقبال می کنیم. اگر واقعاً جامعه ما از نظر شناختها، باورها، ارزشها و رفتارها مبتلا به مفساد و انحرافات باشد و کسانی در صدد اصلاح انحرافات آن برآیند ماباید از آنها ممنون باشیم. این کار هیچ عیبی ندارد، ولی منظور ما از هجوم فرهنگی، بنابر اصطلاح معروف، عکس این مطلب است، یعنی ایجاد تغییر نامطلوب به وسیله گروهی در جامعه تا ارزشها رابه ضد ارزشها تبدیل کنند، باورهای صحیح را از مردم بگیرند، تردید، وسوسه، بی باوری، وارفتگی و وانهادگی در مردم ایجاد کنند، حالت پوچگرایی یا باورهای کاذب و ارزشهای غلط به جامعه تزریق کنند، منظور از هجوم فرهنگی همین است. اما اینکه انگیزه کسانی که چنین کارهایی انجام می دهند چیست بحثی است که تا حدود زیادی جنبه روان شناسی اجتماعی دارد. اگر بخواهیم حق مطلب ادا شود باید بحثهای مربوطه ذکر شود تا بتوانیم نتیجه ای روشن بگیریم در این بخش فقط، بحث کوتاهی در باره این موضوع ذکر می کنیم:

انسانها از اعمال خود در زندگی انگیزه های گوناگونی دارند. طبیعی ترین انگیزه آنان انگیزه های حیوانی برای رفع نیازهای مادی و فیزیولوژیکی است. مانند غذا خوردن و ارضاء هوسهای جنسی و شهوانی این نیازهای طبیعی در بعد حیوانی انسانها ظهور پیدا می کند و آنان تلاش می کنند که این غرایز و خواسته های حیوانی را هرچه بهتر و بیشتر ارضانمایند. به عبارت دیگر، مقصد چنین انسانهای حیوان صفت، مسائل مادی و اقتصادی و به تبع آن مسائل جنسی است و چیزهای دیگری جنبه وسیله ای دارد. تمام فعالیتهای دیگری که در ابعاد گوناگون اجتماعی انجام می گیرد، اعم از زمینه های علمی، صنعتی و هنری همه در جهت خدمت به این غرایز حیوانی و ارضای آنها انجام می شود، حتی تلاش هایی که علما و دانشمندان در آزمایشگاهها و مراکز علمی انجام می دهند بحثها و تحقیقاتی که در زمینه های گوناگون صورت می گیرد، برای چنین مردمی که در این سطح از فرهنگ هستند، به قصد پر کردن شکم و لذتهای مادی و جنسی انجام می شود.

این مسأله متأسفانه در بیشتر جوامع غربی امروز مشاهده می شود. البته همه مردم کشورهای غربی این گونه نیستند ولی غالب مردمی که آنجا زندگی می کنند و دست اندرکار مسائل اجتماعی هستند، اهداف مادی و اقتصادی دارند و سایر مسائل برای آنها جنبه فرعی، مقدماتی و وسیله ای دارد؛ مثلاً، سیاست وسیله ای است برای اقتصاد؛ می خواهند باتسلط سیاسی منابع اقتصادی کشوری را به دست آورند. و برای خود بازار فروش مهیا کنند. تسلط فرهنگی هم به نوبه خود مقدمه ای است برای تسلط اقتصادی. چون نمی توانند اجناس خود رابه مردمی که فرهنگشان باخواست آنها وفق ندارد و مصرفی نیستند بفروشند برای اینکه هر روز بتوانند بیش از بیش اجناس خود را به آن کشورها صادر کنند باید فرهنگ مردم آنها را مطابق خواست خود عوض کنند. اگر فرهنگی مبتنی بر عقاید مذهبی، زهد و پارسایی باشد بازاری برای آنها به وجود نمی آورد که بتوانند هر روز ابزار و اسباب آرایش جدید، وسایل تزیینی و امثال آن به آنها عرضه کنند، آنها هم خریدار باشند، بلکه بر اساس اعتقادات مذهبی و اخلاق ساده زیستی از اسراف و تبذیر پرهیز می کنند و چندین سال از هر وسیله ای استفاده می کنند. این گونه عقاید و احساسات به سود آنها نیست. زیرا آنها می خواهند هر چه بیشتر تولیدات خود را به فروش برسانند و بازار خوبی برای کالاهایشان پیدا کنند. برای این منظور هم باید فرهنگ آن مردم را به فرهنگ مصرفی تبدیل کنند. همه به خاطر داریم که در دوران

رژیم گذشته در کشور ما فرهنگ مصرفی ترویج می شد. به این دلیل، بسیاری از وسایل قابل استفاده به دور ریخته می شد. در صورتی که، در کشورهای سرمایه داری که، خود این فرهنگ را ترویج می کردند و ما را وادار می ساختند که مصرف بیش از حد داشته باشیم صرفه جویی می کردند. آنها حتی شیشه های دارو و آب میوه و نوشابه را در ظرفهای مخصوص می ریزند و شهرداری برای استفاده مجدد آنها را جمع آوری می کند. یا مثلاً، از پوست میوه های مصرفی خود، مانند پرتقال و سیب زمینی، استفاده می کنند. آنها که فرهنگ مصرفی را به ما تحمیل می کنند خودشان آن گونه رفتار می کنند ولی ما چنین نیستیم. دلیل اینکه آنها این فرهنگ را بر ما تحمیل کرده اند تأمین منافع اقتصادی خودشان است. پس انگیزه اصلی دشمنان از هجوم فرهنگی اقتصاد و جلب منافع مادی است. اکنون هم این مقصود از سوی آنان دنبال می شود ولی کلیت ندارد. مردمی که فرهنگ برای آنها اصالت دارد هیچگاه فقط مسائل اقتصادی و رفاهی برایشان مطرح نیست، بلکه اینگونه مسائل برای آنها جنبه وسیله ای خواهد داشت. مابرای تأمین نیازهای طبیعی خود مانند غذا و لباس به دنبال کار می رویم؛ عده ای به کشاورزی مشغول می شوند، عده ای به کارهای صنعتی و بازرگانی و برخی هم به کارهای خدماتی می پردازند تا نیازهای زندگی خود را تأمین کنیم. اما گروهی وقتی دست اندرکار این کارها می شوند پول برایشان اصالت پیدا می کند و اصلاً پول داشتن مطلوب آنها می شود. ابتدا پول وسیله ای بود برای تهیه غذا و لباس، اما وقتی در گیر کارهای اقتصادی شدند پول مقصد اصلی می شود. لذا، به دنبال جمع کردن و هر چه بیشتر اندوختن آن می روند. افرادی هستند که اگر در تمام روز، از بهترین غذاها و در تمام سال، از بهترین لباسها استفاده نمایند و در مجلّترین کاخها زندگی کنند ثروت آنها برای خود و فرزندانشان تا هفت نسل کافی است ولی قناعت نمی کنند و پیوسته به فکر افزودن بر سرمایه های خود هستند. گویی جنون پول اندوزی دارند، بخصوص کسانی که به رباخواری عادت کرده اند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (سوره بقره: ۲۷۵) حالت روانی عجیبی شبیه جنون پیدا می کنند. (جنون پول اندوختن) اینکه این همه مال چه فایده ای برای او دارد و این همه پول را می خواهد چه کند برای او مطرح نیست. برای او تنها داشتن مال اهمیت دارد. این مطلب به عنوان نمونه ذکر شد تا بدانیم که بسیاری از چیزها اصالتاً جنبه وسیله ای دارد ولی برای گروهی هدف محسوب می شود، پول وسیله ای است برای تأمین نیازها، اما برای پول پرستان و سرمایه اندوزان هدف می شود، تا آنجا که می پذیرد از غذا و لباس و سایر امکانات زندگی کمتر استفاده کند تا پولش کم نشود. بسیاری از مسائل اجتماعی این گونه است که برای بعضی جوامع هدف است و برای بعضی جوامع دیگر جنبه وسیله ای دارد. فرهنگ هم چنین است؛ برای عده ای اصالت دارد و هدف است و برای عده ای وسیله است. هجوم فرهنگی هم برای برخی اصالت دارد و برای برخی وسیله است.

پیامبران و مصلحان الهی سعی می کنند که فرهنگ مردم را عوض کنند. اما نه تنها به این دلیل که اقتصادشان بهتر شود بلکه برای این که مردم اعتقاد صحیح پیدا کنند و به ارزشهای ولای انسانی پای بند گردند. این موضوع برای انبیا و مربیان الهی اصالت دارد ولی برای دیگران ممکن است جنبه وسیله ای داشته باشد. پس پاسخ این سؤال که انگیزه هجوم فرهنگی چیست معلوم شد. انگیزه های افراد از این کار متفاوت است و گاهی هجوم فرهنگی مقدمه ای است برای انگیزه های دیگر و گاهی هدف است.

تأمین منافع اقتصادی، بزرگترین هدف مهاجمان فرهنگی

امروز هدف بیشتر مهاجمان فرهنگی این است که از این هجوم به عنوان یک ابزار استفاده کنند و گرنه هر گز برای مسائل فرهنگی اصالتی قابل نیستند و در زندگی غیر از ارضای شهوات و ارضای جنون پول اندوزی خود چیز دیگری برایشان مطرح نیست. همه چیز در حکم وسیله است برای رسیدن به این اهداف. هر تلاشی هم که انجام دهند، چه در کشور خودشان و چه در جوامع دیگر، همه مقدمه ای است برای اقتصاد، رفاه مادی، شهوت جنسی و امثال آن حتی مسائلی مانند تسلط سیاسی، نظامی، برتری علمی - تکنولوژیکی و مانند آن وسیله است. چنین مردمی وقتی به جوامع دیگر تهاجم فرهنگی می کنند آن را به عنوان یک ابزار بکار می گیرند و گرنه قصد اصلاح فرهنگ دیگران

را ندارند، در فکر این نیستند که اعتقادات آنها درست است یا غلط، باورها و ارزشهایشان صحیح است یا خطا. اگر آنها برای مردم دل می‌سوزاندند اول سعی می‌کردند که باورها و ارزشهای خود را تصحیح کنند.

پس اگر در صدد تغییر فرهنگ مردم هستند به دلیل منافع اقتصادی است که به دنبال آن هستند. اولین نتیجه‌ای که آنها از این کار خود می‌گیرند آن است که غرور مردم را می‌شکنند. وقتی مردم فرهنگ خود را مردود شمردند مانند آن است که هویت اجتماعی خود را از دست داده باشند. وقتی ملتی از فرهنگ خود دست بردارد و تابع دیگران شود مانند آن است که بند اطاعت و بندگی آنها را به گردن خود انداخته باشد. این بندگی و تبعیت فرهنگی از آن رو حاصل می‌شود که آنان ابتدا توانسته‌اند غرور و شخصیت مردم را خرد کنند و آنان را تابع خود سازند. در نتیجه، به خود اتکا ندارند و از خود هویتی نخواهند داشت. با اینهمه، این ابتدای کار آنهاست. هدف اصلی آنها این است که آداب و رسمی را که به مردم تزریق می‌کنند، بپذیرند و رفتار آنها را مطابق خواست خود عوض کنند تا ارزشهای کاذب را بپذیرند، مانند دنباله روی از مدهای روز و تغییر دکورها و لباسها. اگر به چنین کاری توفیق یابند مقاصدشان تأمین شده است. مردمی که این گونه مدپرست شدند تابع هوسهای دیگران و مقلد آنان شدند به راحتی می‌توان کالاها بی شماری را در بازار آنها به فروش رساند، با این حيله که امروز این کالا مد است و فردا از مد می‌افتد. اینکه کالایی که مد بوده چقدر برای زندگی آنان مفیدتر بوده و راحتی و سلامت آنها را چقدر تأمین می‌کرده اصلاً مطرح نیست. تنها چیزی که برای چنین مردمی مطرح می‌باشد این است که به محض آنکه مد کالایی عوض می‌شود در فکر تهیه نوع جدید آن باشند. در این زمینه، تبلیغات بنگاههای تجارتي هم با اهداف استعمارگران همسو و همجهت است. در این بین، جوانان بیش از سایر اقشار تحت تأثیر واقع می‌شوند. در گذشته، شلوار گشاد مد بود؛ اما امروزه شلوارهای تنگ مد شده است یا بر عکس. بسیاری از این قبیل چیزها که مد شده با استفاده از تبلیغات رایج در فیلمهاست. هم کسانی که طرح این مدها را به بازار عرضه می‌کنند از این راه منافع فراوانی به دست می‌آورند و هم کسانی که با استفاده از این طرحها محصولات را تولید می‌کنند.

زندگی ما پر از مظاهر هجوم فرهنگی است که هر یک از آنها برای مستکبران جهان وسیله‌ای است برای سلطه اقتصادی. البته استعمارگران از سلطه نظامی و سیاسی نیز برای استحکام پایه‌های قدرت خود یا نفوذ در جوامع استفاده می‌کنند ولی آنها مقدمه است. آنچه برای آنها اصالت دارد و نقطه‌نهایی و هدف غایی آنهاست تسلط اقتصادی است. آنچه امروز در دنیا مطرح است و محور بحثهای سیاستمداران بزرگ دنیاست مسأله پیشرفت اقتصادی است. آنها پیوسته در این فکر هستند که امسال در آمد سرانه فلان کشور بیشتر شده است یا کمتر؛ صادراتش چقدر افزایش پیدا کرده و مسائلی از این قبیل؛ مثلاً، آمریکا از اینکه ژاپن در حال پیشرفت سریع اقتصادی است و در حال پشت سرگازدن آمریکا است نگران است.

پیشرفت علم و تکنولوژی یک شعار بیش نیست. اگر آمریکا بتواند از ژاپن تکنولوژی وارد کند اما کالاهای خود را بهتر و بیشتر بفروشد هیچ نگران نیست، چون دوست دارد که دانشمندان آنجا زحمت بکشند، اختراع کنند و بسازند، اما اینها آن را وارد کنند، مونتاژ کنند و به اسم خود به فروش برسانند تا منافع آن به جیب سرمایه داران آمریکایی برود. مطالبی را هم که مطرح می‌کنند، مبنی بر اینکه تکنولوژی ما پیشرفته تر است، جنبه تبلیغاتی دارد، برای اینکه بتوانند از آن بهره برداری اقتصادی کنند. پس هجوم اقتصادی به انگیزه‌های گوناگون انجام می‌شود؛ اما آنچه امروز برای استکبار جهانی بیشتر اهمیت دارد تسلط اقتصادی بر کشورهای جهان است. این مهمترین انگیزه آنان از هجوم فرهنگی است.

پیشینه تهاجم فرهنگی

هجوم فرهنگی از کجا شروع شد؟ آیا هجوم فرهنگی پدیده جدیدی است یا سابقه دار است؟ اگر بخواهیم از راه تاریخی، مسائل را بررسی و به اسناد و مدارک تاریخی مراجعه کنیم این کاری است وقتگیر و به تحقیقات فراوانی نیاز دارد. اما اجمالاً قرآن کریم می‌فرماید «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» (سوره انعام: ۱۱۲) خدای متعال، در کیفیت تشکّل جوامع و قشربندی و وجود عوامل حق و باطل در جامعه می‌فرماید که ما همیشه در

جوامع انسانی یک گروه از انبیا، حق پرستان و مصلحان آنها را قرار داده ایم و بر اساس یک تدبیر تکوینی الهی، عده ای از شیاطین در مقابل آنها صف آرایی کرده اند، نه تنها شیاطین جنّی یعنی ابلیسها، بلکه حتی شیطانهای انسی. خود نیز می فرماید: «شیاطینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» انبیا و یارانشان از خدا الهام می گیرند و هدفشان هم هدفی الهی است: رشد دادن جامعه و رساندن آن به کمال انسانی. این یک گروه که داستان آنها در تاریخ و قرآن هم بسیار ذکر شده است. در مقابل اینان، براساس تدبیر الهی، باید شیاطینی هم باشند، چون از نظر قرآن، هدف از آفرینش انسان این است که با اختیار خود راهی را انتخاب کند، و چون انسان باید رشد اختیاری پیدا کند همیشه باید دو راه در مقابل او باشد تا یکی را انتخاب کند. اگر یک راه بود قابل انتخاب نبود عواملی هم که دعوت به این راه می کنند باید با هم توازن داشته باشند. اگر خداوند متعال فقط انبیا را می فرستاد بعد ایمان تقویت می شد و بر کفر برتری پیدا می کرد. اگر هم آنها رانمی فرستاد عامل کفر برتری می یافت و توازن برهم می خورد. این دو باید با هم توازن داشته باشند تا همیشه انسان در مقابل دو جاذبه تقریباً متعادل قرار داشته باشد و بتواند انتخاب کند. ارزش انسان به انتخاب او بستگی دارد. برای اینکه انتخاب صحیح و به معنای دقیق کلمه انجام گیرد باید عوامل دعوت کننده به راه راست و چپ و به حق و باطل با هم متوازن باشند. خداوند از این تدبیر الهی در قرآن مکرراً یاد کرده است. در این آیه می فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا»؛ این تدبیر را، خود قرار دادیم که باید در مقابل انبیا دشمنانی از شیاطین انس و جن باشند. این دشمنان چه کسانی هستند؟ امروز شیطان بزرگ آمریکا است؛ اما همیشه آمریکا نبوده است. آمریکا یک کشور بی هویتی است که در دو سه قرن اخیر پیدا شده است پیش از آن، کشورها و جوامع انسانی بسیاری بوده اند که دارای اصلتند؛ مانند ایران، روم، چین، هند و امثال آنها. لکن مسأله استکبار و سلطه طلبی همیشه در بین انسان ها بوده است، از انسانهای اولیه و فرزندان حضرت آدم گرفته تا به حال. «رگ رگ است این آب شیرین آب شور.»

این مسأله همیشه بوده است، پس از این هم خواهد بود. مردم سلطه جو، برتری طلب و ناراضی نسبت به حق خود همیشه بوده اند. هرروز به یک شکل جلوه می کند؛ اما این روحیه از بین نخواهد رفت. انبیا هم در مقابل این روحیه تلاش می کنند تا با آن مبارزه کنند. این طبیعت دشمنی بین حق و باطل است. هر کدام به نفع خود تلاش می کنند و سعی دارند تا دیگری را از بین ببرند.

در آیه شریفه ای که ذکر شد، به نوع فعالیت شیاطین و اصلی ترین کاری که انجام می دهند اشاره شده است بیان آن مسائل توسط قرآن برای هدایت ماست تا بدانیم که چه دشمنانی در کمین ما هستند و بدانیم که چگونه در مقابل آنها موضع گیری کنیم. شیاطین انس در مقابل انبیا به دشمنی برخاسته اند، وسیله کارشان هم به تعبیر قرآن «يُوحِي بَعْضُ زُخْرَفِ الْقَوْلِ غُرُورًا» است؛ یعنی با حرفها و سخنان زیبا و فریبنده به یکدیگر الهام می کنند. استفاده از سخن زیبا و خوش ظاهر اما بی باطن و بی مغز کار شیاطین است تا دیگران را بفریبند.

به عنوان جمله ای معترضه خداوند در انتهای این آیه می فرماید: «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ». این جزو تدبیر تکوینی الهی است که می فرماید همان گونه که ما پیامبران را فرستاده ایم و آنها را با انواع نیروهای معنوی حمایت کرده ایم به آنها هم ابزار و وسایلی برای کار داده شده است. البته همان گونه که پیامبر مجبور نیست آنها هم مجبور نیستند؛ اما تدبیر الهی به شکلی است که هر دو دسته به وجود می آیند، رشد می کنند و ادامه دهندگان راه هر دو گروه همیشه خواهند بود. هدف شیاطین از اعمال روشهای گوناگون برای جلب طرفداران خود این است که آن دسته از مردمی که هنوز به آخرت ایمان ندارند و زندگی آنها در سطح همین زندگی حیوانی است و فقط هر چه را می بینند و احساس می کنند، می پذیرند و هنوز نمی توانند ماورای محسوسات را درک نمایند و قبول کنند یعنی هنوز ایمان به غیب و آخرت ندارند؛ بفریبند اما کسانی که دارای ایمان هستند و به ماورای این عالم اعتقاد دارند گول شیاطین را نمی خورند. بر خلاف انسانهایی که تحت تعلیمات پیامبران قرار نگرفته اند. فقط به محسوسات ایمان دارند و به عالم غیب معتقد نیستند و به یقین نرسیده اند؛ بجز برخی افراد بسیار نادر و استثنائی همه در آغاز زندگی بینش طبیعی و مادی دارند. به تدریج، باید به مسائل ماورای طبیعی و غیبی پی ببرند. شیاطین جن و انس در کمین هستند تا چنین افرادی را به دام بیندازند. پس پاسخ این سؤال که هجوم فرهنگی از چه زمانی

شروع شده است این است که از ابتدای تاریخ زندگی اجتماعی انسان همه افراد بشر در گروه حق و باطل قرار داشته اند و از همان ابتدا هم تهاجم فرهنگی وجود داشته است.

مظاهر هجوم فرهنگی

قابل تأمل است که خداوند نمی فرماید کار شیاطین جن و انس آن است که حق دیگران را تضعیف کنند، ظلم نمایند یا قتل و غارت کنند، بلکه کار شیاطین را هجوم فرهنگی قلمداد می کند. آنان فکر و اندیشه را عوض می کنند تا نگذارند ایمان به آخرت، بینش معنوی، ارزشهای والا و فوق مادی برای انسانها مطرح شود. آنها تمام فعالیت‌های خود را متوجه این مسأله ساخته اند، چون اگر تهاجم فرهنگی واقع شد در سایر قسمت‌ها نیز به پیروزی رسیده اند آنچه در مقابل مفساد، انحرافات، اشتباهات و سوء استفاده های مستکبران مانند سدّی ایستاده است افکار و اعتقادات صحیح و باورهای اصیل است. با وجود اینهاست که آنان نمی توانند به اهداف خود نایل شوند. از اینرو تلاش می کنند که این دژ محکم را تسخیر کنند. پس اصلی ترین کاری که دشمنان انبیا؛ در سطح اجتماعی انجام می دهند، تأثیر گذاردن بر اندیشه هاست. از این مطالب، پاسخ این سؤال هم مشخص گردید. که هجوم فرهنگی با چه شیوه ای انجام می گیرد. مظاهر هجوم فرهنگی در هر زمانی متناسب با وضعیت همان زمان خواهد بود. البته گذشته ها برای ما مطرح نیست. آنچه برای ما مطرح می باشد این است که بدانیم مظاهر هجوم فرهنگی در جامعه ما و در وضعیتی که اکنون در آن زندگی می کنیم چیست. همچنان که گفته شد، محورهای اصلی این بحث در سه بخش خلاصه می شود:

۱- بینشها و باورها؛ ۲- گرایشها، ۳- رفتارها و کردارها

در بخش باورها، دشمنان سعی می کنند که بینش ما را نسبت به هستی و انسان تغییر دهند. اگر دشمنان بخواهند اعتقاد ما را نسبت به خدا، آغاز و انجام جهان، معنویات، روح، فرشته، وحی، حساب و کتاب عوض کنند اول تلاش می کنند که این مسائل را افسانه، خیالیبافی و خرافه معرفی نمایند؛ مثلاً می گویند واقع بین باش، درست فکر کن، این حرفها ایده الیستی است، ماورای طبیعت نامحسوس است، این مسائل خیالیبافی است... اگر به صورت محیطی بر این مسائل کار شود متأسفانه می تواند بر جوانان اثر بسیاری داشته باشد. به کسی که ارتباط قلبی و معنوی درستی با ماورای این عالم پیدا نکرده است تلقین می کنند که همه این حرفها خیالات است؛ عده ای نشسته اند و این مسائل را برای خود بافته اند؛ اصلاً آدمیزاد نمی تواند اعتقاد جزمی پیدا کند، به هیچ چیز نمی توان یقین پیدا کرد... در فرهنگ غربی «دگماتیست» یعنی کسی که بر اعتقادات جزمی تکیه دارد و حاضر نیست از آنها دست بردارد مانند یک فحش است اما قرآن در توصیف پرهیزکاران می فرماید: «و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ». وقتی هم می خواهد مردمی را مورد مذمت خود قرار دهد می فرماید: «بل هم فی شکّ» در شک و سرگردانی بسر می برند. «بل هم منها عمون» چشم آنها نمی بیند و از دیدن آخرت کورند. ولی امروز فلسفه دنیای غرب می گوید: اصلاً اعتقاد داشتن نسبت به مسائل غیر مادی خرافات است. چیزی را که نمی بینی و حس نمی کنی، نپذیر و گرنه ایده آلیست و خیالاتی شده ای. اگر هم اعتقادی پیدا کردی نسبت به آن تعصّب نداشته باش. هر کسی برای خود اعتقادی دارد. تو هم اعتقادات را برای خودت داشته باش. اما نباید اصرار داشته باشی که حرف من حق است و حرف تو باطل!... «عیسی به دین خود، موسی به دین خود»، به زعم و گمان آنها اولاً انسان حق ندارد به چیزی یقین پیدا کند، چون اصلاً چیز باورکردنی در عالم وجود ندارد. ثانیاً، به فرض آنکه به چیزی اعتقاد پیدا کرد حق ندارد عقیده خود را به دیگران تحمیل کند. با این فرض، کسی حق ندارد کسی را دعوت کند که اسلام را بپذیرد. حتی بت پرستی هم برای خود نوعی اعتقاد است و نباید آنرا نکوهش کرد.

اصول و ارزشهای دینی و تشکیکهای مهاجمان

اگر کسانی اعتقاد یقینی داشته باشند که اسلام حق است و همه مردم باید به آن ایمان بیاورند و گرنه گمراه می شوند، به عذاب آخرت مبتلا می گردند و سعادت ابدی آنها به خطر می افتد اصلاً شکل زندگی شان عوض می شود؛

مثلاً در این چند سال اخیر، به دلیل اینکه این مسائل تاحدی جدی گرفته شده است جوانها و نوجوانان ما در صحنه های نبرد چه افتخاراتی که نیافریده اند! جوانان پانزده شانزده ساله ما، با اعتقاد به آخرت و امدادهای غیبی، دنیا را تکان داده اند اینها همه به خاطر جدی گرفتن این مسائل است. اگر یک ملت شصت میلیونی، همه، این مسائل را جدی بگیرند در سایر ملتها هم اثر می گذارند و تدریجاً دنیا عوض می شود.

اما دشمن برای اینکه این مسائل جدی گرفته نشود تبلیغات می کند؛ می گوید: دین یک سلسله پندارهایی است مربوط به زندگی شخصی افراد، هر کس در اعتقادی که دارد آزاد است ولی نباید به اعتقاد دیگران کاری داشته باشد. در حالی که عمده شعارهای پس از انقلاب ما بر این اساس بود که «ما انقلابمان را به همه جهان صادر می کنیم»؛ یعنی ما یک سلسله باورهای دینی داریم که می خواهیم آنها را برای دیگران هم اثبات کنیم. اجباری هم نسبت به پذیرش حرفمان نداریم. تنها می گوئیم حرف ما را بشنوید اگر دلایل ما برای شما قابل قبول است بپذیرید.

آنها چه پاسخ می دهند؟ آنها می گویند اولاً، اصلاً دلیل نیاورید؛ زیرا دلیلهای فلسفی و تعقلی هیچ اعتباری ندارد. فقط دلایل حسّی و تجربی قابل پذیرش است. ثانیاً، اگر شما به دنبال این هستید که چیزی را به طور یقینی کشف کنید و بدان معرفت صحیح پیدا کنید این یک خیالی بیش نیست و هرگز تحقق نخواهد یافت. کشف حقیقت و پیدا کردن اعتقاد یقینی نسبت به یک چیز نشدنی است. انسان هرگز نمی تواند از شک رهایی یابد. اینها کارهایی است که دشمنان ما در زمینه شناخت و جهان بینی انجام می دهند و مهمترین و مؤثرترین کاری است که آنها انجام می دهند، برای اینکه ایمان ما را از بین ببرند.

اما در زمینه مسائل ارزشی: در مدت هشت سال جنگ تحمیلی، مردم به اشکال مختلف به جبهه ها کمک می کردند، از پیرزن و پیر مرد و خرد و کلان به طور کلی، هر کس به هر شکلی که می توانست کمک می کرد. همه این کمکها به دلیل باورهایی بود که مردم به خدا و قیامت و حساب و کتاب داشتند، و به خاطر یک سلسله ارزشهایی بود که بدانها دل بسته بودند: ایثار، فداکاری، جانبازی و امثال آن. اهمیت این مسائل برای آنها چنان بود که حاضر بودند جان خود را بدهند ولی این ارزشها مخدوش نشود. پس پای بندی به این ارزشهاست که چنین حماسه هایی را می آفریند. اگر موفق شوند که این پای بندی را از مردم ما بگیرند در اهداف پلید خود پیروز شده اند. لذا برای سست کردن پای بندی مردم سعی می کنند که این ارزشها را اعتباری جلوه دهند. می گویند: گروهی چیزی را پسندیدند و بدان دل بستند، همان برای آنها ارزش شد. گروهی هم چیز دیگری را پسندیدند آن چیز برایشان ارزش شد. امروز برای جامعه ای فلان چیز ارزش است و فردا چیز دیگر اولاً، اینها دلیلی عقلانی ندارند. ثانیاً، به فرض داشتن دلیل عقلانی چنین دلایلی اطمینان بخش نیستند چون اینها مسائلی متافیزیکی و غیر قابل اثبات، هستند بخصوص آنکه مسائل ارزشی را متافیزیکی هم نمی توان دانست؛ زیرا ارزش اعتباری است و اعتباریات برهان بردار نیست. عده ای چنین خواسته اند و چیزی را برای خود به عنوان ارزش مطرح کرده اند، فردا هم چیز دیگری به عنوان ارزش جدید مطرح می کنند. امروز فداکاری، جان بازی و شهادت طلبی ارزش است، فردا پول پرستی، کاخ نشینی، صنعت و تکنولوژی ارزش است.

اگر این فکر رواج پیدا کند که ارزشها اموری اعتباری هستند، پایه و اساسی ندارند و تابع یک سلسله شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص هستند مسائل ارزشی که در طول تاریخ برای ما مطرح بوده به تدریج، بر اثر تأثیر فرهنگهای بیگانه بر جوانان، دگرگون خواهد شد. در این صورت جوانان ما در آینده، حاضر نخواهند بود که نارنجک به کمر ببندند و خود را به زیر تانک دشمن بیندازند. چرا؟ چون در گذشته این کارها ارزش بوده ولی اکنون ارزش خود را از دست داده است. در عوض، هنر، رقاصی و خوانندگی و امثال آن ارزش شده است.

پس استعمارگران برای اینکه جامعه ما را از عمل به مسائل ارزشی خود باز دارد یعنی از رفتاری که به نفع مستکبران نیست جلوگیری کنند، چنین دسیسه هایی را بکار می گیرند. آنها می دانند که رفتار ملت ما و دستگاه ارزشی که تاکنون برایش مطرح بوده موجب شده است که قدرتی در آنها بوجود آید که اگر تمام قدرتهای جهان دست به دست هم دهند نتوانند با این ملت مبارزه کنند و او را به زانو در آورند. پای بندی به این اعتقادات و ارزشها

برای استکبار، گران تمام می شود و او را در مبارزه سیاسی، نظامی و اقتصادی به شکست وادار می کند تا آنجا که می بیند هیچ راه دیگری جز مبارزه فرهنگی وجود ندارد.

مبارزه فرهنگی، بهترین شگرد دشمنان

دشمنان ما در مبارزه سیاسی به جایی نرسیده اند، هر چند به تشکیل و سازماندهی گروهکها، تشکیلات و حزبها دست زده اند. در مبارزه نظامی و جنگ تحمیلی نیز به نتیجه ای نرسیده اند. با محاصره اقتصادی و مصادره کردن پولها و اجناس خریداری شده ما نیز طرفی نبستند؛ تنها راهی که برای آنان باقی مانده مبارزه فرهنگی است؛ مثلاً نفوذ در مراکز فرهنگی و دینی، به اسم دین دنبال آن هستند که ببینند موقعیت زمان چه چیزی اقتضا می کند. اگر بتوانند بی پرده اسلام را می کوبند و اگر نتوانند به اسم «تحقیقات جدید» و «اسلام نوین»، مطالبی را مطرح می کنند که اساس اعتقادات و ارزشهای اسلامی ما را سست کنند؛ آنها می دانند که آنچه حیات جهانخواران غرب را به خطر می اندازد اسلام و افعی و اعتقاد به ارزشهای آن است. اکنون آثار اسلامی انقلاب در کشورهای بسیاری ظاهر شده است و بزودی به قلب مغرب زمین نیز سرایت خواهد کرد. از اینرو می گویند: این افکار و اعتقادات نباید در جامعه رواج پیدا کند و اگر ممکن باشد باید آنها را در نطفه خفه کرد.

از جمله روشهای آنان برای مقابله با فرهنگ اسلامی این است که سعی می کنند تا افکاری عرضه کنند که ملتهای اسلامی خودشان از اعتقاداتشان دست بردارند، اگر نشد سعی می کنند آنها را عوض کنند. در غیر این صورت، روشنفکرانها را وادار می کنند که وانمود کنند که تاکنون رشد فکری نداشته ایم و در اشتباه بوده ایم اما اکنون که فرهنگ ما علوم و فلسفه ما پیشرفت کرده است، فهمیده ایم که نمی توان معرفت یقینی پیدا کرد؛ فهمیده ایم که دستگاه ارزشی اصلا ثبات و دوام ندارد، پایه عقلانی ندارد. اگر این مطلب توسط ملتها پذیرفته شود موجب روشنی چشم استکبار جهانی است. استکبار جهانی از این بالاتر چه آرزویی می تواند داشته باشد که روزی بیاید که مسلمانان در اعتقاداتشان تردید کنند و به ارزشهایشان پای بند نباشند. این همان هجوم فرهنگی است: ارائه یک سلسله نظریات فلسفی، معرفت شناختی و هستی شناسانه به عنوان مسائل فلسفی نو. می گویند: نمی توان جلوی فکر را گرفت؛ مسائل فکری روز باید در مجامع فرهنگی مطرح شود و بی طرفانه مورد بررسی قرار گیرد. این شگردی است برای سست کردن اندیشه ها و افکار و باورهای مردم.

می گویند: «اینقدر پای بند مسائل دینی نباشید، گاهی هم اندکی گناه بدنیست. اندکی کجی راستی به حساب می آید. این تقیدات و خشکی ها را کنار بگذارید.» این تهاجم فرهنگی اصیل است که با مدد گرفتن از ابزارها و وسایل تبلیغاتی و هنری انجام می شود. همین مطالب به تدریج، تقویت می شود تا آنجا که به طور صریح، در محافل علمی و آکادمیک مطرح می شود و آنها هم برای قشرهای دیگر که هنوز قدرت تفسیر و تحلیل عمیق و عقلی مطالب را ندارند بازگو می شود. در نتیجه، سایر مردم هم تحت تأثیر قرار می گیرند. از اینروست که می بینیم مفاهیم عوض می شود و به جای آنکه ایثار و فداکاری را نشان دهند تا آنجا که جامعه کشش داشته باشد به مسائل شخصی و جنسی و از این قبیل می پردازند. در نتیجه، قشر جوان قدم به قدم عقب نشینی می کند و از سوی دیگر جانب مهاجم فرهنگی خیز برمی دارد.

چیزهایی مثل مد لباس و شکل زندگی که با افکار دشمنان بیشتر سازگاری دارد همه از مظاهر هجوم فرهنگی دشمن است. امروز اگر شما بخواهید در بازار، پیراهنی پیدا کنید که روی آن انگلیسی نوشته نشده، عکس هنر پیشه ها، تصاویر حیوانات و امثال آن رویش نباشد، پیدا نمی کنید. مگر خط فارسی زشت تر از خط انگلیسی است؟ چرا در جمهوری اسلامی و پایگاه انقلاب اسلامی در دنیا، فرهنگ بیگانه اینقدر نفوذ داشته باشد؟ این هجوم فرهنگی است که ما را از هویت خودمان تهی می کند، به گونه ای که گویی ما نه فرهنگ داریم، نه علم، نه زبان و نه خط.

اهمیت مبارزه با هجوم فرهنگی

آخرین مسأله ای که، در این بحث، مورد توجه می باشد این است که در مقابل هجوم فرهنگی، و وظیفه ما چیست؟ با توجه به ابعاد این هجوم، پیدا کردن پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست. وقتی معلوم شد که هجوم فرهنگی به چه شیوه هایی انجام می گیرد مشخص می گردد که از چه نقاطی مهاجم حمله می کند. آنگاه اگر مراقب باشیم و غافل نماییم می توانیم موضع مناسبی اتخاذ کنیم. در این حال، اولین وظیفه ما آن است که عظمت خطر را به درستی درک کنیم، تصوّر نکنیم که مسأله ساده ای است، باید متوجه باشیم که دشمن می خواهد هویت ما را به عنوان یک ملت، از بین ببرد، دین ما را به عنوان با ارزشترین پدیده هستی، از ما بگیرد، اندیشه های اخلاقی ما را که جانمان را باید برای حفظ آنها فدا کنیم از بین ببرد و تربیت اجتماعی، خانوادگی و فردی ما را که مرهون روابط پدر و مادر، زن و شوهر و دولت و مردم است، همه را تحت تأثیر فرهنگ خود قرار بدهد و اگر این روند ادامه پیدا کند نسل آینده ما نه ایمان محکمی خواهند داشت، نه شناخت یقینی، نه جهان بینی روشنی، نه دستگاه ارزشی محکمی و نه رفتار ثابتی که ناشی از هویت فرهنگی خودش باشد.

بنابر این، باید این خطر را خوب درک کنیم. اگر چنین شد آنگاه می دانیم که چه باید بکنیم. آنان که بامسائل اسلامی کاری ندارند دست کم، برای ملیت خودشان هم که شده ارزشهای کشور خود را فراموش نکنند و با تقلید از مظاهر فرهنگی غرب در مد لباسها و فیلمها و سایر موارد مشابه فرهنگ دشمن را رواج ندهند. بخصوص دانشجویان عزیز، که از رشد فکری و عقلی بر خوردارند، باید بیشتر مراقب باشند و برای ترویج فرهنگ و ارزشهای اسلامی تلاش کنند. ارزش مجاهده در این راه است. باید در این زمینه، مطالعه و بحث شود و این مسائل برای نسل جوان بخوبی روشن گردد در این میدان مسؤلیت قشر دانشگاهی بیش از سایر مردم است. اگر سستی شود دشمن با دسیسه و توطئه های فراوان خود، نفوذ خواهد کرد و در آن صورت، خون شهیدان عزیزی که در این راه ریخته شده پایمال خواهد گشت.

در میان همه فرهنگها، تنها فرهنگ اسلام است که می تواند در مقابل دشمنان با تمام قدرت مقاومت کند. این مطلب را مدتهاست که آنها فهمیده اند؛ لذا، بیش از یک قرن است که تصمیم گرفته اند برای مقابله با فرهنگ اسلامی آن را کم رنگ بلکه بی رنگ و بی رمق کنند. آنها نقشه کشیده اند که در کشورهای اسلامی، اسلام را طوری وانمود کنند که کارایی لازم را نداشته باشد. برای این منظور، بهترین راه را این دیدند که اسلام را مثل مسیحیت امروز اروپا به معابد و مساجد منحصر کنند و اسلام را از دخالت دادن در امور زندگی اجتماعی و سیاسی معاف کنند (مسأله تفکیک دین از سیاست و سکولاریسم).

تجربه تفکیک دین از سیاست در غرب به موفقیتهایی دست یافته بود انتظار داشتند این سیاست در ایران هم کاملاً به موفقیت برسد؛ اما یک انسان الهی پیدا شد و این نقشه را در کشورهای اسلامی بر باد داد. او امام خمینی(قدس سره) بود.

اگر آنها با ما دشمنی دارند بر سر همین مسئله است. اگر با امام(قدس سره) نیز دشمنی کردند برای همین مسئله بود وگرنه عظمت امام خمینی در دل آنها بگونه ای بود که بی اختیار و از عمق دل، به او احترام می گذاشتند. عظمت امام آنچنان بود که هر انسانی را در مقابل خود خاضع می کرد؛ ولی دشمنیهای آنها به این دلیل بود که روش امام خمینی(قدس سره) با اهداف اقتصادی و سیاسی آنها تقابل تام داشت. نمونه آشتی ناپذیری امام(قدس سره) را امروز در خلف صالح او می بینیم. این بزرگترین مشکل آنهاست.

هر انقلابی را به نحوی مهار کرده و به شکلی از پا در آورده اند و در نهایت، با آن آشتی کرده اند. آشتی ناپذیری انقلاب اسلامی ایران برای آنها یک بلای درمان ناپذیر است. پس علت اینکه با آن مبارزه و دشمنی می کنند و فرهنگ ما را مورد هجوم قرار می دهند تا حدی روشن شد.

عامل دیگری را نیز می توان به آن افزود: امروز فاسدترین کشورهای دنیا از نظر مواد مخدر، مشروبات الکلی، قتل، جنایت و از هم پاشیدگی خانواده ها آمریکاست. تعداد قتل و جنایت در هیچ کشوری مثل آمریکا نیست. به علت

ارتکاب بیش از حد جنایت و قتل، دولت خرید و فروش دو نوع سلاح را در این کشور ممنوع کرده است. البته هنوز خرید و فروش حدود بیش از شصت نوع سلاح دیگر آزاد است.

اخیراً شهردار نیویورک برای اینکه دانش آموزان بتوانند به مدرسه بروند به پلیس دستور داده است که هر روز در مواقع شروع و تعطیلی مدارس، از خیابانهای اطراف، به دقت، مراقبت کند؛ یعنی دانش آموزان مدارس آمریکایی جرأت نمی کنند که آزادانه به مدرسه بروند؛ یا آنها را می ربایند یا نابود می کنند یا به مراکز فساد می کشانند یا مبتلا به مواد مخدر می کنند و یا مورد تجاوز جنسی قرار می دهند. بسیاری از کلاسهای مدرسه ها خلوت است؛ چون دانش آموزان امنیت ندارند که از خانه های خود بیرون بیایند. او اینگونه چاره اندیشی کرده است که در هنگام شروع مدارس و هنگام تعطیل شدن آنها، پلیس خیابانهای اطراف مدرسه را محاصره کند. این تنها چاره ای است که آنها به عقلشان رسیده است. تجاوزات جنسی پدراها و پدربزرگها به بچه های کوچک خود هم بسیار فراوان است.

چندی پیش فیلمی را در آلمان به نمایش گذاشتند که در آن یک نوجوان سیزده ساله پدر و مادر خود را کشته و محاکمه شده بود. از او پرسیدند که چرا پدر و مادرت را کشتی؟ از این کار چه انگیزه ای داشتی؟ او جواب داد: از وقتی که خود را شناخته ام و به یاد دارم، مورد تجاوز جنسی پدرم بوده ام. پدرم این کار را در مقابل مادرم انجام می داد. به این دلیل، کینه پدرم و مادرم در دلم جا گرفته بود تا اینکه موفق شدم آنها را به قتل برسانم. این فرهنگ غربی است که می خواهند آن را برای ما صادر کنند.

ابزار تهاجم دشمنان چیست؟

ابزارهای گوناگونی برای رسیدن به مقاصد خود دارند که در ظاهر ساده اند ولی در پشت هر یک از آنها تاکتیکهای علمی بسیاری وجود دارد و ما اهمیت آنها را درک نمی کنیم. متأسفانه با همه درک سیاسی خوبی که داریم درک فرهنگی ما قوی نیست. متأسفانه پس از انقلاب نیز در این زمینه رشد نکرده ایم. جوان سیزده، چهارده ساله با التماس، پدر و مادر خود را راضی می کند که به جبهه بروند و نارنجک به کمر می بندد و به زیر تانک می رود، چه عاملی باعث ایجاد چنین روحیه ای در او شده است چرا این همه پیر و جوان، از سیزده، چهارده ساله تا پیر هفتاد، هشتاد ساله، عاشقانه در جبهه ها شرکت می کنند؟ آنها می گفتند: اگر شهید بشویم به بهشت می رویم و به لقاءالله می پیوندیم. اعتقاد به اینکه خدایی هست و عالم دیگری وجود دارد، این فداکاریها پاداش دارد و انسان به محبوب خود نایل می شود این اعتقادات، جوانان ما را به میدان جهاد می کشد.

اگر بخواهند این روحیه را از ما بگیرند باید چه کنند؟ هیچ راهی بهتر از این وجود ندارد که ایمان را از آنها بگیرند؛ این یقینی که به عالم آخرت، حساب و کتاب و ماوراء الطبیعه، دارند به شک تبدیل کنند. انسانی که شک داشته باشد که، العباد بالله، خدا هست یا نیست، عالم آخرتی هست یا نیست و جهنمی هست یا نیست فداکاری نمی کند.

ایمان زدائی و ایجاد شک یکی از ابزارهای تهاجم فرهنگی

پس از انقلاب دستهایی در کار است و با شیوه هایی تلاش می کنند که مردم را به شک بیندازد. در دانشگاههای ما، به روشهای گوناگون به این کار همت گمارده اند؛ مثلاً، سخنرانی می شود «**اندر فواید جهل**» یا در این باره که «**انسانی که شک ندارد جاهل است**».

هیچ راهی برای آمریکا و ابرقدرتها بهتر از این نیست که بدون جنگ و کشتار، و بدون اینکه پولی خرج کنند و حساسیتی ایجاد نمایند، ایمان را از دلهای مردم بزدند و بزدایند. این کار به سادگی انجام می شود: با سخنرانیهای علمی، کتابهای فلسفی، فیلمها، نمایشنامه ها و چیزهایی از این قبیل به نام پیشرفت علم، ترقی فرهنگ، فلسفه های نوین و... هیچ راهی بهتر و موفق تر از این وجود ندارد.

ایجاد شک در مردم زحمتی ندارد. در مثل است که «یک دیوانه سنگی را در چاه می اندازد که چهل عاقل نمی توانند آن را در آورند.» ایجاد شک مشکل نیست و سرمایه ایمانی را که صدها سال روی آن کار شده تا در دل‌های مردم رسوخ پیدا کرده است، فرهنگی را که حاصل تلاش‌های چند قرن یک ملت است به راحتی از بین می برند. مردم انقلابی ما به یکباره ساخته نشده اند، صدها سال این حسینیه ها و حسین حسین گفتن ها آنها را ساخته است و گرنه بی جهت عاشق کربلا نمی شدند. این کارها دو روزه انجام نمی شود. اینها با آموزشهایی که در طول قرن‌ها با تدبیر الهی، که آن تدبیر را نیز خود ائمه اطهار (علیهم السلام) به ما یاد داده اند بوجود آمده است. دشمنان با ایجاد یک شک دو روزه آن را به باد می دهند و بسیاری از افراد هم به به و چه می کنند که «بله، آقا اینها افکاری نو است و ما نباید بیش از حد در لاک خود فرو رویم، بلکه باید ببینیم که دانشمندان غربی چه گفته اند. غرب جغرافیایی که گناهی نکرده است. مگر غرب اینهمه دانشمندان بزرگ به جامعه تقدیم نکرده است؟»

ما با غرب و علم غربی و صنعت غربی و غرب جغرافیایی مخالف نیستیم، بلکه با این فرهنگی که نمونه های آن را ذکر کردیم مخالفیم. اکنون دانشمندان سرشناس غربی از مهاجرین شرقی هستند.

در کشور آلمان، بسیاری از خانواده های ازدواج خود را ثبت نمی کنند و به شهرداری می گویند که بچه ما حرام زاده است، تا از پول شهرداری استفاده کنند؛ چون در آن جا شهرداری به کسی که بچه حرام زاده را نگهداری کند ماهیانه پول می دهد. بنابر این، پدر و مادر ازدواج خود را نامشروع جلوه می دهند و بچه خود را حرام زاده معرفی می کنند تا از دولت پول بگیرند. با این حساب چقدر بچه حرام زاده وجود دارد؟ الی ما شاء الله. آیا می توان توقع داشت که از بین این بچه ها «انیشترین» بوجود بیاید؟ این یک نمونه از فرهنگ غربی است.

دیپلمه های اروپا و آمریکا به اندازه دانش آموزان دوره راهنمایی ما سواد ندارند و چهار عمل اصلی را بلد نیستند. اگر ماشین حساب نداشته باشند یک عمل ساده ریاضی را نمی توانند انجام دهند. آن زمانی که مغزهای متفکر می پروراندند گذشت. امروز دانشمندانی که در اروپا و آمریکا هستند غالباً از کشورهای شرقی هستند. از استادان و جامعه فرهنگی کشور می خواهیم که این مطالب را با دقت مورد مطالعه قرار دهند.

اخیراً یکی از مسؤولین دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل می گفت: «ما آمار گرفته ایم، تعداد استادان ایرانی که فقط در آمریکا تدریس می کنند، از تعداد کل استادانی که در همه ایران تدریس می کنند بیشتر است. آنها که در کشور کانادا، کشورهای اروپایی و سایر کشورها کار می کنند جزو این دسته نیستند.

حدود دو، سه سال پیش نخست وزیر کانادا رسماً اعلام کرد که کشور ایران سی و پنج هزار متخصص در کانادا دارد. که اگر آنها بروند با صرف میلیاردها دلار نمی توان جای آنها را پر کرد. معاون وزیر اقتصاد کانادا یک فرد ایرانی است. حتی بعضی از دانشمندان بزرگی که در صنایع محرمانه جنگی آمریکا (ناسا) کار می کنند ایرانی هستند. نباید تصور شود که آنها تافته ای جدا بافته هستند، آنها فرزندان ما هستند که به آنجا رفته اند و تحت تأثیر تشویق‌هایی که از آنها کرده اند، همانجا مانده اند و به محیط عادت کرده اند. البته اکنون بسیاری از آنها پشیمان شده اند و مایلند که به ایران بازگردند.

برخی از استادان درجه یک، که در کشورهای غربی افتخاراتی داشته اند، در کنفرانسی که چندی پیش در «فیلا دلفیا» برگزار شد به خود بنده گفتند: ما از اینکه در اینجا هستیم بسیار پشیمانیم؛ از روز اول هم که به اینجا آمدیم آرزو می کردیم که بتوانیم به ایران باز گردیم ولی متأسفانه بچه های ما در این کشورها عروس و داماد شده اند و نمی توانیم آنها را رها کنیم.

اگر ما نیز زحمت بکشیم و درس بخوانیم و اعتماد به نفس داشته باشیم می توانیم مانند آنها باشیم. باید باور داشته باشیم که ما موجب پیشرفت و گردش کار آنها هستیم و نفت و مغزهای متفکر ماست که آنها را سرپا نگه داشته است.

امیدواریم خدای متعال که، با لطف و عنایت خود ما را موفق داشت که در این جهان آشفته و در این طوفان عظیم انسانی، توانستیم گلیم خود را از آب بکشیم و کشوری مستقل و آزاد بوجود آوریم و چنین انقلابی را سامان دهیم تا برای سایر کشورها سرمشقی باشد، احسان خود را بر ما تمام کند و بر بینش و معرفت ما بیفزاید؛ ایمان ما را نسبت

به اسلام و معارف اسلامی و ارزشهای آن بیشتر کند و درجات امام راحل را روز به روز متعالی تر فرماید؛ به جانشین او سلامت، و عزت و توفیق بیشتر مرحمت کند؛ به همه خدمتگزاران این نظام توفیق خدمت بیشتر و به همه ما توفیق قدردانی بیشتر مرحمت کند.

انقلاب اسلامی و خطر تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی بزرگترین خطر انقلاب

اگر کسی بگوید که فرهنگ مطلقاً خوب و بد ندارد یا بگوید که تهاجم فرهنگی یک ضرورت اجتماعی است و نمی توان با او مقابله کرد ما با او بحثی نداریم. با پذیرفتن پیش فرضهایی که بیان شد برداشت ما این است که جامعه انقلابی و اسلامی ما با بزرگترین خطر در دوران حیات خود مواجه است. دشمنان ما از همه راههای ممکن برای به زانو در آوردن و نابود کردن جامعه انقلابی ما مایوس شده اند، به غیر از راه فرهنگی. آنها با تمام توان کوشیده و می کوشد تا با فرهنگ این جامعه مبارزه کنند و آن را از بین ببرند؛ چون اگر فرهنگ عوض شود همه چیز جامعه عوض می شود.

مگر ما با مردم آمریکا دشمنی داریم؟ یا چون آنها اهل قاره دیگری هستند با آنها مخالفیم؟ خیر، اگر ما با کسی دشمنی داریم به دلیل روح استکباری و خوی سلطه گری و ستم پیشگی و فرهنگ فاسد و ویرانگر و ضد انسانی و ضد الهی اوست ما می گوییم حق، هر جا که باشد، باید از آن پیروی و آن را حمایت کرد و باطل، هر جا که باشد، باید با آن مبارزه کرد.

اگر آمریکا واقعاً طرفدار حقوق بشر است پس چرا حقوق بشر در فلسطین و لبنان و بوسنی و هرزگوین و بسیاری از کشورهای دیگر نادیده گرفته می شود؟ این فرهنگ نسبی گرا و منفعت طلب است و اسلام چنین چیزی را قبول ندارد.

اگر روزی افکار ما نیز به همین سو تمایل پیدا کند و عواملی در جامعه بوجود آیند که افکار، ارزشها و شناختههای ما را به سوی منفعت گرایی سوق دهند باید بدانیم که مورد هجوم فرهنگی واقع شده ایم.

سه عنصر اصلی فرهنگ

در اسلام یک سلسله باورهایی وجود دارد که یقینی هستند؛ یعنی هم مطابق با واقعند و هم افراد باید به آنها یقین داشته باشند: «و بالاخره هم یوقنون» نه تنها یقین امکان دارد، بلکه شرط ایمان یقین به غیب است: «الذین یؤمنون بالغیب»، «و بالاخره هم یوقنون». به جهان نادیده باید یقین داشته باشیم. اگر فرهنگی به ما بگوید که نه تنها به این مسائل نمی توان یقین پیدا کرد، بلکه به دیدنی ها نیز نمی توان یقین پیدا کرد؛ این سخن با فرهنگ اسلامی سازگاری ندارد. قرآن می فرماید: «الذین یؤمنون بالغیب»، «بالاخره هم یوقنون». اما کسانی هستند که می گویند مطلقاً یقین برای بشر امکان ندارد تا چه رسد یقین به نادیدنی ها.

اگر مسائل غیبی وجود داشته باشد که دارد پس آن هجومی که بر ما وارد می شود هجومی است به این مجموعه که نام آن را فرهنگ گذاشته ایم، نه آداب و رسوم که لباس فلان شکل باشد یا نباشد. اینها عناصر اصلی فرهنگ نیستند، شاید یکی از پانصد معنایی که برای فرهنگ گفته اند شامل این موارد هم بشود اما این معنا محل بحث ما نیست؛ از اینرو لازم است که ابتدا منظور خود را از فرهنگ مشخص کنیم. اگر مردمی پنجاه عنصر را کنار یکدیگر گذاشتند و گفتند که ما به اینها می گوییم فرهنگ؛ ولی یکی از این پنجاه عنصر مورد بحث ما نباشد آنها هر وقت می خواهند با ما مبارزه کنند همان یک عنصر را مطرح می کنند تا چهل و نه موضوع دیگر را لوٹ کنند.

ما باید از ابتدا هشیار باشیم و به آنها بفهمانیم که فرهنگ معانی وسیعی دارد که شامل آداب و رسوم نیز می شود. این محل بحث ما نیست. آنچه محل بحث ماست غیر از اینهاست. باید برای بحث با دشمن و موضع گیری در مقابل دشمن، محل نزاع مشخص باشد. باید ببینیم که دشمن می خواهد از کدام نقطه حمله کند تا بتوانیم موضع صحیحی اتخاذ کنیم.

گاهی می‌گویند: فرهنگ یعنی وجه امتیاز جوامع از یکدیگر. در این تعریف، این معنا نهفته است که دو جامعه نمی‌توانند یک فرهنگ داشته باشند؛ چون فرهنگ یعنی وجه امتیاز دو اجتماع. پس بیهوده به دنبال فرهنگ واحد برای دنیا می‌گردید؛ زیرا تعدد جوامع ضروری است و هر کدام فرهنگ خاص خود را خواهد داشت. از این رو، امکان وحدت فرهنگی وجود ندارد. چگونه می‌خواهید فرهنگ اسلامی در همه دنیا پیاده شود؟ اصلاً فرهنگ واحد امکان ندارد؛ زیرا یکی از اجزای فرهنگ، آداب و رسوم محلی است. مردم قطب شمال و مردم منطقه خط استوا نمی‌توانند یک جور لباس بپوشند. پس فرهنگ مردم قطب با فرهنگ مردم استوایی یکی نخواهد شد. ناچار هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را خواهد داشت و نباید بیهوده به دنبال فرهنگ واحد بود.

این مغالطه از کجا ناشی شده است؟ از این جا که مفهوم فرهنگ را شامل آداب و رسوم محلی دانسته‌اند، بلکه آن را عنصر اصلی و محوری قرار داده‌اند. اما ما محور اصلی فرهنگ را باورها و عقاید مربوط به خدا، انسان، ارتباط انسان با خدا و جهان و طبیعت؛ یعنی اصول دین، توحید، نبوت و معاد می‌دانیم. نام جدید آن را فلسفه، شناخت بینشهای انسانی یا هستی‌شناسی می‌گذاریم و قبلاً به آن اصول دین می‌گفتیم که عنصر اول فرهنگ ماست. عنصر دوم ارزشها و خوب و بدهاست. اسلام یک سلسله خوب و بدهای ثابت و ابدی را به ما ارائه می‌دهد. این بدان معنا نیست که احکام در هیچ زمان و مکانی تغییری نمی‌کند. احکام اموری جزئی و متغیرند و منظور از ارزشهای ثابت اصول ارزشی و مبانی است.

عنصر سوم شیوه‌های رفتاری خاص برخاسته از آن بینشها و ارزشهاست. این سه، عناصر اصلی فرهنگ اسلامند؛ یعنی آنچه را باید بدان معتقد باشیم، خوب و بد و شیوه رفتار ما را مشخص می‌کند. این همان اصول دین، اخلاق و احکام اسلامی است. لهجه‌ها، لباسهای گوناگون محلی، کیفیت گویشها و... ارتباطی با فرهنگ ندارد. اسلام معین نکرده است که انسان با چه زبانی سخن بگوید یا چه لباسی بپوشد. اسلام یک اصل کلی معین کرده است و آن این است که انسان نباید تابع دشمنان خدا شود و رنگ دشمن به خود بگیرد، بلکه باید استقلال خود را حفظ کند. اینکه لباس یقه‌داشته یا نداشته باشد مربوط به اسلام نیست. ممکن است که این مسأله زمانی نشانه استقلال باشد؛ اما عنصر اصلی فرهنگ اسلام نیست.

تصوّر غلط از فرهنگ اسلامی

برخی تصور می‌کنند که فرهنگ اسلامی یعنی اینکه مردم لباس روحانیان را بپوشند. چنین چیزی نیست. بعضی لباسها نشانه صنفی است؛ مانند ارتشی یا روحانی که لباس خاصی دارند. مصالح اجتماعی اقتضا می‌کند که آنها در اجتماع، از دیگران باز شناخته شوند. معنای فرهنگ اصیل اسلامی این نیست که همه قبا و لباده بپوشند و عمامه بر سر بگذارند تا عده‌ای اشکال کنند که این لباس برای همه دنیا مناسب نیست. پس نمی‌توان فرهنگ واحدی در تمام دنیا پیاده کرد.

فرهنگ اصیل اسلامی معنایش تکیه بر آن سه عنصر است که بیان شد. بنابر این، باید ببینیم که آیا این سه عنصر در جامعه ما کاملاً محفوظ مانده‌اند. بحمدالله، تاکنون، به حد مطلوبی در جامعه محفوظ مانده است. اما آیا خطری متوجه اینها نیست؟ متأسفانه خطری جدی وجود دارد و وجود خطر و هجوم حتمی است.

هدف اصلی دشمن در تهاجم

با توجه به این سه عنصر خواهیم فهمید که دشمن چه چیزهایی را هدف قرار می‌دهد. بر اساس «و بالآخره هم یوقنون»، یک هدف او یقین است و می‌خواهد که آن را کم رنگ کند و می‌گوید که «یقین از حرفهای دگماتیست هاست، بی سوادها از این حرفها می‌زنند، در این عصر کسی از یقین سخن نمی‌گوید، امروز تمام روشنفکران دنیا اهل شک اند و به آن افتخار می‌کنند، بی سوادها هستند که خیال می‌کنند به چیزی یقین پیدا می‌کنند، اگر بروند و درس بخوانند خواهند فهمید که یقینی وجود ندارد.»

اگر چنین حمله ای به اعتقادات ما بشود چه خواهد شد؟ آیا چیزی از اسلام باقی می ماند؟ به فرض که همه ما عمامه و ریش و قبا و لباده نیز داشته باشیم اما به خدا، آخرت، نبوت و... یقین نداشته باشیم آیا در آن صورت فرهنگ اسلامی محفوظ می ماند؟ آیا منظور از حفظ فرهنگ اسلامی این است که ریش بگذاریم و قبا و لباده بپوشیم یا زنها چادر سیاه بپوشند و روبند ببندازند ولی در دل خود به خدا و قیامت ایمانی نداشته باشند؟ ارزشهای اخلاقی اموری اعتباری دانسته می شود که برهانی ندارد و قابل اثبات نیست، بلکه یک مشت امور قراردادی و نسبی است. هر چیزی زمانی مورد خوش آیند جامعه ای بوده و زمانی نیز آن را بد خواهند دانست. مثلا زمانی در جامعه اروپایی، پوشیدن بدن زن ارزش بود؛ فیلمهایی که مربوط به چند قرن هستند شهادت می دهند که در آن زمان زنان اروپایی پوشیده بودند: لباسهایی بلند تا پشت پای خود می پوشیدند؛ اما امروز اروپا لخت بودن را می پسندد. در آن روز، ارزش آن بود و امروز اینگونه است.

زمانی بدترین فحش این بود که به کسی بگویند «همجنس باز»؛ اما امروز در جوامع به اصطلاح متمدن بزرگترین تظاهرات به طرفداری از همجنس بازان انجام می شود. اگر از تظاهرات کشورهای غربی، بخصوص کانادا، آمریکا و انگلیس آماری داشته باشیم می بینیم که از جمله بزرگترین و پرجمعیت ترین تظاهرات این کشورها در طرفداری از همجنس بازی بوده است. من، خود، شاهد بعضی از این راهپیمایی ها بوده ام. امروز این مسأله ارزش است و مخالفت با آن ضد ارزش.

اگر این فکر در جامعه اسلامی نیز رواج پیدا کند که ارزشها نسبی، متغیر و اعتباری است و ریشه ای ندارد، با برهانی اثبات نمی شود و اصلا مقدمات آنها جدلی است و برهان بردار نمی باشد و به هر حال نسبی و متغیر است بدون شک، پایه دوم فرهنگ ما هم شکست خواهد خورد. اعمال و رفتار ما بر اساس آن بینشها و ارزشها شکل می گیرد. قوانین ما باید بر اساس آن ارزشها باشد و زمانی که ارزشهای ما درهم ریخت اینها که رویناست به طریق اولی، ثباتی نخواهد داشت. مثلا می گویند: شما که معتقدید فلان کار بد و گناه است اصلا گاهی گناه کردن بد نیست و گاهی اندکی کجی راست و اندکی زشتی زیباست. چه کسی گفته است که نباید گناه کرد؟ این معرفت قبلی بود و امروز معرفت علمی شناخت ما را نسبت به احکام عوض کرده است. با این معرفت علمی، نظام رفتاری ما قابل تغییر است. چه کسی گفته است که اینها گناه است؟ آخوندها از دهات آمده بودند و از پیش خود چیزهایی بافتند. امروز علم ثابت کرده است که چه کاری خوب و مفید است؛ مثلا فلان رقص برای سلامتی انسان مفید است یا فلان موسیقی اثر روانی مطلوبی دارد. وقتی که شما با این دید نگاه کنید همه چیز عوض می شود.

هجوم فرهنگی یعنی حمله به این سه عنصر اصلی فرهنگی. با این تعریف، می توان جواب آنها را داد که می گویند: چه کسانی حمله می کنند؟ **حمله کنندگان کسانی هستند که نسبت به عقاید، ارزشها، رفتار و کنشهای ما چنین برخوردی دارند. آنها که می خواهند عقاید ما سست شود و ارزشها اعتباری گردد، یعنی بی اعتبار شود، رفتارها متغیر و تابع خواستها و شرایط اجتماعی، زمانی و مکانی، شوند. با اینها چگونه باید مقابله کرد؟ برای مقابله با آنها باید ابتدا ببینیم که آنها چگونه رفتار می کنند، با چه سلاحی این کار انجام می گیرد، کجا را هدف گرفته اند و با چه شیوه ای عمل می کنند.**

جامعه اسلامی ما میدانند که دشمن ما به سلاح علم، ثروت و تبلیغات مجهز است. تبلیغات او با استفاده از پیشرفته ترین ابزارها و تکنیکها انجام می گیرد. محتوای تبلیغات او نیز بر اساس دست آوردهای روانشناسی و جامعه شناسی است. آنها خوب می فهمند که با هر قشری چگونه باید مواجه شد و چه باید گفت که مؤثر باشد. با هر یک از زن، مرد، جوان، پیر، دانشگاهی، کارگر، کشاورز و... چگونه باید سخن گفت. بر خلاف ما کارهای آنها بر اساس فرمولهای دقیق علمی است. مثلا وقتی که می خواهند عقاید زنها را تضعیف کنند می گویند: با وجود اینکه نهج البلاغه گفته است که زنها ناقص العقل هستند، آیا باز هم دم از نهج البلاغه می زنید؟ وقتی که می خواهند انسان را از دعا و توسل دور کنند می گویند: مفاتیح الجنان می گوید که اگر دندان درد گرفت فلان دعا را بخوان تا کرم از آن بیرون بیاید! به این وسیله، کاری می کنند که انسان مفاتیح را ببوسد و کنار بگذارد. آیا هیچ مطلب دیگری در مفاتیح

نیست؟ وقتی که بخواهند مفاتیح الجنان را، که انیس امام خمینی (قدس سره) بود، از ما بگیرند این سخنان را می گویند.

آنها می خواهند نهج البلاغه را، که بنا به فرمایش امام (قدس سره) پس از قرآن بالاترین کتاب جهان است، به این وسیله از ما بگیرند. به این وسیله بین مرد و زن که پس از انقلاب، چنین اتحادی در بین آنها ایجاد شده است، تفرقه بیندازند.

وقتی می خواهند زنان را، که فعالانه در صحنه های انقلاب حضور داشته اند و به فرمایش امام (قدس سره)، در بسیاری از میدانها از مردان نیز جلوتر بودند، از صحنه انقلاب دور کنند می گویند: شما بیچاره ها را گول زده اند، چرا بچه های خود را به میدان جنگ می فرستید؟ اینها که می گویند نهج البلاغه باید حاکم شود نهج البلاغه شما را ناقص العقل می داند.

با این شیوه چیزی از اسلام نمی ماند؛ «و علی الاسلام السلام». پس ما باید هجوم فرهنگی را بشناسیم نه اینکه بگوییم موسیقی جاز هجوم فرهنگی است و باید دوباره چنگ و عود را زنده کنیم و به موسیقی اصیل باستانی خود بازگردیم! آیا واقعاً فهم آنها اینگونه است یا اینکه خود را به ناهمی می زنند؟ چه کسانی این مسائل را مطرح می کنند؟ آیا صرف اینکه ما به جای پیانو، نی بزنیم به فرهنگ اسلامی بازگشته ایم و مسأله هجوم فرهنگی حل شده است؟

نقش فرهنگ در تداوم انقلاب

کسانی که از مباحث جامعه شناسی اطلاع دارند، می دانند که گاهی تغییرات اجتماعی در اثر تغییرات طبیعی و جبری اتفاق می افتد. فرض کنید شرایط جغرافیایی و اکولوژیک یک جامعه ای به طور طبیعی دگرگون شود؛ در نتیجه، مردم آن جامعه مجبور می شوند که از زندگی کشاورزی دست بردارند. حال اگر شرایط فراهم باشد به زندگی صنعتی روی می آورند و گرنه به تجارت می پردازند. این تغییر در اثر یک عامل طبیعی است: منطقه حاصلخیز به علت کمبود بارندگی خشک شده و شرایط کشاورزی فراهم نیست؛ بنا بر این، مردم مجبور می شوند که از لحاظ اقتصادی در جامعه خود تغییری به وجود بیاورند و جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی یا تجاری تبدیل می شود.

گاهی تغییرات در اثر تحولات صنعتی و تکنولوژیکی است: دانشمندان وسایل تولیدی جدیدی را اختراع می کنند و در اختیار جامعه قرار می دهند. با پیدایش ابزار جدید، شیوه تولید تغییر می کند. وقتی ابزار جدید تولید، به آسانی، در اختیار جامعه قرار گیرد، مردم صنایع دستی و دشوار را رها می کنند و شیوه تولید را تغییر می دهند. در نتیجه، جامعه ای که زندگی اقتصادی ساده ای داشت به جامعه صنعتی تبدیل می شود. در این تحول عموم مردم نقشی نداشتند، به وسیله فرد یا گروهی، با پیشرفت علم و صنعت، ابزارهای تولیدی ساخته شد و در اختیار مردم قرار داده شد. ممکن است آنها حتی برای منافع شخصی خود این کار را کرده باشند، ولی وقتی این ابزار تولید در جامعه رواج پیدا می کند، مردم مجبور می شوند که از آنها استفاده کنند؛ چرا که در غیر این صورت، رقبا منافع آنها را می برند و آنها ورشکست می شوند.

ولی یک نوع دیگر تحول و تغییر دیگری نیز در جامعه هست که با کمال اختیار، انتخاب و آگاهی انجام می گیرد که آن را «انقلاب فرهنگی» می گوئیم. انقلاب تحول جامعه است که با مشارکت توده های مردم رخ می دهد، برخلاف «کودتا» که به وسیله گروه خاصی انجام می گیرد. عموم مردم راهی را انتخاب می کنند که بر ضرر رژیم حاکم است و قصدشان این است که آرمانهایی را تحقق ببخشند. شرایط طبیعی یا تحول ابزار تولید آنها را مجبور به انقلاب نکرده است، بلکه یک تغییر سیاسی و اجتماعی است که مردم با فکر و اندیشه خود انتخاب کرده اند و برای تحقق آن تلاش می کنند و از جان و مال خود می گذرند تا تحقق پیدا کند.

این نوع تحول - که آن را به طور عام انقلاب می نامیم - ارتباط مستقیمی با فرهنگ دارد. در سایر تغییرات اجتماعی، ممکن است عناصر فرهنگی، با واسطه و از راه دور، کم و بیش تأثیر داشته باشد؛ مثلاً، فرهنگ موجب می شود که سطح آموزش کشور بالا برود، ارتقای سطح آموزش موجب پیدایش اختراعات جدید صنعتی می شود،

اختراعات نیز موجب تغییر ابزار تولید شود؛ پس فرهنگ می تواند با واسطه در تحول صنعتی تأثیر داشته باشد؛ اما در انقلاب، به طور مستقیم، فکر و اندیشه مردم اثر دارد. در این تحول (انقلاب) عامل مستقیم و مباشر و بیواسطه «فرهنگ» است. البته ممکن است که در کنار فرهنگ عوامل دیگری نیز مؤثر باشد ولی عامل اصلی فرهنگ است. اگر تأثیر فرهنگ همچنان ادامه داشته باشد انقلاب پابرجا خواهد بود؛ چون آنچه موجب پیدایش انقلاب است، فرهنگ خاصی است که در جامعه رواج پیدا کرده و اکثریت جامعه آن را پذیرفته و برای تحقق آن تلاش کرده اند. اگر همان افکار و اندیشه ها و آرمانها باقی باشد؛ یعنی فرهنگ جامعه همان فرهنگی انقلابی باشد انقلاب هم دوام خواهد داشت و اگر فرهنگ مردم تغییر کند خواه ناخواه، انقلاب هم آسیب پذیر خواهد شد.

چگونه فرهنگ جامعه تغییر می کند؟

عواملی موجب می شود که مردم آرمانهای انقلاب را فراموش کنند. آنچه بیش از همه، در تغییر روحیه انقلابی و آرمان خواهی مؤثر است، تعلقات به لذایذ دنیاست؛ علاقه مندی به لذتهای حیوانی، امیال، شهوات و هوسها باعث می شود که آرمانها و ارزشهای مقدس به تدریج، فراموش شود و فرهنگ مردم تغییر کند. با تغییر فرهنگ، عامل بقای انقلاب سست می شود. وقتی عامل و موجبی برای بقای انقلاب نبود، انقلاب دچار ضعف شده گروههایی، آرام آرام، در دستگاههای اجرایی، قانون گذاری و قضایی کشور نفوذ می کنند و ارزشها را کنار گذاشته، خواستههای خود را اعمال می کنند و در قوای سه گانه کشور قدرت به دست عناصر غیر انقلابی یا ضد انقلاب می افتد. طبعاً در این صورت، از انقلاب جز اسم چیزی باقی نمی ماند، بلکه اگر شرایط فراهم باشد نام آن را هم عوض می کنند. گاهی در اثر عوامل فرهنگی صرف، به تدریج، عوامل فرهنگ بیگانه در جامعه اثر می کند و فرهنگ عمومی مردم را تغییر می دهد، چون یکی از ویژگیهای انسان فرهنگ پذیری است و همیشه ممکن است به وسیله عوامل گوناگون، گرایشهای فرهنگی او تغییر کند.

پس چنین نیست که اگر فرهنگی در جامعه حکم فرما شد و رواج پیدا کرد ضمانتی برای بقا داشته باشد. تا وقتی مردم بخواهند و آن را دوست داشته باشند، آن فرهنگ باقی است. وقتی هم به هر دلیلی آن آرمانها را نخواستند و به فرهنگ دیگری گرایش پیدا کردند، آن فرهنگ آرام آرام ضعیف می شود. بدیهی است که بیگانگان و دشمنان انقلاب می توانند نقش خوبی در این جهت ایفا کنند.

متأسفانه دشمنان انقلاب پس از مایوس شدن از سایر راهها، به این روش اقدام کرده اند. مقام معظم رهبری نیز بارها نسبت به این مسأله هشدار داده اند. اگر دشمن با این حرکت مودیان، شرایط مساعدی در جامعه بیابد یا به عبارت دیگر، دشمن بتواند شرایط را مساعد کند و در همه قشرهای مردم اثر بگذارد و فرهنگ انقلابی و اسلامی ضعیف شود هیچ ضمانتی برای بقای انقلاب نخواهد بود. به همان دلیلی که رواج فرهنگ انقلابی موجب حرکت در جامعه و پیروزی انقلاب شد، به همان دلیل، رواج فرهنگ دیگر نیز موجب شکست انقلاب خواهد شد.

پس به طور کلی، فرهنگ با تغییرات اجتماعی - که از سنخ انقلاب باشد - رابطه ای مستقیم دارد و عاملی اساسی در ایجاد و بقای انقلاب است. پیدایش انقلاب، به معنی یک حرکت عمومی اجتماعی، مرهون یک فرهنگ و ایدئولوژی خاص است. بقای آن نیز مرهون بقای همان فرهنگ و ایدئولوژی است.

رابطه فرهنگ با انقلاب منحصر به انقلاب اسلامی یا انقلاب تکاملی و پیشتاز نیست؛ ممکن است انقلابی واپس گرا باشند که در این صورت نیز، آن انقلابها با فرهنگ رابطه مستقیم دارند؛ مثلاً اگر فرهنگی موجب به وجود آمدن «انقلاب مارکسیستی» شد تا آن فرهنگ باقی است، انقلاب مارکسیستی نیز باقی خواهد بود. اگر دیدیم که این انقلاب در کشوری شکست خورد به این دلیل است که قبل از آن، فرهنگ مارکسیستی در آن کشور شکست خورده است. در همه انقلابها، چه حق و چه باطل، مطلب چنین است.

پس این مسأله چندان به استدلال نیاز ندارد؛ وقتی که معنای انقلاب را درست فهمیدیم و دانستیم که عامل اصلی ایجاد انقلاب - به معنای یک تحول آزادانه و آگاهانه جامعه - تغییر بینشها و باورها و ارزشهای مردم است، خواهیم فهمید که بقای انقلاب نیز مرهون بقای ارزشهاست.

بی نظیر بودن انقلاب اسلامی

ما در دوران خاصی از تاریخ به سر می بریم که در طول تاریخ کشورمان و در طول تاریخ اسلام، اگر بی نظیر نبوده قطعاً کم نظیر بوده است. اگر احتیاط آمیز بگوییم کم نظیر بوده ولی عقیده شخصی من این است که بی نظیر می باشد. وضعیتی که در دهه های اخیر در کشور ما پدید آمد و الطاف و عنایاتی که خدای متعال به این مردم فرمود و این انقلاب عظیم در این کشور روی داد و برکات بی شماری را به ارمغان آورد، در طول تاریخ کشور ما، سابقه نداشته است و در جاهای دیگر هم به این شکل سراغ نداریم. البته ممکن است کمبودها و احیاناً لغزشها و اشتباهاتی هم وجود داشته باشد، آنها را انکار نمی کنیم. ولی آنچه از سوی خدای متعال به این مردم عنایت شد بالاتر از آن است که ما بتوانیم تبیین و ارزش گذاری کنیم. این نعمت عظیم، با تفاوت مراتب، شبیه انقلابی است که به دست رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) در عالم تحقق پیدا کرد و به همان اندازه که عظمت دارد دارای آفت نیز هست و به همان مقدار که برای ما نعمت و برکت به دنبال داشته وظیفه و تکلیف نیز آورده است.

ارزش هر چیز بیشتر، خطراتش نیز بیشتر

هر چیزی که در این عالم بیشتر ارزش داشته باشد، خطرش هم بیشتر است. این مطلب را می توان در امور مادی هم در نظر گرفت؛ مثلاً، گوهرهای گرانبها و چیزهای قیمتی بیشتر در معرض آفات قرار دارند. چشمان سارقان و خیانت کاران همیشه به سوی چیزهای ارزشمند و قیمتی دوخته شده است. خطراتی که اشیای قیمتی را در دنیا تهدید می کند، چیزهای بی قیمت را تهدید نمی کند. یک مغازه که چیزهایی کم قیمت در آن، به فروش می رسد صاحبش نگران دزدیده شدن آنها نیست که به عنوان مثال شب هنگام دزد دکان سبزی فروشی یا بقالی را سرقت کند. مغازه را با یک قفل ساده می بندد و به خانه می رود. اما یک جواهر فروشی هرگز نمی تواند به آرامی مغازه خود را رها کند و برود. در بسیاری از مناطق برای مکانهایی که اجناس گران قیمت را نگهداری می کنند، نگهبان استخدام می کنند تا شبها مورد دستبرد واقع نشوند؛ مانند بانکها و موزه ها. چرا؟ چون در داخل آنها اشیای قیمتی وجود دارد.

در امور اجتماعی هم این گونه است. اگر پدیده ارزشمندی در اجتماع رخ دهد، که تأثیر مهمی در جامعه داشته باشد، دشمنان با آن به مقابله برمی خیزند و درصدد برمی آیند که آن را نابود سازند. آنها به پدیده هایی بی اثر و کم ارزش بهایی نمی دهند. مثالهای بسیار دیگری هم در امور معنوی، می توان ذکر کرد. در داستانها و روایات هست که اهتمام شیطان نسبت به کسانی که مراتب عالیه تکامل انسانی را می پیمایند، بیشتر است.

به آنها که در مراحل اولیه هستند و افتان و خیزان قدم بر می دارند، چندان کاری ندارد یا به آنها که منحرفند اصلاً هیچ توجهی ندارد. نسبت به کسانی که در وهله اول، راه حق را شناختند و سپس در پیمودن آن راه جدیت دارند، اهتمام دارد. او تمام نیروی خود را صرف می کند که آنها را گمراه کند. اگر نتوانست سعی می کند که از فعالیت آنها جلوگیری نماید. داستانهای بسیاری در این زمینه هست که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم، سخن به درازا می کشد. اما به عنوان نمونه یکی از آنها را اینجا بیان می کنیم.

این داستان را به مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) نسبت می دهند. در زمان ریاستش بر حوزه علمیه نجف، شبی که همسرش باید وضع حمل می کرد خانمها و بستگان او نزد شیخ آمدند و گفتند امشب ممکن است که همسر شما وضع حمل کند؛ شما یک مقدار روغن تهیه کنید - در گذشته، مرسوم بود، هنوز هم در برخی از خانواده ها سنت است خانمی که وضع حمل می کند، به او مقداری روغن می دهند تا تناول کند. این کمترین کمکی بود که به چنین خانمی می کردند تا او را تقویت کنند. ایشان مقداری پول سهم امام نزد خود داشته است. برمی خیزد و بر

طبق نقل دو تومان از آن پول را برمی دارد تا برای همسرش روغن بخرد. وقتی می خواهد از منزل بیرون بیاید این فکر به ذهنش می رسد که اگر امشب همسر یک طلبه دیگری در یک گوشه نجف بخواد وضع حمل کند آیا حتماً پول در اختیار دارد یا نه. بر می گردد و پول را سر جایش می گذارد و دنبال کارش می رود. هر چه زنها می آیند و می پرسند که چه شد، قرار بود روغن تهیه کنید می گوید، نمی شود. به هر حال، آنها مایوس می شوند. نقل شده که در آن عصر، فردی که اهل مکاشفه بوده در عالم کشف و شهود شیطان را دیده که دامهای بزرگی گسترانیده و انواع و اقسام وسایل فریب مهیا کرده است. همچنین از رشته های رنگارنگ سبز و زرد و سرخ، چیزهایی را به هم بافته و به صورت طناب و دامهایی از این قبیل با خود همراه دارد. یک دام بسیار قوی از طنابهای بسیار ضخیم تابیده و فشرده به هم نیز با خود دارد ولی آن دام، پاره پاره شده. به شیطان می گوید: اینها چیست؟ می گوید: اینها دامهای من است سؤال می کنند: با اینها چه می کنی؟ می گوید: مردم را فریب می دهم و همه را یکی یکی توضیح می دهم: این پول است، این زن است، این مقام است؛ تا آخر. می گوید: آن چیست که اینقدر ضخیم است ولی پاره شده؟ شیطان آه عمیقی می کشد و می گوید در حدود ۹ ماه است که این طناب را تنیده ام و این دام را درست کرده ام اما دیشب که می خواستم آن را بر گردن شیخ بیاندام، شیخ یک تکان خورد و آن را پاره کرد. از او سؤال می کند که پس کدام یک برای من است؟ شیطان پاسخ می دهد: تو احتیاج به دام نداری. هرگاه می گویم بیا خودت می آیی!

از وقتی که همسر شیخ انصاری (رحمه الله) حامله شده بوده، شیطان به این فکر بوده است که برای زمان تولد فرزند او، چنین دامی برای شیخ بگستراند و او را وادار کند که از سهم امام مقداری روغن برای همسرش تهیه کند. نه ماه برای این منظور زحمت کشیده است؛ شیخ هم ابتدا تصمیم می گیرد چنین کاری انجام دهد، اما از دام او نجات می یابد.

این داستانی است که نقل شده است. نمی گویم که وحی منزل است و قطعی است؛ اما آموزنده است. مضمونش صحیح است، گرچه سندش قطعی نباشد.

در روایات هم شواهد بسیاری وجود دارد که اهتمام شیطان مصروف کسانی است که راه صحیح را شناخته اند و با تمام جدیت می خواهند آن را دنبال کنند. با دیگران چندان کاری ندارد. در بعضی روایات، از ائمه اطهار (علیهم السلام) سؤال شده است که ما می بینیم مخالفان شما و کسانی که پیرو سایر مذاهب اسلامی هستند به مسائل شرعی مانند نماز و روزه بیشتر از بعضی از شیعیان شما اهتمام دارند. در مقابل، گاهی بعضی از شیعیان شما را می بینیم که به برخی از گناهان آلوده می شوند و لغزشهایی پیدا می کنند سر آن چیست؟ می فرمایند: یکی از دلایل آن این است که شیطان با مخالفان کاری ندارد؛ چون آنها از اصل منحرف هستند و هر چه تلاش کنند به جایی نمی رسند. لذا با آنها کاری ندارد. اما شیعیان ما چون راه صحیح را شناخته اند و اگر تلاش کنند به نتیجه خواهند رسید، بنابراین، تمام هم خود را متوجه آنها می کند که در راه صحیح پیش نروند. به این دلیل، گاهی مرتکب لغزشهایی می شوند. اینها نمونه هایی نقلی، تجربی و تمثیلی است تا بدانیم چیزهایی که ارزشمندتر است بیشتر دشمن دارد. اگر باور نکنیم که انقلاب ما یکی از بزرگترین پدیده های ارزشمند تاریخ انسانیت است دست کم باید بپذیریم که در تاریخ اسلام و ایران، چنین حادثه ارزشمندی کمتر روی داده است. بنابراین، طبیعی است که چنین حادثه ارزشمندی بسیار دشمن داشته باشد. دشمنی هایی را هم که دشمنان درباره این انقلاب کرده اند همه ما می دانیم؛ اختلافات داخلی، جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی و توطئه های تبلیغاتی که پیوسته ادامه دارد و هر روز میلیونها دلار در دنیا صرف این گونه تبلیغات علیه ایران می شود. انواع این دشمنی ها را دشمنان آزمودند و به جایی نرسیدند.

هجوم فرهنگی دشمنان بزرگترین خطر برای انقلاب ما

بحمدالله، علی رغم وجود همه مشکلات و گرفتاریها، ملت ما از بوته امتحان سرافراز بیرون آمد و آنها وسایلی برای تکامل ملت ما شد. اما یک خطر عظیم همواره انقلاب و آینده ما را تهدید می کند و هیچ چیز نمی تواند با آن مقابله

کند مگر بیداری خود مردم و تلاش بی‌امان و فداکارانه همه قشرهای جامعه. آن خطر، خطر فرهنگی به معنای عام کلمه است. ضرری که از این ناحیه ممکن است بر انقلاب وارد شود با هیچ یک از آفات نظامی، اقتصادی و سیاسی، در سطح بین‌المللی، قابل مقایسه نیست. خطرهای دیگر ممکن است شاخ و برگهای انقلاب را بزند، یا موجب شوند که انقلاب کم‌بار شود. اما اگر آفتی به ریشه درخت برسد دیگر درختی باقی نمی‌ماند که درباره شاخ و برگش فکر کنیم. اساس انقلاب ما باورها و ارزشهای آن است. اگر آنها را، به هر صورتی، از ما بگیرند دیگر چیزی نمی‌ماند تا از آن دفاع کنیم. متأسفانه این آفات برنیفتاده و خطرش رفع نشده است، بلکه روز به روز خطر آن تشدید می‌شود.

× چند سال است که مقام معظم رهبری - ادام‌الله‌ ظلله‌ الشریف - همان‌گونه که در مواقع حساس هشدارهای لازم را نسبت به مسائل مختلف داده‌اند نسبت به این مسأله هم هشدار داده و تأکید کرده‌اند. البته حرکت‌هایی شروع شده؛ اما متناسب با آن هشدار و رویارویی با آن خطر نیست. عمق خطر را آن‌گونه که ایشان و برخی امثال ایشان درک می‌کنند دیگران باور ندارند که چنین خطر عظیمی برای انقلاب ما وجود دارد. دیگران تصور می‌کنند که موجه ساده و زودگذر است یا پدیده‌های کم‌رنگ و کم‌اهمیتی است که در گوشه و کنار پیدا می‌شود و رفع خواهد شد و مهم نیست. اما ایشان با بصیرت خدادادی خود که در روایات به آن اشاره شده است «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۴، روایت ۲، باب ۲) عمق این خطر را بهتر از هر کس دیگری درک کرده‌اند و برای دفع آن تلاش می‌کنند. ما هم موظفیم که به ندای امام زمان (علیه‌السلام) و رسول خدا (صلی‌الله‌ علیه‌ وآله وسلم)، بلکه خدای متعال، پاسخ دهیم و با رهبر معظممان همراه شویم؛ زیرا اینها نیز از ندای الهی و رحمت بی‌پایان او سرچشمه می‌گیرد و برای نجات ملت مسلمان در نهاد انسانها اثر می‌گذارد.

این مطالب مقدمه‌ای بود برای آنکه بدانیم مهمترین خطری که برای انقلاب ما وجود دارد خطر فرهنگی است. حال باید ببینیم که در مقابل این هشدار چه کارهایی انجام گرفته است. به نظر اینجانب، بعضی از کارهایی که به نام مقابله با تهاجم فرهنگی انجام شده نابخاست؛ زیرا نه تنها درد اصلی را نشناخته و داروی مناسبی برای این زخم تهیه نکرده‌اند، بلکه گاهی برخود درد هم افزوده‌اند. آنچه به عنوان درمان عرضه می‌شود ممکن است گاهی درد را شدیدتر و وسعت زخم را بیشتر کند. در این زمینه، بخشی از مشکلات به دلیل ابهام کلمه فرهنگ است که فرهنگ چیست و وقتی می‌خواهیم اقدامی اصلاحی در زمینه مسائل فرهنگی انجام دهیم باید چگونه اقدامی باشد. یکی از حیل‌های بزرگ شیطان که بسیاری از اندیشمندان ما را در دام خود انداخته مغالطاتی است که از طریق مفاهیم و الفاظ صورت می‌گیرد؛ مثلاً می‌گویند: دامنه فرهنگ بسیار وسیع است، منظور از فرهنگ در فلان شعر فلان چیز است، یا در فلان لغتنامه معادل کلمه فرهنگ به انگلیسی یا آلمانی یا یونانی فلان چیز است و خلاصه آنکه دامنه فرهنگ بسیار وسیع است. این یک بحثی لفظی است. به فرض آنکه دامنه کاربرد کلمه فرهنگ بسیار وسیع باشد و شامل هنر، آداب و رسوم محلی، رقص، آواز، موسیقی، تئاتر و امثال آنها شود، بحثی لفظی است. رهبر انقلاب که می‌گوید بزرگترین خطر برای انقلاب ما خطر فرهنگی است آیا می‌توان گفت که منظور او از خطر این است که رقصهای محلی تعطیل شود؟ حال اگر ما رقصهای محلی را احیا کنیم با تهاجم فرهنگی مبارزه کرده ایم؟ آیا منظور دشمنان از تهاجم فرهنگی این است که می‌گویند مثل ما برقصید؟ آیا برای مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن باید سازهای قدیمی و مطربهای خودمان را به میدان بیاوریم و از گوشه و کنار رسوم قدیم را نو کنیم؟

نابود کردن ارزشهای اسلامی، هدف دشمنان از تهاجم فرهنگی

فرهنگ شامل رقص هم می‌شود؛ اما این مطلب چه ربطی به مسأله مبارزه با تهاجم فرهنگی دارد؟ خطری که ما را تهدید می‌کند از دست دادن باورها و ارزشهای انقلاب و فراموشی اعتقادات و مبانی دینی است. این باورها و ارزشها سالها فراموش شده بود ولی به برکت انقلاب و خونهای شهیدان دوباره زنده شده است. به اینک‌مانند هزار سال پیش برقصیم یا مانند آنها موسیقی بنوازیم احیای ارزشهای اسلامی گفته نمی‌شود. چرا راه را اشتباه می‌رویم؟ چه کسی ما را به اشتباه می‌اندازد؟ می‌گویند: پخش فیلمهای ویدئویی بدآموز یکی از مظاهر هجوم فرهنگی است؛ مانند فیلمهای سینمایی مبتذلی که شرکت هالیوود می‌سازد. بنابراین، ما باید با آنها مبارزه کنیم، خودمان فیلمی

بسازیم شبیه فیلمهایی که آنها می سازند؛ اما قدری کم رنگتر، تا با هجوم آنها مبارزه شود! یعنی وقتی جوانان ما ببینند که خودمان هم فیلمهایی داریم که جای فیلمهای هالیوود را می گیرد دیگر به سراغ آنها نمی روند! گویی مشکل بر سر این مسأله است که این فیلم را از هالیوود وارد می کنیم؛ اما اگر خودمان همان فیلم را بسازیم دیگر اشکالی ندارد.

مشکل ما چیز دیگری بود. حقیقت این است که محتوای این گونه فیلم ها ارزشهای اسلامی ما را از بین می برد. نه ارزشهای ملی و ایرانی را. جوانی که سحر از خواب ناز برمی خاست و به مناجات با خدا می پرداخت و از آن کار لذت می برد، از خوف الهی یا از شوق خدا اشک بر گونه هایش جاری می شد و سر و صورت بر خاک می سایید، با متروک شدن آن ارزشها، تا ساعت دوازده شب یا حتی پس از آن می نشیند و از تلویزیون یا از ویدئو فیلمهای سینمایی تماشایی کند. چنین جوانی دیگر سحرخیز نمی شود. یا دانش آموزی که شبها بجای درس خواندن با ویدئو مانوس است دیگر درس خوان نمی شود و نمی تواند مشکلی را از کشور حل کند. وقتی همه دانش آموزان ما این گونه شدند، معلمان ما هم مجبورند به آنها نمره بدهند و همه را قبول کنند؛ چون وقتی همه بچه های کلاس درس نخواندند بودند معلم چه می تواند بکند، جز آنکه به همه ارفاق کند. در بعضی مراکز آموزشی هم، قانونی وجود دارد که اگر نمره اکثریت افراد کلاس کم شود معلم باید در آزمون خود تجدید نظر کند و ارفاق کند. وقتی هم که همه درس نخوان شدند دیگر درس خوان و نابغه ای پیدا نمی شود و بدین ترتیب پیش می رود، تا به آن نقطه اساسی برسد. آن نقطه اساسی تشکیک در ضروری ترین عقاید دینی است. این موارد مربوط به عمل و ارزشهای رفتاری است.

وقتی در جامعه ما صریحاً و بدون هیچ ترس و واهمه ای استاد، سر کلاس دانشگاه، برای بچه های بسیجی که به دانشگاه رفته اند، در ضروری ترین عقاید اسلامی تشکیک می کند و کسی جرأت حرف زدن ندارد، درباره اصل وجود خدا بگوید که هیچ دلیل علمی بر اثبات او وجود ندارد، آن وقت آیا با احیای سنتهای ملی این گونه مشکلات حل می شود؟ آیا با براه انداختن جشنواره های آوازه خوانی با تهاجم فرهنگی مقابله می شود؟ آنها اصل اعتقاد به خدا را انکار می کنند. ولی ما به دنبال این هستیم که بجای موسیقی جاز از موسیقی ملی خودمان استفاده کنیم. چه کسی فریب می دهد؟ چه کسی فریب می خورد؟ چه دستی در کار است؟

خطر تهاجم فرهنگی، عظیم تر از جنگ هشت ساله

به هر حال، این خطری بسیار عظیم است، خطری که از جنگ هشت ساله عراق بمراتب بالاتر است؛ اصلاً با آن قابل مقایسه نیست. مگر عراق در طول جنگ چه چیزی از ما گرفت؟ خسارات مالی که به کشور ما وارد کرد به کشور خودش هم وارد کرد. همین مسأله موجب شد تا جوانان ما فعالیتگر شوند و خودشان را بیابند. پس از جنگ نیز، ویرانیها را دوباره ساختند و آباد کردند. باقیمانده خرابیها را نیز، ان شاءالله، بنحو احسن، آباد خواهند کرد. اما این خطر اساس انسانیت، ارزش ها و انقلاب ما را بر باد می دهد؛ همانند کاری که رژیم پهلوی انجام داد و توانست به جای دین انواع مفاسد و انحرافات را ترویج کند.

بسیج همگانی اصلی ترین راه مقابله با تهاجم فرهنگی

وظیفه ما در برابر این خطرات چیست؟ مسلماً در برابر این خطرات کسانی هستند که باید پیش از همه این مسؤولیت را بپذیرند و بیشتر تلاش نمایند. ولی تجربه نشان داده است که اگر مشکلات اجتماعی بر دوش یک گروه خاص یا یک قشر خاص باشد هیچ گاه این مشکلات حل نخواهد شد. به عنوان نمونه، عراق به ایران حمله کرد، چه کسی باید در برابر لشکر عراق مقاومت می کرد؟ بدیهی است که در درجه اول این کار وظیفه ارتش ایران است. اما آیا ارتش ایران به تنهایی جواب جنگ را داد؟ آمریکا کشور ما را محاصره اقتصادی کرد، چه کسی باید بیشتر تلاش می کرد تا این توطئه دشمن خنثی شود؟ واضح است که ثروتمندان و کارخانه داران چنین وظیفه ای بر عهده داشتند و باید به طبقات زیردست کمک می کردند تا فشار کمتری تحمل کنند. اما آیا چنین شد یا آنها از بازار سیاه

بیشتر سوء استفاده نکردند؟ در مقابل هجوم فرهنگی دشمن هم ابتدا دانشگاه و حوزه باید قد علم کنند و این مشکل را حل کنند. اما اگر ارتش توانست، به تنهایی، هجوم عراق را دفع کند حوزه و دانشگاه هم به تنهایی می توانند این کار را انجام دهند؟

این قبیل خطرها که تمام جامعه را تهدید می کند به یک بسیج همگانی نیازمند است. اگر همت بسیجیان ما، که حزب الله و جندالله هستند نبود کی خطر دشمن از ایران دفع می شد؟ آیا اسمی از ایران روی صفحه گیتی باقی می ماند؟ «إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.» (سوره مائده: ۵۶) اگر بنا بود فقط ارتش آن زمان این مشکل را حل کند من و شما امروز در کشوری به نام ایران زندگی نمی کردیم. بسیج مردم بود که توانست پاسخ تجاوز دشمن را بدهد. در مقابل این هجوم فرهنگی هم، باید یک بسیج همگانی وجود داشته باشد.

همه باید احساس مسؤولیت کنند و در یک آماده باش کامل سلاح به دست بگیرند. چه سلاحی؟ در مقابل هجوم نظامی، سلاح نظامی؛ اما در مقابل هجوم فرهنگی چه؟ اگر از نظر تکنولوژی کمبودی هم داشتیم، به همت رزمندگان ما، کم و بیش جبران شد. اما در مقابل سلاح فرهنگی، نمی توان با توپ و تانک جنگید. با هواپیمای پیشرفته نمی توان به شبهات فکری پاسخ داد. در مقابل این سلاح، به علم نیاز داریم. همان گونه که در هنگام هجوم نظامی همه رفتند و آموزش نظامی دیدند در این تهاجم هم، همه باید آموزش دینی ببینند و خودشان را مجهز کنند و بیمه نمایند. وقتی مرضی شایع می شود همه باید واکسن بزنند تا به آن مرض مبتلا نشوند. نمی توان گفت ما که مریض نیستیم، پس چرا واکسن بزنیم؟ مرض شیوع دارد، دیر یا زود، به همه می رسد.

اگر امروز در امان ماندی فریب نخور. زیرا، در این مورد نیز، این موجی که برخاسته چیزی را باقی نخواهد گذاشت. نباید گفت ما که شصت یا هفتاد سال از عمرمان گذشته، دیگر کافر نمی شویم. کسانی بوده اند که در هشتاد سالگی هم شک پیدا کرده اند. از این گذشته، ما باید به فکر جوانان و نوجوانان این کشور باشیم که اکثر افراد این ملت را تشکیل می دهند. بنابراین، باید برای آنها تلاش کرد تا سالم بمانند و گرنه تا چشم باز کنیم می بینیم که «یخِرْ جُؤنْ مِنْ دینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً.» تا کی خود را به خواب خرگوشی بزنیم و توطئه های دشمن را ندیده و نشنیده انگاریم؟ مسائل زندگی اجتماعی و اقتصادی متولیان دارد که، کم یا زیاد یا دیر یا زود، آنها را اصلاح می کنند - خدا توفیقانشان را بیشتر کند و راههای بهتری را به آنها الهام کند و در انجام وظایفشان موفق بدارد - اما متولئی اصلاحات دینی و فرهنگی مردم کیست؟ آیا آنها که اکنون هستند از عهده حل این مشکل برمی آیند یا نه؟

اگر از عهده بر نمی آیند، که چنین است، وظیفه عمومی مردم است که در این مسأله مشارکت کنند؛ هر کس به هر اندازه که می تواند. ساده ترین و واجب ترین کاری که از عهده هیچ کس ساقط نمی شود، خواه پیر باشد یا جوان، مرد باشد یا زن، احیای جلسات مذهبی است. چرا از این کار غافلیم؟ جوانان، نوجوانان، خانمها، آقایان، پیر، جوان، بازاریان، دانشگاهیان و سایر اقشار کشور باید در سطوح گوناگون جلساتی تشکیل دهند و به شکلی فعال، مطالب را مطرح کنند، سیر مطالعاتی برای خود قرار دهند، به صورت استدلالی با هم و گفتگو کنند، مناظره کنند و هر جا مشکلی پیش آمد و به بن بست رسیدند، برای حل آن نزد یک عالم بروند.

ما هنوز نتوانسته ایم از زیر بار فقر علمی که در طی پنجاه سال بر ما تحمیل شده بود بیرون بیاییم، هنوز نتوانسته ایم به قدر کافی، در هر بخشی، عالم تربیت کنیم؛ نباید انتظار داشته باشیم که هر مشکلی فقط به دست روحانی حل شود. مجدداً تأکید می کنم: اگر مشکل جنگ فقط به دست ارتش حل شده مشکل فرهنگی هم فقط به دست حوزه حل می شود. همه باید دست به دست هم بدهیم. در مدت پس از انقلاب، اگر پیشرفتی نکردیم، اگر انقلابمان را صادر نکردیم، دست کم، مراقب باشیم تا دینمان از دست نرود. البته خودم را می گویم و گرنه جوانان عزیزمان، چه برادران و چه خواهران، پای خود را جای پای شهیدان خواهند گذاشت. آنها باید به سلاح علم مجهز گردند تا عقایدشان سست نشود و شکست نخورند؛ زیرا امروز حتی قطعی ترین ارزشهای اسلام و انقلاب ما نیز زیر سؤال می رود.

ولایت فقیه هدف اصلی تهاجم فرهنگی

دشمنان ما ولایت فقیه را هم زیر سوال برده اند. متأسفانه بعضی از دوستان نادان هم، در گوشه و کنار، به آنها کمک می کنند. اگر در ایران ولایت فقیه را و رهبری امام را نداشتیم آیا اصلاً ایران وجود خارجی داشت؟ چرا امروز افغانستان مبتلا به این همه گرفتاری است؟ چرا به دست خودشان همدیگر را می کشند؟ آن بلایی که شوروی نتوانست بر سر آنها بیاورد خودشان بر سر خودشان می آورند. چرا؟ برای اینکه رهبر واحد و مطاعی ندارند. چرا ایران با این همه تفاوت‌های نژادی که از فارس، ترک، عرب، بلوچ، کرد و سایر نژادها دارد، توانست وحدت خود را حفظ کند و انقلابی با آن عظمت بوجود آورد؟ چون یک رهبر داشت که ولی فقیه بود و مردم وظیفه دینی خود می دانستند که از او اطاعت کنند. دشمن این موضوع را خوب می داند و می خواهد این امتیاز را از ما بگیرد. اگر ما ولایت فقیه را از دست بدهیم چند سال دیگر افغانستان دوم خواهیم شد.

بیدار باشیم، نعمتهای خدا را فراموش نکنیم، آنها را به بازیچه نگیریم نباید تصور کنیم که مسأله ای ساده است و از نظر فقهی در آن تشکیک کنیم. دشمنان آگاهانه به ارزشهای ما می تازند، باید بفهمیم که چه می کنیم و به دست خود تیشه به ریشه خود نزیم. مسأله ولایت فقیه باید آنچنان در اوج باشد که کوچکترین صدمه ای به حریمش وارد نشود و گرنه به همان بلا مبتلا خواهیم شد که افغانستان، لبنان و فلسطین مبتلا شدند. آن نعمتی که خداوند به ما داد و بوسیله آن ما را بیمه کرد همین ولایت فقیه بود.

امروز آمده اند و به اصطلاح، از نظر علوم اجتماعی مسأله ولایت فقیه را مورد انتقاد قرار داده و گفته اند که آن هم نوعی استبداد است، نوعی حکومت فاشیستی است. متأسفانه بعضی از دوستان ناآگاه هم نسبت به این مسأله «ان قُلْتُ» می زنند و به زعم خود می پندارند که تحقیقات فقهی انجام می دهند. قوام و شیرازه انقلاب ما ولایت فقیه است. ولایت فقیه رکن حیات ماست. باید متوجه خطرات آن باشیم و از آن حمایت و حراست کنیم. مبدا تصور کنیم که با تشکیک در آن به اسلام یا کشور خدمت می کنیم.

مسائل دیگری نیز در کنار این مسأله امروز در مجلات فرهنگی کشور مطرح می شود؛ مانند ارزش دموکراسی، لیبرالیسم و چیزهایی از این قبیل. می توان گفت که یک حرکت عمومی برای ترویج افکار غربی و مبارزه با افکار اسلامی شروع شده است، با تکیه بر دموکراسی، لیبرالیسم، آزادی و مفاهیمی از این قبیل و طعنه زدن به حکومت‌های دینی و اسلامی و تشبیه آنها به حکومت‌های کلیسایی قرون وسطی و چیزهایی مانند آن. اینها تیرهایی است که به قلب انقلاب ما می خورد و ما خود را دلخوش کرده ایم که رقصهای محلی را احیا کرده ایم، برای آوازه خوانیهای محلی جشنواره می گیریم و به تصور خود به این وسیله با تهاجم فرهنگی مبارزه می کنیم. و زهی غفلت و گمراهی! کجای کار هستیم؟

حفظ باورها و ارزشهای اسلامی با احیای جلسات مذهبی، یکی از راههای مقابله با هجوم

فرهنگی

باز هم توصیه می کنم که این یک وظیفه متعین برای همه ماست. من هیچ کس را سراغ ندارم که از این واجب مستثنی باشد. باید به تشکیل مجالس مذهبی در سطوح گوناگون اهتمام داشته باشیم. باورها و ارزشهای اسلامی، دو رکن فرهنگ است. بقیه چیزها در حکم شاخ و برگ هستند. در این بین، آداب و رسوم محلی از اعراب ندارند. این دو را باید حفظ کرد. آیا حفظ رسوم محلی، آوازه و لباسهای محلی و امثال اینها به معنای حفظ انقلاب و اسلام است؟ بدیهی است که چنین نیست. البته در

این نقش اصلی مبارزه بر عهده روحانیت است؛ پس از آن سایر قشرهای تحصیل کرده و روشنفکر و سپس بقیه اقشار جامعه. هیچ کس هم از این مبارزه مستثنی نیست. هر جلسه مذهبی که بینش ما را نسبت به اسلام و ارزشهای آن اندکی بالاتر ببرد یا دست کم، در همین حدی که هست نگه می دارد واجب است در آن شرکت جوییم.

ما می بینیم که هر روز باورها و ارزشهای اسلامی کم رنگ تر می شود و تنزل می کند. اگر این سیر نزولی همچنان ادامه پیدا کند به کجا می انجامد؟ جلوگیری از این مشکل، از راه فکری امکان پذیر است: باید اعتقادات تقویت شود و جوانان به این راه ایمان پیدا کنند، نه آنکه تصور کنند که این هم یک راهی است، این هم یک نوع گرایشی است. این ارمان غرب است که فکر می کنیم برخی انسانها دین دارند و برخی دیگر اخلاق؛ بعضی بر اساس دین کار می کنند و بعضی بر اساس اخلاق و بینگاریم که همانند آنها بعضی دیگر هم براساس آداب و رسوم کار می کنند؛ یعنی در بعضی جاها سنتهای دینی حاکم است، در بعضی جاها هم سنتهای اجتماعی. در بعضی جاها هم اصلاً نباید به سنت اعتماد کرد، چه دینی باشد و چه اجتماعی، بلکه باید به فکر بدعت و نوآوری بود و سنت شکنی کرد، باید همه چیز را به دور ریخت، چه دین باشد و چه ملیت. این قبیل افکار غربی ابتدا در دانشگاه مطرح می شود، سپس موج آن سایر اقشار را نیز فرا می گیرد.

در مقابل این افکار، ما باید سعی کنیم که باورهای دینی را تقویت کنیم، نگذاریم شک به دلهای جوانان و فرزندان عزیز ما راه پیدا کند. در مقام عمل هم، سعی کنیم ارزشهای اسلامی را احیا نماییم. خداوند بر طول عمر، بر عزت، سلامت و توفیقات رهبر عزیزمان بیفزاید که عنایت خاصی به احیای ارزشهای اسلامی دارند و خطر هجوم فرهنگی را بیش از همه درک می کنند و برای دفع آن از همه یاری می طلبند. متأسفانه ایشان یاوران خوبی نمی یابند. ما یاوران خوبی برای او نیستیم و در این مرحله بخوبی امتحان نمی دهیم. جوانان ما در میدان جنگ از امتحانات خود سربلند بیرون آمدند؛ اما در میدان جهاد فرهنگی تاکنون به پیروزی نرسیده ایم. امیدوارم از این پس، بیشتر هوشیار باشیم و به این خطر بیشتر توجه کنیم. همان عزیزانی که جان خود را در جبهه جنگ بر کف گرفتند و به اسلام عزیز تقدیم کردند امروز هم وقت و فکر خود را در طبق اخلاص بگذارند و در راه حفظ ارزشها و باورهای اسلامی صرف کنند و در راه حفظ ارزشها و باورهای اسلامی تلاش نمایند. و قفنا الله و ایتاکم، ان شاء الله.

ایجاد محیط گرم خانوادگی و برخورد دوستانه با جوانان، یکی از راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی

اکنون سؤال این است که ما باید در مقابل تهاجم فرهنگی دشمن چه کاری انجام دهیم؟ هر ملّتی چنین سؤالی از ما بپرسد هر کدام جوابی برای او داریم؛ اما نوبت به خودمان که می رسد پاسخ این سؤال خودمان را نمی دانیم؛ یعنی نمی دانیم که خودمان در عمل چگونه باید رفتار کنیم. این یک درد واقعی است؛ بسیاری از افراد برای دیگران نسخه می پیچند اما درد و درمان خود را نمی شناسند. از بعضی مفاسد می توان تا حدودی جلوگیری کرد؛ مثلاً با جوانان و نوجوانان برخوردی مناسب داشته باشیم. البته رفتار با جوانان و نوجوانان مشکلاتی دارد. تربیت آنها باید به شکلی ظریف انجام گیرد. برخورد تند و کوبنده با نوجوان صحیح نیست. باید به آرامی و با نصیحت و به صورت غیر مستقیم آنها را متوجه کنیم؛ سؤال مطرح کنیم تا خود آنها متوجه پاسخ آن شوند، نه آنکه به آنها القا کنیم، خودشان را هم متوجه کنیم که چنین مشکلاتی وجود دارد، و در وجودشان انگیزه مقابله بوجود بیاید. اگر نصیحت توأم با تندی و تحمیل باشد کاری پیش نمی رود؛ اما اگر با مدارا و روش صحیح تعلیم و تربیت باشد با روح جوان سازگارتر است، چه پسر باشد، چه دختر؛ بخصوص اگر در سنین بلوغ هم باشند.

نوجوانان در سن بلوغ بیش از حد حساس هستند، لذا نباید با سختی با آنها برخورد کرد. آنها را هم نباید به حال خود رها کرد. صرف اینکه بگوییم بچه ها اینطور دلشان می خواهد و ما هیچ کاری به آنها نداشته باشیم صحیح نیست. باید عاقلانه، با نرمی و با ملاحظت و منطق، بدون اعمال خشونت و درستی سعی کنیم تا فکر آنها را به خود متوجه کنیم. این کار انجام شدنی است، لکن به حوصله نیاز دارد. باید وسایلی فراهم کرد تا دلشان خوش باشد، شاد باشند، محیط خانواده برای آنها گرم باشد و افراد خانواده با هم مهربان باشند تا داعی نداشته باشند که خود را با فیلم های ویدئو سرگرم کنند.

اما اگر در خانه محیطی خشن و تند وجود داشته باشد عصبانیت ایجاد می شود و بچه ها از محیط خانه فراری می شوند و به خانه همسایه و دوستان ناباب پناه می برند و با یکدیگر در مکانهای خلوت به تماشای ویدئو می پردازند و بدین وسیله، وقتشان را می گذرانند. نه تنها درس نمی خوانند، بلکه آلودگی اخلاقی هم پیدا می کنند. اما اگر محیط خانه محیطی گرم و سالم باشد بچه ها جذب می شوند و دوست دارند که در کنار پدر، مادر، خواهر و برادر خود بنشینند و با آنها انس بگیرند و کمتر تمایل به کار خلاف پیدا می کنند. اگر مقداری هم انگیزه کار گناه در آنها پیدا شود می توان با استدلال، ملاحظت و منطق آنها را متوجه ساخت.

سعی کنید دوستان خوبی برای بچه هایتان پیدا کنید. مهمترین عاملی که ممکن است انسان را اصلاح یا فاسد کند رفیق است. اگر انسان، چه پسر و چه دختر رفیق خوب داشته باشد نیمی از مشکلات زندگیش حل می شود، بلکه حتی بیش از آن.

ابزار استکبار برای پیشبرد مقاصد فرهنگی خود

تسلط قومی بر قوم دیگر یا نژادی بر نژاد دیگر یا کشوری بر کشور دیگر در ابتدا ممکن است با زور و تحمیل فشار باشد، مانند آنچه در گذشته از سوی غالب کشورهای دنیا صورت گرفته است، که کشوری به کشور دیگر حمله می کرد و با زور سرنیزه و خونریزی بر مردم مسلط می شد تا حکومت آنجا را بدست آورد. مدتی هم بر آن کشور تسلط پیدا می کرد ولی این تسلطها هیچ گاه فرهنگ مردم را بطور کلی عوض نمی کرد. این تسلطها تا آنجا که متکی به زور و فشار است برای دوام سلطه قوم مهاجم کافی نیست، مگر آنکه با کار فرهنگی توأم باشد؛ یعنی آن گروهی که بر دیگران مسلط می شود اگر موفق گردد که بر گروه مغلوب کار فرهنگی انجام دهد می تواند تا حدی به تسلط خود ادامه دهد و گرنه دیر یا زود گروه دیگری بر آنها مسلط می شوند یا همان گروه مغلوب بهوش می آیند و بر ضد آنان شورش می کنند و آنها را از کشور خود می رانند. بنابراین، همیشه کسانی که خواسته اند بر دیگران تسلط پیدا کنند تا مثلا گروهی بر یک ملتی یا خاندانی بر یک عشیره و قومی، مانند سلجوقیان، مغولها، ایلخانیان، تیموریان و امثال آنها، گرچه با زور شمشیر و سرنیزه مسلط می شدند ولی تلاش می کردند که با استفاده از دانشمندان و وزرای دانا و دوراندیش دل های مردم را به شکلی به خود متوجه نمایند و در فرهنگ مردم نفوذ پیدا کنند.

هر قدر گروه مهاجم بیشتر بتواند در ملتی نفوذ فکری و فرهنگی پیدا کند تسلطش بیشتر بیمه می شود و استفاده هایی که می خواهد از آن مردم ببرد بیشتر دوام پیدا می کند. اگر موفق به چنین کاری نشود دیر یا زود شکست می خورد. این تجربه ای است که دولتهای استعمارگر غربی بخوبی آن را آموخته و آزموده اند و از نتایج سودمند آن بهره ها برده اند. البته آنان هم از اتفاقات تاریخی گذشته پند گرفته اند و هم خود در عمل تجربه کرده اند.

از اینروست که دو، سه قرن اخیر قرون استعمار بوده، گرچه در این اواخر تا حدی استعمارزدایی انجام گرفته و استعمار به شکل رسمی آن وجود ندارد، ولی اشکال دیگری پیدا کرده است. در این دوران، تسلط استعمارگران، از مناطق دیگر جهان، اعم از کشورهای آفریقایی، اقیانوسیه، جزایر اقیانوس کبیر و مناطقی از آسیا تا تسلط سایر استعمارگران در دیگر مناطق جهان؛ همه سعی می کردند که هر جا تسلطی پیدا می کنند، گرچه در ابتدا به زور باشد، ولی فرهنگ خود را در آن مناطق نفوذ دهند. البته این سلطه ها بیشتر بوسیله نیروی دریایی انگلیس انجام می گرفت، گرچه پیش از آنها نیروی دریایی پرتغال و اسپانیا نیز، از قدرت دریانوردی مهمی برخوردار بودند و ناوگان دریایی داشتند. معمولا آنها ابتدا سرزمینها را کشف می کردند و سپس بر آنها تسلط پیدا می کردند. از اینرو، مستعمرات آنها بیش از سایر استعمارگران بود. بدیهی است که کشورهای استعمارگری که مجاور دریا بودند و ناوگان دریایی داشتند، مانند هلند، انگلیس و فرانسه، در جنگهای دریایی بیشتر پیروز می شدند و می توانستند در سواحل کشورها نیرو پیاده کنند. آنها نیز برای اینکه تسلطشان مدتی دوام پیدا کند سعی می کردند که فرهنگ خود را در آن مناطق نفوذ دهند. کلید این کار ترویج زبان خودشان بود.

در ابتدا، به عنوان مراوده با تجار، آنها را تشویق می کردند که چون شما می خواهید به کشور ما رفت و آمد کنید لازم است زبان ما را یاد بگیرید. به تدریج پس از تجار، دیگران نیز به سوی فراگیری زبان آنها سوق داده می شدند و تا به آنجا که می توانستند در دربارها نفوذ پیدا می کردند تا آنجا که داشتن زبان بیگانه به عنوان یک پدیده نو، مد می شد. سپس کتابهای خود را در این کشورها رواج می دادند و بستگی به میزان نفوذشان در حکومتها، حتی اگر می توانستند زبان رسمی آن کشورها را هم مطابق زبان خودشان تغییر می دادند؛ مثلاً، انگلیسیها وقتی بر هندوستان مسلط شدند زبان رسمی آن کشور را به زبان انگلیسی تغییر دادند. حتی امروزه نیز زبان رسمی بسیاری از کشورهای آفریقایی زبان انگلیسی یا فرانسوی است. این به دلیل تسلط ممتدی است که استعمارگران بر آن کشورها داشته اند. زبان رسمی کشور الجزایر هنوز زبان فرانسه است و بتازگی تلاشی شروع شده که زبان عربی دوباره در آن کشور احیا گردد، آن هم پس از اینکه مدتها از استقلال الجزایر می گذرد.

به دلیل اینکه در اواخر دوره صفویه و پس از آن در دوران زندیه و افشاریه و همچنین دوران قاجار، فرانسه دوران شکوفایی و رشد تمدن خود را می گذراند، زبان فرانسه در ایران بیشتر رایج شد و برای مدارسی که در ایران تأسیس گردید از استادان فرانسوی استفاده شد؛ مثلاً در دارالفنون، استادان از کتابهای فرانسوی استفاده می کردند. بطور کلی، تحصیل کرده های فرانسه در ایران بیشتر بودند. لذا، اصطلاحات فرانسوی در زبان ما بیش از زبان انگلیسی است؛ همچنین بسیاری از اصطلاحات علمی که در کتابهایی چون هندسه به کار می رود؛ مانند هاش و ایکس و ایگرگ اینها بدان دلیل است که در آن زمان، فرانسه به خاطر شهرتی که داشت فرهنگ اش به کشور ما نفوذ کرده بود و هنوز هم ریشه های آن باقی مانده است. از راه آموختن زبان و آشنایی با ادبیات آنها، بتدریج، زبان و فرهنگ آنها در کشور ما رواج پیدا کرد و حتی مد شده بود که اگر کسی چند کلمه فرانسوی یاد می گرفت به آن افتخار می کرد. ممکن است از الفاظ کشور همسایه خود چیزهایی بیاموزد؛ اما..... این معنای دیگری دارد. معنایش این است که هویت خود را در مقابل آنها باخته است؛ صرف نظر از هویت مذهبی، هویت ملی خود را نیز باخته و تحقیر شده است؛ خجالت می کشد که ایرانی باشد، افتخار می کند فرانسوی یا انگلیسی باشد. پس یکی از راههای نفوذ فرهنگ بیگانه ترویج زبان، کتابهای ادبی و کتابهای علمی است.

البته علم هر جا که باشد محترم است و به هر زبانی که باشد باید آن را آموخت. علم مال انسانیت است، اختصاص به قاره و منطقه ای خاص ندارد ولی نسبت به آنچه بار فرهنگی و ارزشی دارد و با اعتقادات، اخلاق، آداب و سنن تماس پیدا می کند باید حساس بود. شاید تصور بعضی از ما هم خام باشد؛ وقتی می گوئیم با بیگانه پرستی و مظاهر غربی باید مبارزه کرد فکر می کنند که دیگر نباید زبان خارجی را یاد گرفت یا نباید کتابهای علمی خارجی مطالعه کرد و از صنعت خارجی استفاده نمود. این فکر غلطی است آنچه مربوط به علم است و حقایقی را تبیین می کند برای پیشرفت زندگی بشر مفید است. اختصاص به قومی خاص ندارد، مربوط به انسانیت است و از هر راهی که باشد باید آن را فرا گرفت و از آن استفاده کرد. ولی آنجا که ارتباط با فرهنگ پیدا می کند نباید با مراتب تحمیل ارزشهای دشمن همراه شود. ما که می گوئیم باید با فرهنگ غرب مبارزه کرد یا استعمارگران می خواهند فرهنگ خود را بر ما تحمیل کنند به این دلیل است که منظور آنها علمشان نیست. آنان هیچ گاه نمی خواهند علمشان را به ما بدهند. اگر می خواستند علمشان را به ما بدهند ما با آغوش باز استقبال می کردیم. ما باید با زحمت از علم آنها استفاده کنیم. دانشجویانی که به خارج می فرستیم به این حقیقت اعتراف دارند که استادان دانشگاههای آنجا نمی خواهند به آنها چیزی یاد بدهند، بلکه می خواهند آنها را سرگرم کنند و در رشته هایی بر ایشان تسهیلات فراهم کنند که به درد آنها نمی خورد، مگر آنکه مطمئن باشند که دانشجویان به کشور خود بر نمی گردند، آنجا می مانند و برای آنها کار می کنند. در این صورت، حتی از چنین دانشجویانی استقبال هم می کنند؛ چون دانشجویان ایرانی از سایرین باهوش ترند.

در سفری که به کانادا داشتم، یکی از پزشکان ایرانی شاغل به تحصیل در آنجا می گفت: نخستوزیر ایالت کبک کانادا در سخنرانی خود از متخصصین ایرانی، که در کانادا هستند تشکر کرده است. سی و هفت هزار متخصص ایرانی در

کانادا وجود دارد که اگر آنها نبودند دولت کانادا مجبور بود میلیاردها دلار صرف کند تا جای آنها را پر کند. در یک کشور ۲۵ میلیونی کانادا، ۳۷ هزار متخصص ایرانی! حتماً در آمریکا، چند برابر این تعداد متخصص وجود دارد. از زمانی که دانشجویان ما وارد می شوند آنها را زیر نظر می گیرند؛ با آنها که از استعداد بیشتری برخوردارند تماس می گیرند و سعی می کنند که آنها را نگه دارند؛ برای آنها وسایل رفاهی فراهم می کنند تا در آنجا بمانند و برای آنها کار کنند. بنابر این، آنها نمی خواهند علم خود را به ما بدهند. اگر این کار را می کردند ما کمال رضایت را داشتیم. اگر هم گاهی اجازه می دهند که از علومشان یاد بگیریم به دلیل منافع اقتصادی‌شان است تا در داخل کشورهای تحت نفوذشان کارشناس داشته باشند و بتوانند از کالاهای ساخت آنها استفاده کنند. اگر ما در کشور خود کارشناسی نداشته باشیم که از تلویزیون، یخچال، کامپیوتر و مانند آن اطلاع داشته باشد آنها نمی توانند کالاهای خود را به ما بفروشند. پس اگر قدری هم مخالفت نمی کنند به دلیل محاسباتی است که پیش خود کرده اند؛ چون برای منافع اقتصادی‌شان مفید است وگرنه آنها هیچگاه حاضر نیستند که علوم خود را به ارزانی در اختیار دیگران قرار دهند. اینکه می گوییم باید با فرهنگ غربی مبارزه کرد منظورمان مبارزه با علوم و صنایع نیست، بلکه علوم و صنایع را باید از آنها آموخت، حتی اگر نمی دهند باید از آنها ربود.

ما با آنچه بار ارزشی دارد، موجب عقیده و رفتار غیر صحیح می شود و جوانان ما را به لابلایی گری و شهوترانی می کشاند، مخالف هستیم. این چیزی است که حضرت امام - رضوان الله علیه - بارها در فرمایشات و نوشته ها - تذکر داده اند؛ مثلاً، پیش از پیروزی انقلاب، در فرانسه، با ایشان مصاحبه کردند و پرسیدند که شما می خواهید با غرب مبارزه کنید، با چه چیز غرب قصد مبارزه دارید؟ مگر شما نمی خواهید رادیو و تلویزیون داشته باشید؟ امام فرموده بودند: ما با رادیو و تلویزیون مخالف نیستیم، با برنامه های استعماری و تباه کننده اش مخالفیم وگرنه ما با صنعت غربی مخالفتی نداریم؛ علم و صنعت که دشمنی ندارد. آنچه با عقاید دینی، ارزشها و آرمانهای ما اصطکاک پیدا می کند مورد نفرت ماست و متأسفانه آنچه آنها سعی می کنند که با هزار حيله به خورد دانشجویان ما بدهند همینهاست. بنابراین، راه نفوذ آنها ابتدا ترویج زبان و ادبیاتشان است، سپس آن رشته هایی از علوم که بار ارزشی دارد و فلسفه هایی که دارای گرایشهای الحادی، سوفیستی و مبتنی بر شکاکیت است. **می دانید که تنها چیزی که باعث رشد، ترقی و استقلال کشورهای اسلامی می گردد ایمان اسلامی آنها و یقینشان نسبت به مبادی دینی شان است. لذا، با وسوس خود ترویج شکاکیت می کنند که امروز شاهد نمونه هایی از آن در کشور خود هستیم؛ گاهی در جراید، گاهی در سخنرانیها و گاهی در کتابها. یکی از افراد مطلع می گفت که وقتی میسیونرهای مسیحی به کشورهای عربی آمده بودند و فعالیت فراوانی می کردند با یک نفر از آنها دوست شده بودم. از او پرسیده بود شما که این همه پول صرف تبلیغات مسیحیت در کشورهای عربی می کنید تاکنون چند نفر مسلمان را مسیحی کرده اید؟ گفته بود: خیلی کم؛ اما ما تبلیغ نمی کنیم که اینها مسیحی شوند، بلکه تبلیغ می کنیم که در دین خود ضعیف شوند. آنچه ما می خواهیم این است که آنها در اسلامشان سست شوند وگرنه ما علاقه زیادی نداریم که آنها مسیحی شوند و می دانیم که مسیحی نمی شوند؛ چون تجربه این را نشان داده است که ما چیزی نداریم که بتواند جای اسلام را بگیرد. بزرگترین کار ما این است که سعی کنیم جوانان مسلمان نسبت به دین خود سست گردند و در ذهنشان شبهه به وجود بیاید تا پای بند احکام و قوانین اسلام نباشند.**

غرب یعنی همه دنیایی که در مقابل ایران اسلامی قرار دارد وگرنه امروز غرب و شرق جغرافیایی در مقابل ما وجود ندارد. امروز غرب سمبلی است برای دشمنان اسلام در سراسر دنیا و منطقه جغرافیایی خاصی برای غرب وجود ندارد. امید امروز غرب در این است که بتوانند ایمان مردم ما را سست کنند وگرنه آنها جنگ نظامی را آزموده اند. اینها دیگر امیدی ندارند که به کشور ما حمله نظامی بکنند. در طی مدت پس از انقلاب تاکنون هرچه می توانسته اند بر ضد کشور ما توطئه سیاسی کرده اند، گروهکهای مخالف را تغذیه فکری، مالی و نظامی کرده اند هیچ فایده ای نبردند در نهایت، ناامید شدند؛ از محاصره اقتصادی نیز هیچ طرفی نیستند، غیر از ضرر مالی که به خود رساندند. تنها امیدی که برای آنها باقی مانده این است که بتوانند افکار نسل آینده ما را سست کنند، ایمان آنها را نسبت به عقاید اسلامی و ارزشهای آن ضعیف کنند. بنابراین، ما باید نسبت به این مسأله حساس باشیم. تنها راهی که آنها

بدان امید بسته اند نفوذ در عقاید و ارزشهای ماست و آنچه را ما باید کاملاً نسبت به آن حساسیت داشته باشیم همین مسأله است.

مسأله ای که بحث برانگیز شده همان مطلب معروف «تکامل دینی» یا «معرفت دینی» و تأثیر و تأثر همه علوم از یکدیگر است. در آن نظریه ادعا شده که هر تحولی در هر علمی پدید بیاید در همه معلومات بشر تأثیر می گذارد و حتی اگر در یکی از علوم تجربی تحولی به جود بیاید در تمام علوم فلسفه و علوم اسلامی و دینی نیز اثر می گذارد. ادعا شده که علوم بشری از یک خانواده به هم پیوسته و با هم مرتبط است و هر تحولی در هر گونه از آن پدید بیاید در سایر علوم اثر می گذارد و قضاوت صحیح در هر بخشی از علوم متوقف است بر شناخت سایر بخشها؛ زیرا اینها با هم مربوط اند و نتیجه گرفته شده که حتی فهمیدن قرآن و معارف اسلامی نیز بدون آشنایی با همه معارف بشری و علوم امکان پذیر نیست و تا کسی از علوم تجربی و علوم انسانی رایج در جهان اطلاع نداشته باشد نمی تواند بگوید که من معرفت صحیحی از قرآن دارم. و اگر چنین امری محقق شود باز هم معرفت ثابتی نخواهیم داشت و با تحولاتی که در علوم پدید می آید شناخت ما هم تغییر می کند. اما از این گذشته، در موقعیت کنونی، کسی می تواند بگوید اسلام را می شناسم و آن را می فهمم که از سایر علوم، اطلاعات کافی داشته باشد. این یک بخش از مطالبی است که جدیداً مطرح شده است. مقالات متعددی نیز در این زمینه تحت عنوان «قبض و بسط شریعت» و «تکامل معرفت دینی» نوشته شده است. مطلب دیگر ادعایی است که از سالهای پیش مطرح می شده که مسائل ارزشی پایه عقلانی ندارد و بر استدلال و برهان عقلی نمی توان اقامه کرد. بنابراین، هر چه به اخلاق، ارزشها، حقوق و امثال اینها مربوط باشد نمی تواند هیچ دلیلی عقلی داشته باشد.

نتیجه اینکه ما برای احکام اسلام و قوانین اسلامی نمی توانیم دلیلی عقلی بیاوریم. آنها تابع سلیقه اند. مسلمانان بر طبق سلیقه خود، آنها را پذیرفته اند و بدانها پای بند گشته اند. گاهی هم ممکن است سلیقه شان عوض شود و به غیر آن معتقد شوند.

نکته مهمتر آنکه در این اظهار نظرها گفته می شود علاوه بر اینکه هیچ علمی نمی تواند نتیجه صددرصد قطعی در هیچ موضوعی ارائه دهد، فلسفه از همه علوم عقب تر است. معارف فلسفی از نظر ضریب اطمینان، از همه معارف دیگر ضعیف تر است؛ زیرا هیچ مطلب متافیزیکی را نمی توان به طور یقینی اثبات کرد.

نتایجی که از این بحثها و مقدمات گرفته می شود آن است که اولاً، وجود خدا قابل اثبات عقلی نیست به دلیل اینکه مسأله ای است متافیزیکی؛ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبوت قابل اثبات یقینی نیست؛ چون مسأله ای است متافیزیکی و غیرقابل تجربه؛ وحی را نمی توان اثبات کرد زیرا تجربی نیست. صاحب این نظریه بخصوص مسأله صدق را به عنوان یکی از صفات خدا که خدا راست می گوید به دیده تردید نگریسته و صریحاً در دانشکده الهیات تهران گفته است که ما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه خدا هر چه می گوید راست باشد؛ زیرا صدق قضیه ای است ارزشی و قضیه ارزشی برهان ندارد. پس برهان متکلمین مبنی بر اینکه چون صدق حُسن دارد و هر چیزی حُسن دارد بر خدا لازم است صغری و کبری هر دو قضیه ارزشی است و هیچکدام برهانی نیست. بنابراین نمی توانیم دلیل عقلی بیاوریم بر اینکه آنچه خدا می گوید راست باشد. علاوه بر اینکه همین حُسن صدق نیز کلیت ندارد و دروغ مصلحت آمیز هم نیکو است.

او صریحاً این مطلب را در کلاس دانشکده الهیات مطرح کرده است؛ یعنی به فرض آنکه اثبات شود که خدا و پیغمبری وجود دارد و قرآن کلام خداست و ثابت شود که سخن خدا راست است، اما معرفت ما از قرآن چیز ثابتی نیست. هر کسی مطابق ذهنیت خود، از آن چیزی می فهمد و اسلام او همین است که خودش می فهمد. اگر کسی بخواهد ادعا کند که من اسلام را آنچنان که ممکن است شناخته ام باید بر همه علوم اطلاع داشته باشد وگرنه حتی فقه اسلامی هم بدون اطلاع از سایر علوم قابل شناخت نیست. نتیجه آنکه آنچه امام (رحمه الله) برای ما به عنوان اسلام بیان فرموده، اعتباری ندارد؛ زیرا او از سایر علوم اطلاعی نداشته است.

طبیعی است که با این وصف، از آن نظریات نتیجه شود که ارزشهایی که جوانان ما برای آنها جان دادند سلیقه بوده است. هر کس سلیقه ای دارد. اینها مبانی عقلی و برهانی ندارد؛ مثلاً، یکی می گوید، خوب است، دیگری هم می

گوید: خیر، خوب نیست. این خوبی یا بدی دلیل عقلی ندارد، امری است متغیر، طبق فرهنگها و تمدنهای مردم تفاوت می کند. سلیقه یک جامعه ای آن را می پذیرد و جامعه دیگر آن را نمی پذیرد. بنابراین، نه عقاید ما ریشه قطعی دارد، نه اخلاق و نه ارزشهای ما. در این صورت، فاتحه اسلام خوانده است.

راه ترویج ارزشها

ترویج ارزشها در هر جامعه یا مقابله با هجوم ارزشها به دو صورت کلی انجام می گیرد:

۱- راه بحث، گفتگو، منطق و استدلال

اگر بخواهیم ارزشهای اسلامی را در جامعه ترویج کنیم اولین راه این است که درباره هر یک از این ارزشها به صورت منطقی و استدلالی بحث کنیم؛ یعنی فواید احیای هر ارزش و ضررهای بکارگیری روشهای مخالف آن را در جامعه بیان کنیم و با جمع بندی منطقی نتیجه بگیریم که باید فلان ارزش احیا شود یا با فلان شیوه غلط مبارزه گردد و بتوانیم غلط بودن آن را با استدلال اثبات کنیم.

این شیوه بسیار معقول و صحیح است ولی شیوه انحصاری نیست؛ یعنی چنین نیست که راه ترویج یک ارزش فقط بحث و استدلال باشد، بلکه آنچه در ترویج هر ارزشی در جامعه از همه مؤثرتر است تبلیغات عملی است که به صورتهای گوناگون و با استفاده از اصول و قواعد روان شناسی و جامعه شناسی، عملاً ارزشی را در جامعه احیا می کنند، بدون اینکه بحث و استدلالی درباره آنها انجام گیرد.

۲- تحریک احساسات و عواطف

آنچه که امروز دستگاههای تبلیغاتی غرب برای مبارزه با ارزشهای اسلامی از آن استفاده می کنند بحث و استدلال نیست؛ آنان ضعیف تر و عاجزتر از آن هستند که بتوانند با منطق و استدلال، ارزشهای اسلامی را تضعیف کنند یا ارزشهای منحط خود را ترویج نمایند، بلکه آنان با شیوه های تبلیغاتی متمرکز برای ارائه عملی الگوها اهداف خود را تحقق می بخشند؛ یعنی آنچه را مربوط به نوشتار است، اعم از روزنامه ها، کتابها، نمایشنامه ها، و امثال آن، به صورتی منظم و مسلّم به خواننده تلقین می کنند و خواننده نیز، بدون اینکه خود متوجه شود، بی درنگ آن را می پذیرد؛ مثلاً، یک رمان را به شکلی می نویسند که وقتی کسی آن را بخواند نسبت به آن علاقه مند می شود یا نسبت به مطلبی دیگر بی علاقه و متنفر می گردد. هیچ استدلالی نیز در کار نیست، بلکه با استفاده از تخیلات، عواطف و احساسات، داستان به شکلی مطرح می شود که احساسات خواننده بر ضدّ موضوعی تحریک شود؛ و یا وقتی می خواهند ارزشی را مطرح سازند و آن را به جامعه بقبولانند همان رمان را به گونه ای می نویسند که خواننده به آن علاقه پیدا می کند. این شیوه استدلالی نیست بلکه یک شیوه تبلیغاتی است که از قوه خیال و تحریک احساسات و عواطف مردم استفاده می شود.

این شیوه در فیلمها بیشتر بکار گرفته می شود: چهره قهرمان فیلم را به شکلی انتخاب می کنند که بیننده را به خود جلب می کند و به او علاقه مند می شود. تا اینکه خواه ناخواه، نسبت به صفات ظاهری و باطنی او گرایش پیدا کند.

غالباً فیلمها و سریالهای خارجی که نمایش داده می شود، بدون اینکه صریحاً از شیوه رفتاری خاص، مثلاً نوع لباس پوشیدن نام ببرند، عملاً یک شیوه رفتار را ترویج می کنند و مثلاً، نوعی لباس را برای بیننده مطلوب جلوه می دهند. از اینرو، امروزه می بینیم که در میان جوانان ما، تعداد قابل توجهی به پوشیدن لباسهای ژاپنی علاقه پیدا کرده اند، با اینکه هیچ گاه با فرهنگ و نوع زندگی ما متناسب نبوده است. در بازارهای ما نیز لباسهای ژاپنی، که با سلیقه ایرانیان هیچ سازگاری ندارد، رواج پیدا کرده است و برخی برای تفتن، لباسهایی شبیه لباس فلان ستاره سینمایی ژاپنی خریداری می کنند.

این کار با هیچ منطق و استدلالی سازگاری ندارد. اگر به آنها بگویند که چرا این لباس را می پوشید؛ آیا راحت تر است؟ می گویند: خیر. آیا زیباتر است؟ می گویند: خیر. آیا با سلیقه و ذوق خود آن را انتخاب کرده اید؟ می گویند: خیر. پس چرا آن را می پوشید؟ می گویند: برای آنکه فلان ستاره سینما در فلان فیلم شبیه این لباس را پوشیده بود.

در موارد دیگر نیز مانند آرایش مو، بدون اینکه هیچ منطقی در کار باشد یا وجهی برای انتخاب وجود داشته باشد، فقط بخاطر آنکه یک هنرپیشه سینما مقبول واقع شده بیننده، حتی شیوه آرایش موی خود را نیز، از او تقلید می کند. این کارها بر یک سلسله اصول روانشناسی مبتنی است. کسانی که این شیوه ها را خوب آموخته اند برای اینکه اهداف خود را در جوامع دیگر تحقق بخشند از این روشها استفاده می کنند. پس باید متوجه باشیم که آنها از چه راههایی می خواهند در فرهنگ و اعتقادات ما رخنه کنند و خود را برای مقابله با آنها آماده کنیم.

شیوه های مقابله با هجوم فرهنگی:

الف - آگاه کردن مردم از اهداف فرهنگ سازان غربی

به طور کلی، آنچه ما را از این گونه تبلیغات مصون می دارد توجه به این واقعیت است که این شیوه های استعماری برای حاکم کردن ارزشهای ضداسلامی است. به فرض آنکه سیمای جمهوری اسلامی هم به دلیل کمبود فیلم بعضی از آنها را به ناچار نمایش دهد، ولی باید بدانیم که این گونه فیلمها برای ما ساخته نشده و بر طبق ارزشهای انقلاب، اسلام و کشور ما نیست بنابراین، باید خود را برای مقابله با آنها آماده کنیم اگر فیلمی را هم تماشا می کنیم، توجه داشته باشیم که تحت تأثیر پیامهای آن فیلم قرار نگیریم، چه پیامهای گویا و صریح و چه پیامهای ضمنی؛ مانند شیوه رفتار، طرز پوشیدن لباس، طرز آرایش و مانند آن. پس باید پیشاپیش خود را آماده کرده باشیم که آنها را نپذیریم. البته این یک موضع کاملاً تدافعی است؛ چرا که وقتی در مقابل یک رفتار قرار می گیریم، سعی می کنیم خودمان را آماده کنیم که تحت تأثیر واقع نشویم و از ابتدا بدانیم که در صدد فریب ما هستند و می خواهند که ما را از ارزشهایمان دور سازند.

ب - هجوم فرهنگی بر ضد فرهنگ غرب

ولی بالاتر از آن ما باید از شیوه های تهاجمی بر ضد آنها استفاده کنیم، همان گونه که آنها برای ترویج ارزشهای خود از این شیوه ها استفاده می کنند. ما باید هنرمندانی داشته باشیم که بتوانند ارزشهای اسلامی را در فیلم، نمایشنامه، کتاب، رمان، داستان و در سایر آثار هنری آنچنان زنده و ترویج کنند که بتوانیم با استفاده از وسایل هنری و تبلیغاتی، دیگران را تحت تأثیر قرار دهیم، نه آنکه همیشه در مقابل دشمن موضع انفعالی اتخاذ کنیم یا در نهایت، تنها از خود دفاع کنیم.

یکی از وظایفی که قشر تحصیلکرده و فرهنگی ما بر عهده دارند و باید در آینده به دنبال انجام آن باشند این است که خود را برای چنین موقعیتهایی آماده کنند و بتوانند ارزشهای اسلامی را با استفاده از هنرهای مانند نویسندگی در جامعه ترویج کنند تا مردم با خواندن کتاب به ارزشهای اسلامی علاقه مند شوند. این کار بسیار آسانی است؛ زیرا موضوعات بسیار جالبی در فرهنگ، تاریخ، علوم و در تمام جوانب فرهنگی ما وجود دارد ولی متأسفانه در این زمینه ها به قدر کافی کار نشده است و کم هستند کسانی که استقلال فکری داشته باشند، مستقل کار کنند و تحت تأثیر امواج فرهنگ غرب قرار نگیرند. یکی از رسالتهای جوانان جامعه ما این است که در آینده این هدف را دنبال کنند تا رسالت خود را به نحو احسن به انجام رسانند.

ج - ترویج ارزشهای معنوی

انسان دارای دو نوع گرایش است، که خدای متعال بطور فطری در نهاد او قرار داده است یکی غرایز حیوانی، و دیگری میلهای متعالی. وجود غرایز برای آن است که انسان بتواند زنده بماند و به زندگی فردی و اجتماعی خود ادامه دهد. به عنوان مثال، اگر جاذبه جنسی در انسان وجود نداشت پسر و دختر نسبت به یکدیگر احساس نیاز نمی کردند. اگر هیچ تمایلی، از این قبیل، در انسان وجود نداشت با توجه به مشکلاتی که در زندگی برای او وجود دارد، از قبیل بچه دار شدن، بزرگ کردن و تربیت فرزند و فراهم کردن وسایل زندگی، آیا چند درصد از مردم حاضر می شدند که به این زحمات تن در دهند؟ آنچه بیش از هر چیز انسان را به تشکیل زندگی خانوادگی، فرزنددار شدن و اداره خانواده و تحمل زحمات بچه داری می کشاند همان غریزه فطری است که خدا در نهاد انسان قرار داده و مرد و زن را به یکدیگر متمایل می سازد.

در مرحله بعد، غریزه مادری باعث می شود که مادر از پرورش فرزند لذت ببرد. در نتیجه، نوع انسان در روی زمین باقی می ماند. اگر چنین نبود از همان ابتدا، نسل انسان منقرض می گردید و انگیزه ای برای فرزنددار شدن و تربیت آنها وجود نداشت.

پس وجود این گونه غریزه ها از روی حکمت است؛ مثلاً، غریزه خوردن؛ اگر ما میل به غذا پیدا نمی کردیم و غذا خوردن برایمان لذتی نداشت دلیلی وجود نداشت که اینهمه زحمت را تحمل کنیم تا با کار و مشقت پولی بدست آوریم و غذایی تهیه کنیم. گرسنگی و احساس نیاز است که ما را به این کار وامی دارد. باید این گونه غرایز در وجود انسان باشد. وجود این غرایز هم برای زندگی فردی و هم برای زندگی اجتماعی ضرورت دارد.

ولی همین نیازها ممکن است منشأ فسادهایی نیز واقع شود؛ یعنی اگر حدود آنها رعایت نشود و در یک چهارچوب محدودی اعمال نشود، خواه ناخواه، موجب فساد می شود. در هر حال، این گونه تمایل ها در انسان وجود دارد، باید نیروهای دیگری وجود داشته باشد که این تمایل ها را محدود سازد. در صورتی انسان می تواند تمایل به لذت‌های حیوانی را کنترل سازد که میل به ارزشهای متعالی، روحی و معنوی در او وجود داشته باشد. اگر این میل نباشد میل‌های حیوانی به صورتی افسار گسیخته در میدان زندگی انسان حاکم می شوند و خواه ناخواه، جامعه انسانی را به فساد می کشانند. آنچه موجب می شود که انسان بتواند امیال خود را کنترل کند پذیرفتن یک سلسله ارزشهای برتر است.

اگر انسان بپذیرد که عفت، پاکدامنی، کنترل غریزه جنسی و غرایز مربوط به شکم برای او نوعی ارزش و کمال است حاضر می شود که میل‌های حیوانی خود را کنترل کند. ولی اگر این ارزشها را نپذیرفت، مانند حیوان، هیچ حدّ و مرزی برای او وجود ندارد و تمام زندگی انسان غرق در مسائل جنسی می شود و ارزشهای انسانی، حتی مسائل مربوط به زندگی مادی، صنایع و تکنولوژی نیز متروک واقع می شود؛ زیرا انسانی که شبانه روز در فکر مسائل جنسی است به هیچ چیز دیگری فکر نمی کند.

آنچه می تواند انسان را محدود و معتدل سازد که از این غریزه به صورت صحیح استفاده کند پذیرفتن یک سلسله ارزشهاست؛ مانند پذیرش مطلوبیت علم، پذیرش عفت و پاکدامنی و پذیرش عبادت خدا و توجه به او و انس با او. اگر چنین چیزهایی به عنوان ارزش پذیرفته شود مانع از طغیان شهوت خواهند شد. در غیر این صورت، شهوت به صورت افسار گسیخته در جامعه حکم فرما می شود.

علت بعثت انبیا این بوده که مردم نسبت به برخی از ارزشها باور پیدا کنند. کسانی که با انبیا مخالف اند و پیشرفت آنها را مغایر منافع خود می دانند درصدد برمی آیند تا از طرح آن ارزشها جلوگیری کنند و ارزشهای دیگری را جایگزین آن ها نمایند؛ بجای آنکه به مردم جامعه بفهمانند که باید غرایز حیوانی را کنترل کرد، بیشتر به آنها دامن می زنند و آن ها را تحریک می کنند. آنان به ارضای طبیعی این انگیزه ها اکتفا نمی کنند، بلکه انگیزشهای کاذب و بلوغهای زودرس ایجاد می کنند و تلاش می نمایند تا مردم را در دام شهوت بیندازند.

دلیل تمام این کارها اهداف مادی است. به فرض، کارخانه ای که می خواهد از تولید و فروش لوازم آرایش سود ببرد، به هر صورت ممکن، مردم را دعوت می کند که از آن وسایل بیشتر بخرند و بیشتر استفاده کنند. این دعوت تا آنجا اثر می گذارد که قشرهایی از جامعه از غذای ضروری خود می گذرند و به خرید وسایل آرایش رومی آورند. آنها تنها به استفاده از این وسایل در محیط خانه نیز اکتفا نمی کنند؛ چون مقدار قابل توجهی برای خرید آنها پول صرف کرده اند. بنابراین، می خواهند آن را در مقابل دیگران نیز به نمایش بگذارند. تصور کنید که در این صورت، چه مفاسدی بر این کار مترتب خواهد شد؛ برای اینکه آن را به دیگران نشان دهند باید هیچ پوششی نداشته باشند؛ زیرا اگر پوششی در کار باشد نمی توانند آرایش خود را در معرض دید دیگران قرار دهند.

علت اصلی همه این کارها در سودجویی سازندگان و فروشندگان وسایل آرایش، لباسها و مدهاست که همه برای منافع مادی خود کار می کنند و خود نیز مزدور شرکتهای چند ملیتی و ثروتمندان کلان دنیا هستند و برای اینکه کالاهای خود را به فروش برسانند، باید فرهنگ برهنگی را ترویج کنند تا بتوانند برای اجناس خود بازار فروش فراهم نمایند. وگرنه مگر هر زن برای آرایش خود در مقابل شوهر به این مقدار از وسایل نیاز دارد؟ مگر به چند نوع لباس و جوراب احتیاج دارد؟ کسی که بخواهد از صبح تا به شب در خیابانها پرسه بزند و جولان بدهد به انواع وسایل آرایش محتاج است. کدام یک به نفع صاحبان کارخانه ها و سازندگان این اجناس است؟ سازندگان برای آنکه به اهداف خود برسند مجبورند که این فرهنگ را در جامعه ترویج کنند. البته این فرهنگ با تمایلات حیوانی انسان سازگار است و طبعاً آن تمایلات در انسان زنده است و نیاز به بیدار کردن آن نیست؛ اما ارزشهای معنوی بطور طبیعی پیدا نمی شود، به تربیت و آموزش احتیاج دارد.

پس اگر در جامعه دو عامل وجود داشته باشد، یکی موافق با گرایش طبیعی، که خودبخود وجود دارد، و دیگری مخالف گرایشهای طبیعی، که بخواهد ارزشهایی را به انسان بیاموزد و به او بقبولاند که باید دست از خواسته های حیوانی بردارد، کدام یک موفق تر خواهد بود؟ روشن است: آن که موافق طبیعت انسان است؛ مانند کسی که در سرازیری در حال حرکت است؛ اگر دیگری نیز او را از عقب وادار به حرکت کند، طبعاً سریع تر حرکت می کند. اما کسی را که با شتاب در حال حرکت است اگر بخواهند از حرکت بازدارند به عامل قوی تر نیاز است.

مثل انسانها در زندگی چنین است؛ مانند کسی که در یک سراسیمگی در حرکت است اگر دائماً شتاب داشته باشد حرکتش سریعتر می شود تا جایی که نمی تواند خود را از حرکت باز دارد. از اینرو، کسانی که می خواهند انسانها را از خطر حفظ کنند و از خطر سقوط نجات دهند ابتدا به او سفارش می کنند که «مواظب باش!» تا آرام حرکت کند و بتواند مراقب باشد و هر جا خواست متوقف شود. در هنگام حرکت نیز، سعی می کنند برای او موانعی ایجاد کنند تا از سرعت او بکاهند و بالاخره در نهایت، بتوانند با قدرت او را نگه دارند.

انبیا به ما می آموزند که باید در زندگی و اعمال غرایز معتدل باشیم، آرام حرکت کنیم، حدّ و مرزها را بشناسیم، به مقدار لازم غذا بخوریم، به شکلی مناسب لباس بپوشیم، در امور مادی و حیوانی معتدل باشیم و افراط نکنیم. آنان ما را متوجه می سازند که زیاده روی در این امور خطرناک است. در مقابل این سفارشات، کسانی که توجه کنند و بدان عمل نمایند، باتقوا هستند. به کسانی هم که قدرت کنترل خود را ندارند و از دیگران تبعیت می نمایند نصیحت می کنند که سعی کنند خود را کنترل نمایند وگرنه مانند کسی که در حال حرکت است و سرعتش دائماً در حال افزایش است به مرحله ای می رسند که نمی توانند خود را متوقف سازند.

با این سفارش ها، در این مرحله، برخی گوش فرا می دهند و از این نصیحتها و سفارشات استفاده می نمایند و خود را کنترل می کنند، برخی نیز توجه نمی کنند و مشرف به سقوط می شوند. در آنجا چه باید کرد؟ آنان که خیرخواه مردم اند باید بیایند و سر راه آنها بایستند و مانع از سقوط آنها شوند. این همان مراحل امر به معروف و نهی از منکر است. ابتدا به زبان خوش و نصیحت ضرر کار آنها و عواقب بدش را تذکر می دهند. در مرحله بعد، قدری شدیدتر فریاد می زنند که مراقب خود باشید! اگر باز هم اثری نکرد آنگاه باید کسانی موظف شوند که با شیوع فساد مقابله کنند، لکن بر طبق ضوابطی حساب شده و مشخص، در هر صورت، افرادی خاص باید اقدام کنند تا صلاحیت کار و قدرت مقاومت در مقابل آنها را داشته باشند، نه آنکه در راه نجات یک فرد خود نیز به فساد مبتلا شوند.

بسیاری از افراد در صدد بوده اند که با شیوع مفاسد مقابله کنند ولی خود در دام مفاسد افتاده اند. کسانی که می خواهند به این وظیفه مهم اقدام کنند باید خودساخته باشند، آموزش دیده باشند و صلاحیتهای خاصی داشته باشند. اما مراحل ابتدایی وظیفه همه است؛ از پدر، مادر، خواهر، برادر، دوستان، معلم، شاگرد و همسایگان تا دیگران، همه در این مرحله مشترکند.

سیر قهقرایی دانشگاهها در مدت پس از انقلاب

در برابر این سؤال که چرا دانشگاهها، در طی مدت پس از انقلاب، سیر قهقرایی داشته و نتواسته اند رسالت خود را ایفا کنند؟

پاسخ ما این است که پس از انقلاب، کشور درگیر مسائل حادّ داخلی و خارجی بود و اولویتهای اقتضا می کرد که نیروها بسیج شوند تا آن مسائل حل شود. فتنه های داخلی در کردستان و ترکمنستان و بعضی از مناطق دیگر ایجاد می کرد که نیروها برای جلوگیری از این فتنه ها بسیج شوند. پس از آن جنگ تحمیلی چند ساله تمام قوای مادی و معنوی ملت را، خواه ناخواه، به خود اختصاص داد. بعضی تصوّر می کنند که تنها راه اصلاح مفاسد فرهنگی بهبود وضع اقتصادی است. اما این تنها راه نیست و نباید در تأثیر آن مبالغه کرد، گر چه این مسأله می تواند کمک بسیار خوبی در حلّ این مشکل باشد. مسائل و مشکلات اقتصادی برای همه وجود دارد، ما نیز مستثنی نیستیم ولی، با روحیه فداکاری و ایثارگری که ما در طول انقلاب تجربه کرده و آموخته ایم، به نظر می رسد که باز هم بتوان با مشکلات اقتصادی مقابله کرد و بیشتر به مسائل فرهنگی پرداخت، بخصوص قشر تحصیل کرده که این وظیفه بر دوش آنان سنگین تر است.

ضرورت تقویت حرکت فرهنگی همراه با توسعه اقتصادی

ورود بعضی از اجناس به بازارهای کشور آزاد است و از ورود آنها جلوگیری نمی شود. وقتی محدودیتهای اقتصادی و بازرگانی برداشته شود، اعمال مراقبت بر اجناس کار بسیار مشکلی است. اگر تجارت به شکلی قوی محدود شود، آن گونه که در زمان جنگ بود، مراقبت و نظارت بر ورود کالاها آسان است. اما وقتی مرزها باز و اقتصاد بازرگانی آزاد باشد این کار تبعاتی را نیز به دنبال خواهد داشت و نمی توان تمام اجناسی را که وارد گمرک می شوند دقیقاً کنترل کرد. در این بین، خواه ناخواه، ممکن است اجناسی نیز به طور قاچاق وارد شود و نمی توان دقیقاً مراقبت کرد. وقتی صدها و هزارها تن جنس وارد بندر می شود، نمی توان همه آنها را بازرسی کرد. خواه ناخواه، وقتی که آزادی اقتصادی وجود داشت این مشکلات و ضایعات نیز خواهد بود. در مقابل این عوامل، آنچه را باید بر آن تکیه کرد محدود کردن نیست، بلکه تقویت روحیه مقاومت در مردم است. مصرف کنندگان باید هوشیار باشند و به تبلیغات تولیدکنندگان توجه نکنند و خرید جنسهایی را که به وسیله استعمارگران، برای از بین بردن ارزشهای انقلاب وارد می شود، تحریم نمایند. با فروشندگان آنها نیز برخورد کنند؛ ابتدا با نصیحت، سپس با تحریم تمام اجناسی که می فروشند.

به این شکل، می توان با فروشندگان آن کالاها مقابله کرد تا آنها نتوانند از موقعیت خود سوءاستفاده کنند و اهداف دشمنان اسلام را در رسیدن به مقاصدشان یاری رسانند. اما در هر صورت، در کنار هر خیر و برکتی، ضایعاتی نیز وجود دارد. اگر بخواهیم اقتصاد ما شکوفا شود و از این تنگناها خارج شویم، در کنار آن، باید این ضایعات را نیز در نظر بگیریم و خود را برای مقابله با آنها آماده سازیم.

اکنون مشخص است که در آینده نزدیک، با پیشرفت تکنولوژی مسائل و مشکلات فرهنگی بسیاری برای ما بوجود خواهد آمد؛ به عنوان مثال، تلفن تصویری، که مدتی بعد رواج پیدا می کند و به یک وسیله عمومی مبدل می شود وقتی بنا باشد که دو نفر تلفن کننده، به وسیله تلفن، بتوانند یکدیگر را ببینند تصوّر کنید چه مصایبی پیش می آید. از حالا باید خود را برای وقتی که این وسیله شایع می شود و در اختیار همه قرار می گیرد، آماده کنیم و چنان

روحیه ای قوی داشته باشیم که اگر از آن استفاده می کنیم، اجازه ندهیم که تلفن کننده، در صورت محرم نبودن تصویر ما را ببیند.

اگر این روحیه در ما وجود داشته باشد، می توانیم با همه توطئه های فرهنگی دشمنان مقابله کنیم. ولی اگر روحیه ما ضعیف باشد و ریگی در کفش داشته باشیم وسایل فساد هر روز برای ما بیشتر از پیش فراهم می شود و با آنها نیز نمی توان مقابله کرد. در آینده هم، وقتی شبکه های تلویزیونهای کشورهای دیگر به روی ما باز شود و به وسیله ماهواره از همه فرستنده های تلویزیونی بتوان استفاده کرد نمی توانیم خود را از دیدن صحنه های گناه منع کنیم. در آن صورت نیز، درهای فساد، روز به روز، به روی ما گشوده تر و با پیشرفت تکنولوژی امکان سوءاستفاده های شیطانی بیشتر خواهد شد.

بنابراین، باید خود را مقاوم بار بیاوریم تا تحت تأثیر این عوامل قرار نگیریم، نه آنکه با ورود اجناسی مانند تلویزیون مخالفت کنیم؛ زیرا نمی توان به دور کشور حصار کشید و آن را از دنیا جدا کرد امروز تمام دنیا مانند یک خانه است. اگر بخواهند بطور قانونی از ورود برخی اجناس جلوگیری کنند؛ به وسیله قاچاق، بیشتر وارد می شود. پس باید خود را آماده سازیم تا در دام شیاطین نیفتیم. این کار نیز عملی نیست مگر با بالا بردن سطح فرهنگ و معلومات و تقویت ارزشهای انقلابی و اسلامی، همچنین بوسیله دعوت عملی و استدلالی و با عمل شجاعانه.

کسانی که در این جامعه، تحت تأثیر دیگران قرار نگیرند فکر خود را مستقلا اعمال کنند و روش خاص خود را با کمال قدرت و اعتماد به نفس اعمال نمایند، حاکم سرفراز خواهند شد و دیگران نیز از آنها پیروی خواهند کرد. هر کس در جامعه مقاوم تر، سرفرازتر و قوی تر باشد و روحیه شجاعتی داشته باشد پیروز خواهد شد. اگر روحیه ما ضعیف باشد به محض آنکه نوعی لباس یا یک شیوه آرایش مد می شود همه از آن تقلید کنیم، این حالت بچه گانه ما را برای پذیرش هر نوع فساد آماده می کند. اما اگر تابع منطق باشیم موفق خواهیم گردید. البته اگر لباسی یا کاری که دارای محاسنی است مد شود خوب است که از آن استفاده شود. اما اگر لباس های خودمان بهتر و زیباتر است با ارزشهای ما انطباق بیشتری دارد. چرا به آسانی و به صرف اینکه کار تازه ای است از آن دنباله روی کنیم و از پوشیدن لباسهای خود دست بکشیم؟ باید این گونه روحیه های بچه گانه را کنار بگذاریم، مستقل فکر کنیم و مستقل رفتار کنیم تا پیروز شویم. در آن صورت، دیگران نیز از ما تبعیت خواهند کرد.

تهاجم فرهنگی و راهکارهای دفاعی

پیش از آنکه راهکارهای دفاعی را در مقابله با تهاجم فرهنگی بیان نمائیم، لازم است نتایجی را که از بخشهای پیشین بدست می آید بعنوان مقدمات منطقی ارائه راهکارها در ضمن چند نکته اشاره کنیم:

۱- تعیین نقاط مورد هجوم

دشمن در تهاجم فرهنگی خود دو نقطه مهم را هدف قرار داده است:

الف: عناصر سه گانه فرهنگ اسلامی

اصلی ترین کاری که دشمنان انبیا در هر اجتماعی می کنند، تأثیر در اندیشه ها و سپس تغییر ارزشهاست. هجوم

فرهنگی در هر زمانی متناسب با شرایط آن زمان انجام می گیرد. آنچه مهم است، این است که مظاهر هجوم

فرهنگی را در جامعه خود و شرایطی که در آن زندگی می کنیم، بشناسیم.

تهاجم فرهنگی در سه محور صورت می گیرد:

۱- بینشها و باورها

۲- ارزشها و گرایشها

۳- رفتارها و کردارها

بیگانگان برای از بین بردن باورهای دینی ما، مانند اعتقاد به خدا، معاد، وحی، روح، فرشته و معنویات می گویند: «اینها افسانه و خیالبافی است، انسان باید واقع بین و تحصلی باشد، اثباتی فکر کند. اعتقاد به ماورای طبیعت و آنچه نامحسوس است، ایده آلیستی است. انسان منطقی نمی تواند به هیچ چیز اعتقاد جزمی و یقینی پیدا کند، هر کس چنین اعتقادی داشته باشد، دگماتیست است.» امروز دنیای غرب می گوید: «اصلاً اعتقاد به این مطالب خرافات است. چیزی را که نمی بینی و حس نمی کنی، نپذیر؛ اگر بپذیری خیالاتی و ایده آلیست شده ای. اگر به چیزی اعتقاد پیدا کردی نسبت به آن تعصب نورز. هر کسی برای خود عقیده ای دارد، تو نیز اعتقاد خود را داشته باش؛ اما اصرار نکن که حرف من حق است و حرف تو باطل. عیسی به دین خود، موسی به دین خود. حق نداری به دیگران تحمیل کنی تا اسلام را بپذیرند، حتی بت پرستی هم یک عقیده است. اگر کسانی بگویند که فلان عقیده حق است و عقاید دیگر باطل و همه مردم باید به حق ایمان بیاورند و گرنه گمراهند و به عذاب آخرت مبتلا می شوند همزیستی مسالمت آمیز تحقق نمی یابد.»

اما قرآن چه می گوید؟ به نظر قرآن یقین یکی از برترین ویژگیهای انسانی و کمالات اخلاقی است. هنگامی که صفات هدایت شدگان را برمی شمارد، آنها را دارای یقین می داند: «و بالاخره هم یوقنون»^{۱۰}. در مقابل، وقتی صفات مردمی را که از هدایت به دور مانده اند و راه ضلالت در پیش گرفته و سقوط کرده اند برمی شمارد، آنها را دچار شک و تردید ذکر می کند: «بل هم فی شک منها»^{۱۱}؛ کسانی را که در مسائل دینی دارای روح تسامح و تساهل هستند، نکوهش می کند.

چرا دشمنان با داشتن اعتقاد دینی توأم با یقین مخالفت می کنند؟ اگر این مسائل جدی گرفته شود شکل زندگی انسان عوض می شود. نمونه هایی از جدی گرفتن ارزشهای دینی را در زمان جنگ، در جوانان دیده ایم که چه حماسه هایی در جبهه ها به وجود آوردند. دنیا هنوز هم از آن حماسه ها می لرزد.

سخن ما این است که ما یک سلسله باورهای درست داریم و می خواهیم آنها را به دیگران عرضه و برای آنها اثبات کنیم؛ ولی آنها می گویند: اولاً، دلایل عقلی اعتباری ندارد و تنها باید دلایل حسی را بپذیرفت. ثانیاً، هرگز حقیقت

^{۱۰} بقره / ۴.

^{۱۱} نمل / ۶۶.

کشف نخواهد شد و آدمی نمی تواند منطقاً از شک پا فراتر نهد. این سخنانی است که مخالفان دین برای از بین بردن ایمان در زمینه شناخت مطرح می کنند.

تأثیر ارزشهای اسلامی و توجه مردم به آنها را ما در زمان جنگ بسیار دیده یا شنیده ایم. علت جبهه رفتن جوانان ما و فداکاری و ایثار آنها در دوران پس از انقلاب و پشتیبانی مردم به غیر از وجود آن باورهای اصلی در آنها مانند اعتقاد به خدا، معاد، نبوت و... پای بندی به یک سلسله ارزشها، مانند ایثار، جانبازی، فداکاری چه بود که موجب افتخار آفرینی در صحنه های بین المللی شد.

امروز دشمنان سعی دارند تا پای بندی ما را نسبت به ارزشها سست کنند؛ لذا، می گویند: «ارزشها اعتباری است. یک روز مردم به چیزی دل می بندند و روز دیگر به چیزی دیگر. نزد عده ای، شهادت طلبی، ایثار و... ارزش است، نزد عده ای دیگر، کاخ، پول پرستی، رفاقتی، خوانندگی، صنعت، تکنولوژی و... تأثیر فرهنگها باعث می شود که نظام ارزشی تغییر کند و این مطلب در طول تاریخ بوده و خواهد بود. ارزشها قابل اثبات عقلانی نیست؛ به علاوه، دلیل عقلانی اعتباری هم ندارد. دلایل متافیزیکی نیز در زمینه ارزشها قابل قبول نیست؛ چون ارزشها اعتباری است و اعتباریات برهان بردار نمی باشد.»

اگر این افکار به مردم القا شود که ارزشها اعتباری است و ما «باید» و «نباید» نداریم مردم آن فداکاریها را، که به نفع مستکبران نیست، نخواهند داشت؛ فداکاریها و پای بندی به ارزشها بود که باعث شد تمام قدرتهای جهان، که دست به دست هم داده بودند، نتوانند ملت ما را به زانو درآورند.

استکبار در مبارزات خود با ملت ایران از راههای سیاسی، نظامی و اقتصادی اقدام کرد. در مبارزه سیاسی، گروهکها و تشکیلات حزبی درست کردند. در بُعد نظامی، جنگ تحمیلی و فتنه های داخلی به راه انداختند. در زمینه اقتصادی هم، کشور ما را محاصره اقتصادی کردند و اجناس خریداری شده و قطعات یدکی و پولهای ما را تحویل ندادند. چون در همه این راهها شکست خوردند، راه «مبارزه فرهنگی» را انتخاب کردند.

تزریق افکار انحرافی، التقاطی و الحادی از حربه های آنهاست. اگر شرایط اقتضا می کرد همه باورها و ارزشها را منکر می شدند؛ اما چون زمینه را مساعد نمی بینند، به اسم «دین» و «تحقیقات جدید در اسلام نوین»، سعی می کنند تا باورها و ارزشها را از بین ببرند. چرا که، حیات و منافع آنها به خطر افتاده است. مسأله انقلاب و ارزشهای اسلامی به ایران منحصر نیست، بلکه به سایر کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده است و این روند ادامه خواهد داشت. لذا، مخالفان تلاش می کنند تا این بینش الهی را در زادگاه خود مدفون سازند و به ما القا کنند که اشتباه کرده ایم و معرفت یقینی و نظام ارزشی حقیقی وجود ندارد. این همان هجوم فرهنگی است؛ یعنی تحمیل یک سلسله نظریات فلسفی، معرفت شناختی و هستی شناختی به عنوان «مسائل فلسفی نو».

در کنار سست کردن باورهای دینی و ارزشها، استعمارگران می کوشند تا از میزان پای بندی مردم به اعمال شرعی بکاهند؛ گناه و حرام را خوب جلوه دهند و تقید به مسائل شرعی را «خشک مقدسی» تعبیر می کنند.

برای پیروزی در این زمینه، از وسایل تبلیغاتی و هنری نیز استفاده می کنند و حتی با برگزاری محافل علمی، افرادی را که قدرت تحلیل علمی ندارند تحت تأثیر قرار می دهند. لذا به تدریج، جهت فیلمها عوض می شود و به جای آن که ایثار و فداکاری و... نشان داده شود، مسائل عشقی، جنسی و... مطرح می شود.

در زمینه عمل، مهاجمان فرهنگی مردم را به تبعیت از خواستههای خود نیز وادار می کنند. به عنوان مثال، برای از بین بردن هویت ملی ما و تبلیغ فرهنگ منحط خود، اقدام به ترویج مد می کنند. لذا، لباسهایی وارد بازار می شود که منقش به تصاویر حیوانات و خط بیگانه باشد. بدین وسیله و با استفاده از خود مردم، سعی در اشاعه فرهنگ، خط، زبان و علم خود دارند.

ب: حوزه و دانشگاه

نقطه دیگر که مورد هجوم فرهنگی دشمن واقع می شود مراکز فرهنگی است. مراکز فرهنگی در جامعه ما حوزه و دانشگاه است. دشمن برای اینکه به اهداف خود برسد، این دو مرکز مهم فرهنگی را نشانه می گیرد تا بتواند این دو

را - که برای جامعه ما به منزله روح و جسم هستند - از یکدیگر جدا کند. راه تحقق آن نیز بدین صورت است که آنها را بر علیه یکدیگر تحریک می کند که هر کدام خود را بر حق بدانند و از این راه ارزش دیگری را نادیده بگیرند. متأسفانه اکنون برخی از حوزویان و برخی از دانشگاهیان ما، خواسته یا ناخواسته، در این مسیر حرکت می کنند و این مقدمه پیروزی دشمن در این تهاجم است. سخن آن گوینده ای که بر علیه حوزه صحب می برد، ملت و جوانان را در مقابل روحانیت قرار می دهد و می گوید: «حوزه جای تحقیق و چون و چرا نیست، بلکه جای تقلید است. اسلام شناسان ما به کسی مجال چون و چرا نمی دهند.» می تواند برای دشمنان ابزار خوبی باشد.

طرح سؤال هیچگاه ممنوع نبوده و نیست؛ ولی شیوه و روش بعضی از کسانی که طرح سؤال و القاء شبهه می کنند به گونه ای است که اعتقاد و ایمان را از افراد ضعیف الایمان سلب می کند و با مغالطاتی آنان را از یافتن جواب صحیح ناامید می سازند. اقدام به این روش مثل آن است که شخصی به عده ای بگوید که شما باید خود را به سلاح ضد مسمومیت مجهز کنید و برای اینکه آنها را به فکر تهیه آن بیندازد، یک کپسول گاز سمّی با خود بیاورد و آن را باز کند، با این توجیه که همه باید زودتر به فکر تهیه ماسک باشند. طبیعی است که در این صورت، قبل از تهیه ماسک عده زیادی از آنها تلف خواهند شد.

راه وادار کردن مردم به تحقیق و پرسش این نیست که در محیطی که افراد آن از سطح علمی بالایی برخوردار نیستند، شبهه القا شود، سپس گفته شود که «ما شبهات را مطرح می کنیم، جواب آنها را خودتان بیابید.» بسیاری از جوانان، خود نمی توانند به این شبهات پاسخ دهند؛ لذا، شبهه در ذهن آنها تثبیت می شود. ایجاد شبهه هنر نیست، ارائه راه صحیح مهم است.

بنا بر این، به نظر روحانیت برخی از روشنفکران ما در اشتباهند؛ چون راه مطرح کردن سؤال و شبهه این نیست که در مجامعی که دانشجویان رشته کشاورزی، دامپروری و... هستند - که کار اصلی آنها مطالعات اسلامی نیست و مبانی فقه، اصول، فلسفه و کلام را نمی دانند - شبهه فلسفی القا شود و بگویند نظر حوزویان آن است و نظر ما این. می توان صدها شبهه در باره فلسفه، کلام، منطق، حکمت، فقه، اصول و تفسیر و... مطرح کرد؛ اما هر کدام اقتضا دارد که در محل مناسبی طرح شود. اینگونه مسائل باید در حوزه مطرح شود.

برخی گفته اند که «حوزه های علمیه جای تحقیق نیست، جای تقلید است»؛ این سخن اشتباه است. طلبه از ابتدایی که وارد حوزه می شود، چون و چرا یاد می گیرد و معروف است که اول چیزی که طلبه یاد می گیرد سؤال است. پس اینکه حوزه های علمیه جای تقلید است نه تحقیق، یعنی چه!

بعضی گفته اند که «پس از انقلاب برای اینکه باب چون و چرا را به روی مردم ببندند، اسلام فقهاتی را مطرح کرده اند.»

گاهی به اقتضای زمان، مطلبی را که دارای معنای گسترده ای است، خلاصه می کنند و برای آن یک اصطلاح جعل می کنند. چون پس از انقلاب، حکومت به دست فقیه محقق شده و مسائل قانون گذاری و مجلس، صدور احکام و قضاوت در دست فقیه است و حکومت بر اساس فقهت اسلام برقرار شده است، اصطلاح اسلام فقهاتی جعل شده است. همچنان که اصطلاحات دیگری مانند ولایت فقیه، بانک اسلامی و... نیز رایج گردیده است.

اینگونه سخنان در این زمان، در اتحاد حقیقی حوزه و دانشگاه خلل ایجاد می کند. اگر ما حریم یکدیگر را نشناخته و حفظ نکنیم و باور نکرده باشیم که علمای ما عمر خود را صرف کرده اند تا مسائل فلسفی، فقهی، اصولی و دینی را به طور جامع استخراج کنند و در اختیار مردم بگذارند و بگوییم که روحانیت ما جز فقه و رساله چیز دیگری نمی داند، ظلم نیست؟

اصلاً بین فقه و رساله، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است: هر مسأله رساله فقهی است؛ ولی هر مسأله فقهی در رساله نیست. فقه بسیار گسترده است. تصور برخی از رساله این است که رساله کتابی است که در گوشه ای از خانه افتاده است؛ هر که در نماز شک کرد به آن مراجعه می کند. کسی که چنین تصویری داشته باشد و فقه عظیم و گسترده را تنها در رساله بجوید، در نهایت جهالت است و ظلم بزرگی به علم و عالم کرده است.

دانشگاهیان و حوزویان باید حدود و حریم یکدیگر را بشناسند و آن را حفظ کنند. حوزه و دانشگاه، هر دو، برای جامعه لازمند و در محدوده خود مورد احترامند.

۲- راه نفوذ فرهنگی دشمن

مسئلاً دشمنان ما می خواهند با اسلام و انقلاب مبارزه کنند. ما نیز باید بفهمیم که آنها می خواهند از چه راههایی نفوذ کنند و مسؤولیت ما چیست. با توجه به آنچه ذکر شد، دو راه نفوذ وجود دارد که هر دو نیز مبتنی بر اصول روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی است: یکی راه سطحی که بیشتر در عوام مردم مؤثر است و زود به نتیجه می رسد و دیگری راه ریشه ای و بنیادی است، که در دراز مدت به نتیجه می رسد و در مبانی شناخت، فکر و آگاهی مردم اثر می گذارد.

الف) راههای ریشه ای

ترفندهای دشمنان، در این روش، مستقیماً متوجه عموم مردم نیست، بلکه دشمن ابتدا متوجه قشر تحصیل کرده و دانشگاهی می گردد و سعی می کند از طریق دانشگاه، به طور غیر مستقیم، در طبقه تحصیل کرده و ممتاز جامعه تأثیر بگذارد تا کم کم آثار آن به سایر مردم سرایت کند. وقتی که استاد دانشگاه و دانشجوی فارغ التحصیل تحت تأثیر افکار دشمن قرار گرفت، در سخنرانی و مقاله خود از همان مایه ها استفاده می کند؛ وقتی که در صدر کاری قرار گرفت و ریاست یا مدیریت یک مجموعه ای را پذیرفت، براساس همان تئوریها کار می کند؛ هنگامی که در منصب سیاست گذاری قرار می گیرد، بر اساس همان تئوریهای جامعه شناسی، علوم سیاسی و فلسفه غرب عمل می کند. دشمن در این روش زود به نتیجه نمی رسد؛ چون این دروس باید در دانشگاه مطرح شود، دانشجو از آن متأثر گردد و به تدریج، در فکر او راسخ گردد و سپس در عمل او و دیگران اثر بگذارد و این مراحل مدتها به طول می انجامد؛ اگر چه که دشمنان ما از گذشته شروع کرده اند و اکنون نیز در این زمینه به نتایجی رسیده اند و حتی برنامه های پنجاه ساله پیش بینی می کنند. ولی متأسفانه هنوز روشنفکران متدین ما باور نکرده اند که محتوای دروس برخی از دانشگاهی، بخصوص در رشته های علوم انسانی، وسیله و ابزاری برای استعمار و استثمار ماست.

ما برای بررسی و درمان مشکلات اجتماعی، که ابتذال فرهنگی نیز یک پدیده اجتماعی و به واقع یک آسیب اجتماعی است، باید از آسیب شناسان واقعی اجتماع کمک بگیریم، نه از آنها که در دانشگاههای غربی درس آسیب شناسی جامعه خوانده اند؛ چون آنها براساس تئوریهای غربی عمل می کنند و برای شناخت جامعه سالم و مریض از قرآن و حدیث کمک نمی گیرند، بلکه بر اساس ملاکهای جامعه شناسی غرب به تشخیص می پردازند. هنگام بررسی جوامع و دسته بندی مشکلات آنها، وقتی به جامعه مذهبی می رسند، می گویند: «جامعه مذهبی ویژگیهایی دارد؛ اولین ویژگی آن نفاق است؛ چون اعمالی مانند بی حجابی، ارتباطهای نامشروع، شراب خواری، تماشای فیلمهای مبتذل و... را به علت اینکه در مذهب منع شده، نمی توانند انجام دهند؛ ولی در باطن، همه این اعمال را انجام می دهند و نسبت به آن حریصتر نیز هستند. پس خاصیت جامعه مذهبی نفاق و دورویی است.»

جامعه شناس غربی برای علاج نفاق در جامعه می گوید: «مردم را آزاد بگذارید که به هر شکلی که می خواهند در مجامع عمومی ظاهر شوند، موسیقی دلخواه خود را بشنوند و هر کاری را که در خلوت انجام می دهند، در جلوت نیز بتوانند آزادانه انجام دهند. هر چه مردم را بیشتر از آنچه مورد علاقه آنهاست منع کنید، بیشتر به آن رو می آورند. اینقدر موسیقی را حرام و مبتذل معرفی نکنید، موسیقی هنری اصیل است که مظلوم مانده است. بگذارید مردم دستی در آورند، پای بکوبند. سخت گیریهای آخوندها، این خشک مقدسها و دگماتیستها، است که موجب شده جامعه خراب شود.»

همچنین برای علاج دزدی در جامعه می گوید: «دزدی یا هر جنایت دیگر نوعی مرض است و باید با جانی و دزد صحبت و او را نصیحت کرد و قدری به وضع زندگی او رسیدگی شود و از این راه او را معالجه کرد. دست بردن، شلاق زدن، قصاص و سایر حدود و تعزیرات خشونت است و موجب فساد در جامعه می شود؛» می گویند: «انسان

ساخته دست وراثت و محیط است. کسی که جرمی مرتکب می شود، مقصر نیست، مقصر اجتماع است. جامعه خراب است و باید اصلاح شود. کسی که دزدی کرد، به جای اینکه دست او را ببریم، باید سیستم اقتصادی را اصلاح کنیم تا همه مردم به یک اندازه از امکانات استفاده کنند و به دنبال دزدی نروند.» این نسخه ای است که جامعه شناسان براساس تئوریهای جامعه شناسی غرب تجویز می کنند.

در پاسخ به تئوریهای مخالفان باید گفت: اولاً، تجربه نشان داده است که در جایی که رفاه است، دزدیهای بزرگتر (میلیاردی) صورت می گیرد.

ثانیاً، اصلاح سیستم اقتصادی یک کشور کار ساده ای نیست، به ویژه آن هم کشوری مانند ایران که تازه هشت سال جنگ را تحمل کرده است. مردم صدر اسلام نیز مشکلات اقتصادی داشتند؛ اما پس از اینکه قانون «السارق والسارقة»^{۱۲} بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را اجرا می کردند و در کنار آن به برنامه ریزی اقتصادی نیز می پرداختند و در این زمینه، در عصر خود به موفقیت رسیدند. ثالثاً، معقول نیست که برای حل یک پدیده اجتماعی، فقط به سراغ ریشه ها برویم، بلکه باید از روشهای موقتی و مسکن نیز استفاده کرد. بدیهی است که مسائل اجتماعی تنها با برخوردهای سطحی حل نمی شود، برخوردهای سطحی مانند اجرای حدود و تعزیرات به منزله قرص مسکن است. برای حل قطعی مشکلات اجتماعی، البته باید به دنبال علاج ریشه ای و اساسی رفت ولی اگر از داروهای موقت استفاده شود ممکن است معالجه ریشه ای هرگز زمینه ای پیدا نکند.

ب) راههای سطحی

دشمنان برای اینکه در رسیدن به اهداف خود تسریع کرده باشند، برای عوام مردم نیز برنامه ریزی می کنند: با استفاده از روشهای گوناگون روان شناسی، برنامه های رسانه های گروهی، بخصوص تلویزیون را تحت تأثیر فرهنگ خود قرار می دهند، تا آنجا که برنامه ریزان، طراحان و مجریان ما، خواسته یا ناخواسته، از فرهنگ بیگانه متأثر می گردند و اغلب برنامه های آنها را اجرا می کنند.

دشمنان در این روش خود تا کنون آنچنان موفق بوده اند که حتی توانسته اند در خانواده های بسیار متدین و مذهبی نیز نفوذ کنند و آنها را که اهل نماز شب و روزه مستحبی و فرزندان آنها هم درس خوان و طالب علم بوده اند، نفوذ کنند و بیشتر وقت شبانه روز آنها را بجای عبادت و کسب علم به دیدن فیلم، شنیدن قصه، نقاشی، مجسمه سازی و... اختصاص دهند.

پس رسانه های تبلیغاتی بهترین وسیله ترویج فرهنگ غرب است؛ اعم از فیلم، قصه، داستان، نقاشی، مجسمه سازی و... تا هنر مظلوم و موسیقی باستانی ایرانی!

موسیقی لهوی از نظر شارع مقدس اسلام حرام است، خواه ایرانی

باشد، خواه غیر ایرانی. اگر «لهو» حرام است، هر چه بدان لهو اطلاق شود نیز حرام است، چه موسیقی، رقص، پای

کوبی، دست افشانی و چه غیر آن، محلی باشد یا غیر محلی.

اکنون فرهنگ مساوی شده با هنر، هنر نیز مساوی شده با موسیقی و رقص. اصلاح فرهنگ هم به معنی احیای

موسیقی و رقص ایرانی است.

متأسفانه اکنون برخی از دست اندر کاران امور کشور اینگونه استدلال می کنند که برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ غربی خوب است هنرهای باستانی احیا شود هر چند از نظر اسلام بی اشکال نباشد! اما اگر این منطق صحیح باشد باید منتظر باشیم که برای جلوگیری از خروج ارز، بجای اینکه مردم برای خوشگذرانی به کازینوها و رقص خانه های کشورهای اروپایی بروند، بهتر است دولت در داخل کشور از اینگونه مراکز دایر کند. زیرا در غیر این صورت، مردم به

^{۱۲} اشاره به آیه ۳۸ از سوره مائده.

فکر خروج از کشور می افتند. یا برخی دیگر پیشنهاد کنند برای اینکه مردم به سراغ شراب نروند، اجازه داده شود که مردم آبجوی اصیل ایرانی مصرف کنند!!

ما نمی توانیم بگوییم برای اینکه دفع افسد به فاسد می کنیم، باید بجای موسیقیهای غربی از موسیقیهای محلی استفاده کنیم؛ چون در این صورت، این قاعده در مفاصد دیگری مانند شراب قابل تسری است!

کسانی که اینگونه تحلیل می کنند، با احکام قطعی اسلام چه می کنند؟ کسانی برای این سؤال نیز پاسخی اندیشیده اند. آنها اینگونه توجیه می کنند که «در هر زمانی به یک نحو از اسلام برداشت می شود. احکام اسلام که امروزه بدانها عمل می شود، مخصوص زمانی است که مردم وحشی بوده اند؛ امروز نیز احکام اسلام باید مطابق مقتضیات زمان تشریح گردد»!!

۳- دیرپائی مسائل فرهنگ

بسیاری از پدیده ها در اثر یک عامل به سرعت در جامعه پدید می آیند، به راحتی نیز از بین می روند. فرض کنید زلزله ای در محلی اتفاق می افتد و مشکلاتی را به وجود می آورد، مردم دست به دست هم می دهند و با تلاش، مشکلات ناشی از زلزله را برطرف می کنند یا جامعه دچار بحران می شود و افرادی نیکوکار و فداکار اقدام می کنند و مشکل را حل می نمایند. ولی مشکلات فرهنگی اینچنین نیست؛ پدید آمدن آنها با مقدمات بسیار همراه است، رشد و تغییر آنها نیز بسیار پیچیده است و به برنامه ریزیهای وسیع نیازمند است. اگر بخواهیم آنچه را که امروز به نام ابتدال فرهنگی نامیده می شود ریشه یابی کنیم و عوامل بروز آن را در جامعه شناسایی کرده برای پیشگیری و برطرف ساختن آن اقدام کنیم خواهیم دید با مسائل بسیار گسترده ای سروکار پیدا می کنیم که حل آن مسائل از عهده عده ای اندک خارج است و بحث را تا این حد گسترده کردن و به ریشه یابی در عوامل یک پدیده اجتماعی پرداختن، تقریباً باعث یأس از اقدام می شود. از سوی دیگر، ساده گرفتن مسأله نیز موجب می شود که در عمل توفیقی حاصل نشود. لذا، باید تلاشی در خور و متناسب برای شناخت عوامل و انگیزه ها انجام داد.

در مسئله اقتصادی وقتی بحرانی پیش می آید و گرانی و تورم همه را می آزارد، مردم فریاد اعتراضشان بلند می شود و دولت مجبور است برای حل بحران برنامه ریزی کند؛ اما مسائل فرهنگی این چنین نیست، نه گلوی کسی را فشار می دهد و نه داد کسی را درمی آورد، بدون ایجاد حساسیت به آرامی جای خود را در جامعه باز می کند و اثر خود را می بخشد و اگر کسی نیز هشدار بدهد جدی گرفته نمی شود، چگونه است که پس از این همه تأکید از سوی ولی فقیه حتی آنان که معتقد به ولایت فقیه هستند و اطاعت ولی فقیه را مثل اطاعت امام معصوم بر خود واجب می دانند، «الراد علیه کالراد علینا و هو علی حد الشریک بالله»، حساسیت چندانی نسبت به این مسأله از خود نشان نمی دهند، این ویژگی مسأله فرهنگی است. بحرانها و مسائل فرهنگی، داد مردم را در نمی آورد، مگر اینکه در مسائل مادی و زندگی محسوس مردم تأثیر بگذارد، آنگاه فریاد اعتراض مردم بلند می شود. وقتی در خانواده ها ناسازگاری به وجود آمد و از هم گسیخته شد، دختران و پسران به انواع کج رویها عادت کردند، آنگاه ممکن است عده ای در صدد چاره جویی برآیند و با این حال هم معلوم نیست که به ریشه یابی مسائل بپردازند. چه بسا، اگر دولت هم بخواهد در این زمینه برنامه ریزی کند، درصد برآید که بیمه عمومی و بررسیهای روان درمانی را افزایش دهد و ریشه یابی نکند که این اختلالات اجتماعی و روانی از کجا پدید می آید و چرا جوانان ما به تبع جوانان غربی دچار دلهره و اضطرابند.

قابل عنایت است که در مکتب اگزیستانسیالیسم عنصر اصلی شخصیت انسان دلهره است. چون جوان می بیند که در جامعه غربی هیچ انسانی بدون دلهره نیست، تصور می کند که اصلاً انسانیت انسان در دلهره داشتن است. آنان ندیده اند مردمی را که در جامعه اسلامی، در سایه تعالیم اسلام، با آرامش روحی، متانت و وقار زندگی می کنند و به زندگی لبخند می زنند و بانشاط به دیگران خدمت می کنند، «الا بذکر الله تطمئن القلوب».^{۱۳}

^{۱۳} رعد / ۲۸.

راهکارهای دفاعی

از آنچه تاکنون بیان شد وظیفه خطیری که ملت و دولت در مقابل تهاجم فرهنگی دارند بخوبی معلوم می‌گردد. زیرا، فرهنگ در پردازش هویت فرد و جامعه و نیز در تداوم انقلاب نقش تعیین کننده دارد. و از همین رو است که باید مردم و دولت در دفاع از فرهنگ اسلامی اهتمام ورزند.

وظیفه مردم در دفاع از فرهنگ اسلامی

مردم را از جهت اشتغال به مسائل علمی و فرهنگی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف: فرهیختگان مردم (حوزویان و دانشگاهیان) ب: عموم مردم.

الف: فرهیختگان (حوزویان و دانشگاهیان)

وظیفه این قشر خاص از مردم، بخاطر اشتغال به مسائل فرهنگی حساستر است. زیرا، از یک سو در جبهه مقدم مبارزه فرهنگی قرار دارند و از سوی دیگر خود، آماج تیرهای هجوم فرهنگی می‌باشند. برای این گروه دو وظیفه اصلی وجود دارد:

۱- هر یک از دو مرکز حوزه و دانشگاه حریم یکدیگر بشناسند و حفظ کنند. و از سخنانی که در اتحاد حقیقی حوزه و دانشگاه خلل ایجاد می‌کند جلوگیری نمایند.

۲- لازم است هر یک از دو مرکز مزبور، عناصر اصلی فرهنگ اسلامی را بشناسد و بشناساند. در این زمینه لازم است پایه های فهم دینی بر اساس یقین نهاده شود و با نفوذ شک و ترویج شک گرایي مبارزه شود.

بهترین راه برای مبارزه با شک و شک گرایي آن است که شناخت خود و دیگران را از باورها و ارزشهای دینی، مضاعف سازیم و به یقین منطقی دست یابیم.

مثلا در زمینه عقاید به یک سلسله باورهای درست و یقینی دست یابیم و آنها را به دیگران عرضه و برای آنها اثبات نمائیم. (بحثهای مربوط به هستی شناسی)

و در زمینه ارزشهای اسلامی، وجود یک سلسله ارزشهای ثابت و پایدار را به اثبات برسانیم و وجه بطلان سخنان بی پایه کسانی که ارزشهای را امور اعتباری و نیاز پرورده می‌دانند مدلل سازیم. (فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق)

و در برابر کسانی که می‌کوشند تا از میزان پای بندی مردم به اعمال شرعی بکاهند: گناه و حرام را خوب جلوه دهند و تقیید به مسائل شرعی را «خشک مقدسی» بنامند. خود و دیگران را به عمل کردن به مسائل شرعی وا داشته و تشویق نمائیم.

و پیش از همه این بحثها بر ما لازم است که در برابر کسانی که اصل وجود یقین را یک ضد ارزش تلقی می‌کنند و از شکاکیت و نسبت در معرفت، تبلیغ می‌نمایند امکان معرفت یقینی را اثبات کنیم و از این رهگذر عقاید دینی و ارزشهای اسلامی را از یک پشتوانه معرفت شناختی برخوردار سازیم (بحثهای مربوط به معرفت شناسی)

ب: عموم مردم

وظائفی را برای عموم مردم می‌توان برشمرد:

۱- بسیج عمومی و آموزش دینی

در تهاجم فرهنگی، عموم مردم هدف قرار می‌گیرند. و از همین رو است که باید همه احساس مسئولیت کنند و در یک آماده باش سلاح به دست بگیرند. چه سلاحی در مقابل هجوم فرهنگی؟ سلاح علم. همانگونه که در هجوم نظامی، همگان آموزش نظامی می‌بینند در تهاجم فرهنگی نیز همگان باید آموزش دینی ببینند و خودشان را مجهز کنند. وقتی مرض شایع می‌شود همه باید واکسن بزنند تا به آن مرض مبتلا نشوند. نمی‌توان گفت ما که مریض نیستیم پس چرا واکسن بزنیم؟ مرض شیوع دارد دیر یا زود، به همه می‌رسد. نباید گفت که ما شصت یا هفتاد سال

از عمرمان گذشته، دیگر کافر نمی شویم. کسانی بوده اند که در هشتاد سالگی هم شک پیدا کرده اند. وانگهی، ما باید به فکر جوانان و نوجوانان این کشور باشیم که اکثر افراد این ملت را تشکیل می دهند.

۲- احیای جلسات مذهبی

وظیفه عمومی مردم است که در مبارزه فرهنگی مشارکت کنند. هر کسی به هر اندازه که می تواند. ساده ترین و واجب ترین کاری که از عهده هیچ کس ساقط نمی شود، خواه پیر باشد یا جوان، مرد باشد یا زن، احیای جلسات مذهبی است. چرا از این کار غافلیم؟ جوانان، نوجوانان، خانمها، آقایان، بازاریان، دانشگاهیان و سایر اقشار مردم باید در سطحهای گوناگون جلساتی تشکیل دهند و به شکلی فعال، مطالب را مطرح کنند، سیر مطالعاتی برای خود قرار دهند، به صورت استدلالی با یکدیگر گفتگو و مناظره کنند و هر جا مشکلی پیش آمد برای حل آن نزد یک عالم بروند. هر جلسه مذهبی که بینش ما را نسبت به اسلام و ارزشهای آن اندکی بالاتر ببرد یا دست کم، در همین حدی که هست نگه می دارد واجب است در آن شرکت جوییم.

ما می بینیم که هر روز باورها و ارزشهای اسلامی کم رنگ تر می شود و تنزل می کند. اگر این سیر نزولی همچنان ادامه پیدا کند به کجا می انجامد؟

یکی از راههای جلوگیری از این مشکل، برگزاری جلسات مذهبی است که در آنها اعتقادات تقویت می شود و جوانان به این راه ایمان پیدا می کنند.

۳- برخورد دوستانه و محبت آمیز با جوانان

عموم مردم باید با جوانان و نوجوانان برخوردی مناسب داشته باشند. باید به آرامی و با نصیحت و به صورت غیر مستقیم آنها را متوجه ساخت باید وسائلی فراهم کرد تا دلشان خوش باشد، شاد باشند. مخصوصاً محیط خانواده برای آنها گرم باشد و افراد خانواده با هم مهربان باشند تا از این رهگذر انگیزه سرگرمی با فیلمهای ویدئو و... در آنها کم شده و از بین برود.

در خانه هایی که محیط آنها تند و خشن است عصبانیت ایجاد می شود و بچه ها از محیط خانه فراری می شوند و به خانه همسایه و دوستان ناباب پناه می برند. نه تنها درس نمی خوانند، بلکه آلودگی اخلاقی هم پیدا می کنند. اما اگر محیط خانه محیطی گرم و سالم باشد بچه ها جذب می شوند و دوست دارند که در کنار پدر، مادر، خواهر و برادر خود بنشینند و با آنها انس بگیرند و کمتر تمایل به کار خلاف پیدا می کنند. اگر مقداری هم انگیزه کار گناه در آنها پیدا شود می توان با استدلال، ملاحظت و منطق آنها را متوجه ساخت.

وظیفه دولت در دفاع از فرهنگ اسلامی

عمده ترین وظیفه دولت در مبارزه فرهنگی و دفاع از فرهنگ اسلامی همان ترویج روز آمد و تکنولوژیک ارزشها است.

البته ترویج ارزشهای معنوی در جامعه اسلامی به دو صورت کلی انجام می گیرد:

۱- از راه بحث، مناظره و استدلال

۲- از راه تحریک احساسات و عواطف

راه نخستین اختصاص به اندیشمندان و عالمان جامعه اسلامی دارد. که درباره هر یک از ارزشها به صورت منطقی و استدلالی به بحث بنشینند و فواید احیای هر ارزش و ضررهای بکارگیری روشهای مخالف آن را در جامعه بیان کنند. و با جمع بندی منطقی به این نتیجه برسند که باید فلان ارزش احیا شود یا با فلان شیوه غلط مبارزه گردد. اگر چه در ارائه همین راه نیز دولت با استفاده از رسانه های ارتباط جمعی می توان نقش تعیین کننده ای ایفاء نماید. لکن در محتوای آن نقشی ندارد.

اما راه دوّم همان است که امروز دستگاه‌های تبلیغاتی غرب برای مبارزه با ارزشهای اسلامی از آن استفاده می‌کنند. زیرا، آنان ضعیف تر و عاجز تر از آن هستند که بتوانند با منطق و استدلال، ارزشهای اسلامی را تضعیف کنند. یا ارزشهای منحط خود را ترویج نمایند. بلکه آنان باشیوه‌های تبلیغاتی متمرکز برای ارائه عملی الگوها اهداف خود را تحقق می‌بخشند؛ یعنی آنچه را مربوط به نوشتار است، اعم از روزنامه‌ها، کتابها، نمایشنامه‌ها، و امثال آن، به صورتی منظم و مسلّم به خواننده تلقین می‌کنند و خواننده نیز بدون آنکه خود متوجه شود، بی‌درنگ آن را می‌پذیرد.

این شیوه در فیلمها بیشتر بکار گرفته می‌شود: چهره قهرمان فیلم را به شکلی انتخاب می‌کنند که بیننده را به خود جلب کند و به او علاقه مند شود. تا اینکه خواه تا خواه، نسبت به صفات ظاهری و باطنی او گرایش پیدا کند. ما باید از شیوه‌های تهاجمی بر ضدّ آنها استفاده کنیم همان گونه که آنها برای ترویج ارزشهای خود از این شیوه‌ها استفاده می‌کنند ما نیز باید هنرمندانی پرورش دهیم که بتوانند ارزشهای اسلامی را در فیلم، نمایشنامه، کتاب، رمان، داستان و در سایر آثار هنری آنچنان زنده و ترویج کنند که بتوانند دیگران را تحت تأثیر قرار دهند، نه آنکه همیشه در مقابل دشمن موضع انفعالی اتخاذ کنیم یا در نهایت، تنها از خود دفاع نمائیم.

ما باید بدانیم که فیلمهایی که با شیوه‌های تبلیغاتی استعماری ساخته شده برای مردم کشور ما مناسب نیست، آنها بر طبق ارزشهای انقلاب، اسلام و کشور ما فراهم نشده است. بنابر این، باید خود را برای مقابله با آنها آماده کنیم. راه مقابله، تنها این نیست که توجه داشته باشیم که تحت تأثیر پیامهای فیلم قرار نگیریم، چه پیامهای گویا و صریح و چه پیامهای ضمنی؛ مانند شیوه رفتار، طرز پوشیدن لباس، طرز آرایش و مانند آن. بلکه اصلی‌ترین راه مبارزه آن است که با استفاده از آخرین دستاوردهای تکنولوژی مدرن، ارزشهای اسلامی خود را در قالب هنرمندانه‌ترین فیلمها، نمایشنامه‌ها کتاب‌ها، رمانها و در قالب سایر آثار هنری با استفاده از وسایل هنری و تبلیغاتی، عرضه کنیم و دیگران را تحت تأثیر قرار دهیم.

در خاتمه از خداوند متّان می‌خواهیم که مردم و دولت ما را در این مبارزه فرهنگی با شیطانهای انسی و جنّی پیروز گرداند و همگان را مشمول لطف و عنایت حضرت بقیة الله الاعظم (عج) قرار دهد.